

سکاه

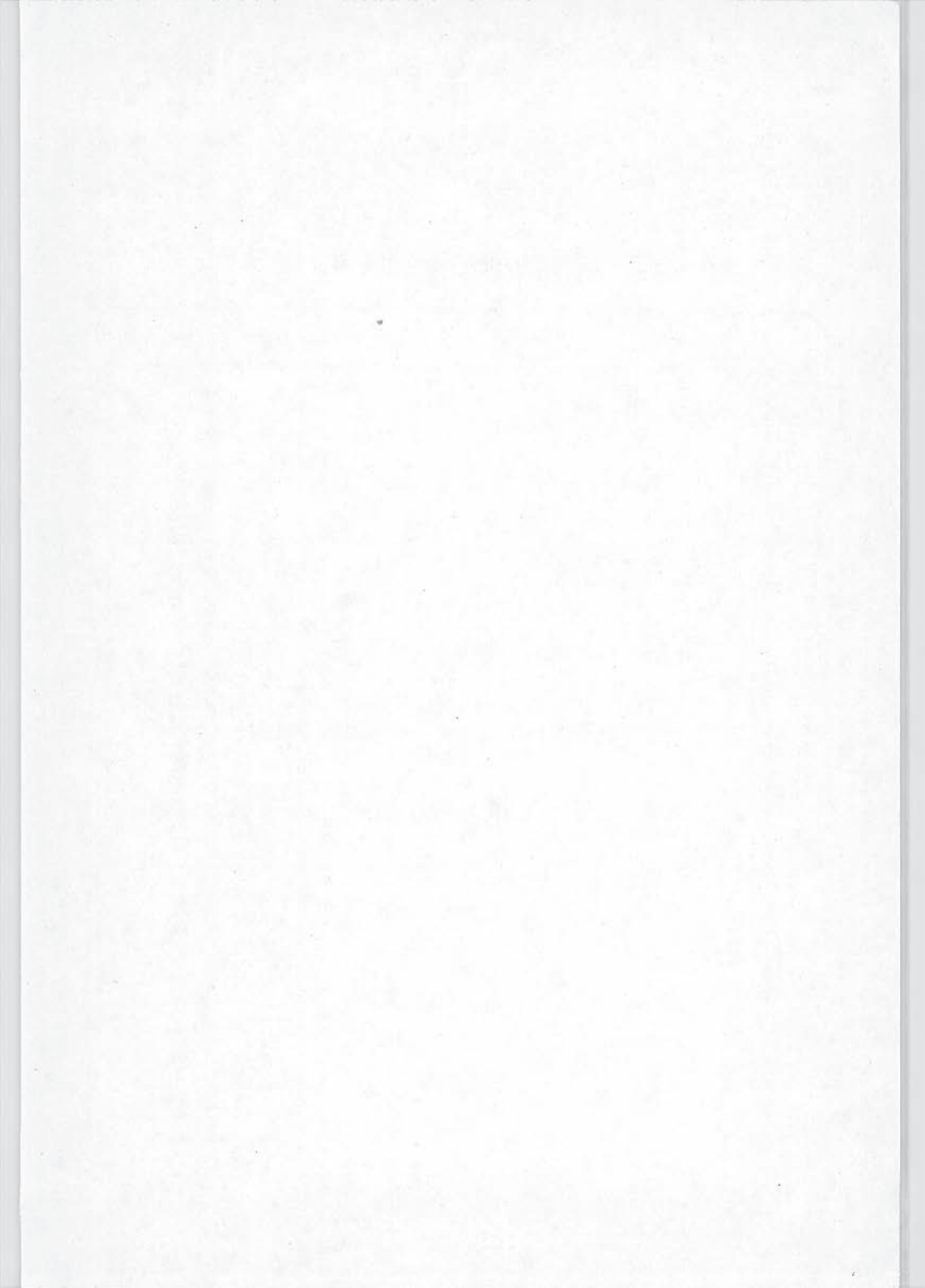
نشریه حزب توده ایران



برای دانشجویان

سال سوم، شماره

۳



پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

دوره دوم - سال سوم

شماره ۳ - مهر و آبان ۱۳۵۲

صفحه

- ۳ سازماندهی مخفی در خارج از کشور
- ۵ مبین پرستی حزب توده ایران
- ۹ با تاملی بهم پیوسته، برای یگانه (بمناسبت بیستمین سالگرد ۱۶ آذر)
- ۱۱ انقلاب سوسیالیستی (بمناسبت پنجاه و ششمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی کتبر)
- ۱۵ صلح جهانی و روند انقلاب جهانی
- ۱۹ آشنایی های آموزشی ایران (۶)
- ۲۵ بیاری خلق شیلی برخیزیم!
- ۲۷ چکمه ژنرال
- ۳۱ پیشبرد هدف های "انقلاب" به کمک سازمان دانش آموزان
- ۳۳ دوستان و دشمنان خلقهای عرب کیانند
- ۳۶ افسانه "سوسیال - امپریالیسم" و "احیا سرمایه داری" در اتحاد شوروی
- ۴۳ بحثی درباره روشنفکران (اپورتونیسیم "چپ" و روشنفکران)
- ۴۷ هزینه های آموزشی بردوش خانواده هاستگینی میکند
- ۵۱ آیا ما نژادپرستانها باز هم حرفی دارند؟
- ۵۴ درباره فعالیت نخستین گروههای دانشجویان کمونیست ایرانی در خارج از کشور
- ۶۳ چگونه ساخاروف خود را رسوا میکند
- ۶۹ درباره نقش گمراه کننده و مخرب "بنگاه مزدک"
- ۷۲ درباره اثر مارکس "فقر فلسفه"
- ۷۵ از زندگی دانشجویان جهان
- ۷۸ دولت برای تحصیل دانشجویان ایرانی در خارج از کشور مانع ایجاد میکند
- ۷۹ پلیس نباید ما را بشناسد، برای اینکه ما میخواهیم مبارزه کنیم
- ۸۰ فوتبالیستهای شوروی بعنوان اعتراض به کودتای فاشیستی شیلی در مسابقات جهانی فوتبال شرکت نمیکنند
- ۸۲ کور، کر، لنگ
- ۸۴ به يك لبخند می آرزو
- ۸۶ پیکار پاسخ میدهد
- ۸۷ پیکار خوانندگان

سازماندهی مخفی در خارج از کشور

احیا سازمانهای حزب توده ایران، حزب طبقه کارگرایان، در مرحله کنونی حلقه اساسی پیشرفت جنبش آزادی بخش ملی است.
بدینجهت همه انقلابیون راستین میهن ما باید عمده ترین و مهم ترین وظیفه خود را احیا سازمانهای حزب توده ایران قرار دهند.
ولی در شرایط ترور و اختناق کنونی، این سازمانها فقط میتوانند مخفی باشند و سازمانهای مخفی حزبی نیز فقط میتوانند و باید بر اساس عدم تمرکز بوجود آیند.

در زمینه ایجاد سازمانهای مخفی حزبی و بسخند دیگر سازماندهی مخفی، هیچ تفاوتی بین داخل و خارج کشور نیست. ولی ویژگیهای محیط خارج از کشور، در عین اینکه تسهیلاتی برای سازماندهی مخفی ایجاد میکند، منشاء بروز خطراتی نیز هست، که تأکید بر روی رعایت اصول کار مخفی در خارج از کشور ضرور میسازد.

مهمترین ویژگی محیط خارج از کشور اینست که مبارزان انقلابی ظاهراً در ازمترین سازمان امنیت هستند. و همین امر منشاء اصلی برای بروز خطرات جدی در سازماندهی مخفی است.

برخی از مبارزان انقلابی فراموش میکنند که سازمان امنیت، بهمان شکل که در ایران فعالیت میکند، در خارج از کشور نیز برای شناسائی و تعقیب مخالفان رژیم و مبارزان انقلابی، برای کشف ارتباط آنها با ایران، برای خنثی کردن مبارزات ضد رژیم در خارج از کشور در تلاش است؛ فراموش میکنند که سازمان امنیت در این فعالیت از کمک و پشتیبانی سازمانهای امنیتی کشورهای امپریالیستی نیز برخوردار است؛ فراموش میکنند که ایمن در بودن از دستبرد سازمان امنیت نه فقط ظاهری است، بلکه موقتی نیز هست. در حالیکه مسلم است که اگر يك مبارز انقلابی در خارج از کشور از طرف سازمان امنیت شناخته شود، دیگر از وی برای کار در ایسران

نمی‌توان استفاده کرد. حتی در خارج از کشور سازمان امنیت می‌کوشد مبارزان را، به‌ر شکل که بتواند، از صحنه مبارزه خارج کند. اینکه برخی از فعالین - دانشجو مجبور شده‌اند از کشور محل اقامت خود تقاضای پناهندگی سیاسی کنند، تأییدی بر این واقعیت است.

نقضی

فراموش کردن این واقعیت و یا کم‌بها دادن به این خطر موجب

آشکارا اصول کار مخفی از طرف برخی از مبارزان انقلابی شده است و می‌شود. بحث حزبی با هر کسی، بدون شناسایی قبلی و اطمینان از قابل اعتماد بودن طرف بحث، بحث حزبی با کسانی که " حدس " زده می‌شود که " خودی " هستند و یا با کسانی که " زمانی " با آنها ارتباط حزبی وجود داشته است؛ حفظ ارتباطات حزبی گذشته، در حالیکه این ارتباطات دیگر جنبه رسمی ندارند؛ تظاهر و خود نمایی، " در دلدل " بادستان، کنجکاو‌بهای زائد و نظائر آن تظاهراتی از نقض اصول کار مخفی هستند.

یکبار برای همیشه باید دانست که اولا تمام فعالیت حزبی و سیاسی ما باید تابع این اصل باشد که دشمن ما را نشانسد و به فعالیت انقلابی ما بی‌نبرد. ثانیا فقط با کسانی باید امر حزبی را بحث و مشورت کرد که با ما در ارتباط رسمی حزبی هستند و با ما کار و وظیفه مشترک دارند. ثالثا به هیچکس، حتی به کسانی که با ما کار و وظیفه مشترک حزبی دارند، نباید پیش از آن گفت که بر ای تصمیم گرفتن در باره کار مشخص حزبی لازم است.

شایان ذکر است که ما در رعایت اصول کار مخفی می‌خواهیم از دشمن مخفی

بمانیم، ولی با توده ها وسیع ترین تماسهای ممکن را داشته باشیم؛ زیرا رعایت اصول کار مخفی هدف نیست، بلکه وسیله ای است برای حفظ مبارزان انقلابی، حفظ سازمان مخفی انقلابی و حفظ مبارزان انقلابی و سازمان انقلابی برای آنست که بتوانیم بهتر، مطمئن تر و وسیع تر با توده ها تماس برقرار کنیم و آنها را برای نیل به هدفهای انقلابی مجهز و متشکل کنیم. تمام هنر مبارزه مخفی انقلابی - آنطور که لنین میگفت - در همین است.

پیکار

میهن پرستی حزب توده ایران

- "حزب توده ایران سازمان بیکیرترین میهن پرستان ایران است"
- "محتوی میهن پرستی حزب ما خواست سعادت مردم و علاقه پرشور"
- "به فرهنگ گذشته و سرنوشت حال و آینده خلقهای ایران است"
- "حزب ما مدافع بیکیر و سرسخت منافع واقعی ملی مردم ایران است"
- "حزب توده ایران دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و"
- "اقتصادی و حاکمیت ملی کشور را وظیفه خویش میسرمد. حزب ما،"
- "حزب طبقه کارگر ایران، حزبی است دارای پیوند های عمیق"
- "خلق و دلبستگی عمیق او به آزادی، استقلال، تمامیت ارضی،"
- "سرلندی ایران و رفاه و ترقی خلقهای ساکن این سرزمین از"
- "همین خصلت وی ناشی میشود"

(از طرح برنامه حزب توده ایران)

میهن پرستی از مقولات مهم سیاسی و اجتماعی است، از مقولاتی است که طبقات حاکم بویژه میگویند با آن بازی کنند و منافع تنگ غرضی و رزانه خویش را در زیر آن پنهان دارند. طبقات غارتگر و استثمارگر میگویند خود را تنها مدافع میهن و تنها نیروی واقعی میهن پرستی معرفی کنند و سیاست طبقاتی خویش را، که خلاف منافع توده های ستمکش و اکثریت قاطع مردم است، تجسم میهن پرستی قلمداد کنند. آنها در همان حال میگویند طبقه کارگر و حزب وی ربه عدم درک معنای وطن و بیگانگی با احساسات میهن پرستانه معرفی نمایند.

این شگرد تبلیغاتی - سیاسی طبقات استثمارگر سابقه بسیار طولانی دارد و بویژه این یا آن کشور نیست. مارکس و انگلس ۱۲۵ سال پیش، وقتی مانیفست حزب کمونیست را منتشر میکردند، به این شگرد طبقاتی بورژوازی اشاره کرده آنرا افشانمودند.

بازی طبقات ممتاز با مفهوم میهن پرستی، از بازی آنها با مفهوم میهن آغاز میشود. آنها برای میهن معنا و مفهومی قائلند که از ریشه با معنا و مفهوم واقعی میهن تفاوت دارد. بنظر نفوذ الهی و بورژوازی میهن عبارتست از سرزمین مردمی که در زیر سلطه آنان قرار دارند. اینان حکومت خود را بر مردم و منافع تنگ طبقاتی خود را میهن میدانند تا وقتی که چنین حکومت غارتگرانه ای برقرار است و تا وقتی که میلیونها زحمتکش از طرف آنها استثمار میشوند، بنظر طبقات ممتاز میهن وجود دارد، و اگر روزی به این سلطه غارتگرانه خدشه ای برسد و این استثمار بیرحمانه از میان برود و یا حتی تعدیل شود، بنظر آنان میهن از دست رفته است. از راه جانسپین کردن مفهوم میهن با مفهوم حاکمیت طبقات استثمارگر، مبلخین و مداحان این طبقات جنجال بزرگی بر سر میهن و میهن پرستی برآوردند و هر آنچه را که خلاف منافع طبقاتی و غرضهای تنگ نظرانه استثمارگران و مرتجعین است، خلاف منافع میهن قلمداد میکنند. این سفسطه بازی، در حکومتهای مطلقه و دیکتاتوری تاجاچی پیش میرود که میان میهن و افکار، منافع و

هوسها ی د یکتاتور علامت تساوی گذاشته میشود و چه بسا شخص د یکتاتور و حکومت فردی وی صریحا بالاتراز میهن قرار میگیرد .

د رزمان رضاشاه شعاری رسمی د ولت عبارت بود از : « خدا ، شاه ، میهن » . این شعار برد رود یوار تمام مدارس و همه موسسات د ولتی واجتماعی آویخته بود و د حقیقت د ستگاه د ولتی و ارتش بر اساس این شعار فعالیت میکردند . در این شعار آشکارا شاه بالاتراز میهن قرار دارد .

امروز در ایران رسماً اینطور نمیگویند . اما در عمل اوضاع بد تراز د دوران رضاشاهی است . مفهوم میهن برای د ربار پهلوی عبارتست از مفهوم بسیار محدود منافع د ربار و حکومت د یکتاتوری سلطنتی ، آنهم سلطنت خانوادہ پهلوی . هرگوشه این مفهوم اگر سرسوزنی خدشه دار شود ، فغان تبلیغات د ولتی به آسمان میروود و ستگاه جهنمی سازمان امنیت بکار میافتد .

نتیجه این طرز برخورد به مفهوم میهن اینست که د حقیقت منافع میهن فد میشود ؛ بهترین خاد مین میهن از میان برده میشوند . امیرکبیرها ، ارانیها ، خیابانیها ، مصدقیها ، روزبهها و درکنار آنها هزاران ایرانی میهن پرست از میان میروند تا حکومت کثیف و غارتگرانه این یا آن فرد حفظ شود و استثمارتوده میلیونی زحمتکشان از جانب قشر محدود استثمارگران ادامه یابد .

نتیجه د یگراین طرز برخورد به مفهوم میهن ، اتحاد طبقات استثمارگر با استثمارگران بیگانه علیه میهن و ملت است . همکاری علنی محمدعلی شاه با امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری ، رضا شاه با امپریالیسم انگلیس و آلمان هیتلری و محمد رضاشاه با امپریالیستهای امریکا و انگلیس و انحصارات امپریالیستی نفت نمونه های آشکار آنست .

طبقات استثمارگر آنگاه که سلطه غارتگرانه خود را بر مردم و بر منابع ثروت کشور د خطر میبینند ، بهروسیله ممکن از این سلطه یلید خود - که بد روغ میهن نامیده اند - دفاع میکنند . و اگر حفظ این سلطه ممکن نشود ، آنها میهن واقعی را رها میکنند و بدنبال پول و ثروت خود میروند و حتی میهن را به اشغال خارجی میدهند و یاه آتش میکشند . شاه اعلام کرده است که هم اکنون وسایلی انجام چنین جنایتی را فراهم کرده است .

چنین است " میهن " طبقات استثمارگر و باصلاح میهن پرستی آنها .

نتیجه نهائی تخمیر معنا و مفهوم میهن و میهن پرستی و جانشین کردن حاکمیت غارتگران - استثمارگران و مترجمین بجای مفهوم میهن و دفاع از این حاکمیت بجای دفاع از میهن اینست که فقر ، جهل و عقب ماندگی بر میهن مسلط گردد و راه رشد و تکامل آن سد شود .

اما میهن پرستی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان ، درست د نقطه مقابل میهن پرستی غرض ورزانه استثمارگران قرار دارد . برای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان و برای حزب توده ایران ، که بیانگر صدیق منافع کارگران و همه زحمتکشان است ، میهن عبارتست از سرزمین ایران با تمام مردم زحمتکش آن و با تمام ثروت مادی و معنوی این سرزمین ، یعنی تاریخ و فرهنگ و هنر و همه ارزش های انسانی که خلفهای ما طی قرون ایجاد کرده اند .

ما وقتی از میهن سخن میگوئیم قبل از همه مردم زحمتکش و کارخلاق آنها را د نظر داریم و وقتی از تمدن و فرهنگ و تاریخ کهن ایران سخن میگوئیم به آن کار سازنده و ارزش های حاصل از آن د نظر داریم که مردم ایران و استعدادها و نبوغ های برآمده از میان مردم ، در طول قرنهای انجام داده اند . ما به آن مبارزات مرگ و زندگی نظر داریم که این مردم برای دفاع از سرزمین ، تمدن ، زبان و فرهنگ خویش همدم مقابل ستمگران بیگانه و همدم مقابل جباران ظالمانه خودی از پیش برده اند .

این طرز د رك صحیح معنای میهن ، آن میهن پرستی واقعی را بوجود می آورد که حزب توده ایران همواره پرچمدارش بوده است . مختصات این میهن پرستی بشرح زیرین است :

مفهوم میهن جدا از حاکمیت خلق و بویژه جدا از حاکمیت طبقه کارگر ایران نیست و به این دلیل مفهوم میهن پرستی نیز هرگز نمیتواند از مفهوم استقرار حکومت خلق و سرانجام استقرار حکومت طبقه کارگر جدا باشد . مخالفت با استقرار حکومت خلق و حکومت طبقه کارگر و دفاع از حاکمیت طبقات ممتاز مخالفت آشکار با منافع میهن و نقض اصول میهن پرستی است .

مفهوم میهن جدا از مفهوم حقوق و منافع توده های زحمتکش آن نیست و به این دلیل مفهوم میهن پرستی هرگز نمیتواند از مفهوم دفاع از حقوق و آزاد پهای دموکراتیک مردم واز مبارزه برای تأمین نیازمندیهای مادی و معنوی توده های زحمتکش جدا باشد .

مفهوم میهن بطور کامل ثروتهای مادی و معنوی موجود در آن راد برمیگیرد و لذا دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ، دفاع از این ثروت ها ، جلوگیری از غارت آنها و بکار گرفتنشان بسود رشد و تکامل اقتصاد و فرهنگ کشور جز لا ینک میهن پرستی است .

مفهوم میهن با مفهوم تاریخ ، فرهنگ و هنر و همه ارزشهای انسانی که خلقهای ماطی قرون ایجاد کرده اند ، بهم پیوسته است و لذا میهن پرستی واقعی نمیتواند از احترام عمیق به این ارزشها جدا باشد .

مفهوم میهن پرستی بطور آشکار در نقطه مقابل سازش با استعمارگران بیگانه برای دستبرد به منافع خلق و حاکمیت ملی قرار دارد و لذا میهن پرستی بدون مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استعماری در مقیاس کشور و در مقیاس جهان حرف بوج است .

همچنین مفهوم میهن پرستی بطور آشکار در نقطه مقابل سیاست جنگ طلبانه و تجاوز کارانه قرار دارد و بطور مستقیم با دفاع از صلح و امنیت مربوط است .

چنین است د رك حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگر ایران از میهن و میهن پرستی .

میهن پرستی حزب ما يك احساس عمیق انسانی ، ملی و طبقاتی است . اما این میهن پرستی برای حزب ما تنها يك احساس نیست ، بلکه وظیفه پیکار جویانه و بر ناه عمل و مبارزه است ، وظیفه ای که حزب توده ایران از اولین روز تشکیل تا به امروز حتی يك لحظه از انجام آن غفلت نوریخته و در این راه بقیعت فد اکاریهای فراوان موفقیتهای بزرگی نیز کسب کرده است .

در حقیقت حزب ما در بیداری احساسات ملی و میهنی و ضد امپریالیستی خلقهای ایران نقش بسیار ارزنده ای دارد و نسل سی سال اخیر ایران بطور عمده در زیر پرچم حزب توده ایران بود که برای بار اول با شعارهای واقعی میهن پرستانه و ضرورت مبارزه در راه آنها آشنا شد .

در " ارتش شاهنشاهی " ، آنجا که کانون شدیدترین تبلیغات زهر آگین میهن پرستی در روئین هیئت حاکمه است ، شعارهای صحیح حزب تاعاق قلب بهترین نظامیان رسوخ کرد و شایسته ترین افسران و درجه داران ارتش بسوی حزب توده ایران آمدند ، چرا که هدف واقعی خود را ، که دفاع از میهن بود ، در حزب ما یافتند . نام روزیه ها ، سیاهک ها ،

میشری ها ، وکیلی ها ، محقو زاده ها و مختاری ها ، که جان خود را در راه آرمان خویش فد کردند ، همواره زینت بخش مبارزات میهن پرستانه مردم ایران خواهد بود .

حزب توده ایران بمعنا به حزب طبقه کارگر ایران ، میهن پرستی واقعی راد رانحصار خود نمیداند

برعکس ، حزب توده ایران براساس تحلیل عینی جامعه ایران معتقد است که در جامعه امروز ایران کارگران ، دهقانان ، پیشه وران ، روشنفکران و سرمایه داران ملی جز طبقات و قشرهای میهن پرستند و دفاع از منافع میهن و مردم بدون اتحاد همه این طبقات و قشرها مقدور نخواهد بود . حزب توده ایران بامیهن پرستی صادقانه و پیکارجویانه خویش همه این طبقات و قشرها و همه نیروهای راکه خواستار ایرانی مستقل ، آزاد و آبادند به اتحاد و همکاری دعوت میکند .

حزب توده ایران که برای تامین استقلال واقعی سیاسی و اقتصادی کشور ، نجات آن از عقب ماندگی و فقر ، رساندن آن به قافله تمدن بشری مبارزه میکند و دفاع از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور را وظیفه خویش میشمرد ، به همه میهن پرستان واقعی ایران هشدار میدهد که هم اکنون تمام آنچه که میهن واقعی است ، در معرض تهدید است : مردم زحمتکش ایران روزگاردشواری دارند ، ثروت ملی ما غارت میشود ، فاصله ما از قافله تمدن بیشتر و بیشتر میگردد ، تکامل فرهنگ ، هنر و آموزش و پرورش ترمز میشود و حاکمیت ملی ایران در تمام زمینه ها نقض میگردد .

حزب توده ایران ، چنانکه در برنامه آن قید شده و تاریخ پرافتخارش حکایت میکند ، حزب طبقه کارگر و سازمان پیگیرترین میهن پرستان است و امروز علیه این خطر و برای نجات میهن مبارزه میکند .

۰ م پیمان



قندچی



بزرگ نیا



شریعت رضوی

با تلاشی بهم پیوسته، براهی یگانه

آنروز خورشید زندگی سه دانشجوی مبارز دانشگاه تهران به تاریکی نشست. تیری که از جانب خصم رها شد، صف متحد دانشجویان مخالف رژیم را هدیه گرفت، که در آن قلب توده ای و صدقی در کنار هم می طپید، و از آن سه تن که برخاک افتادند، دو تن توده ای بود و یک تن صدقی. این شهادت حساسه آفرین و دلگرای نشان داد که قساوت دشمن توده ای و غیرتوده ای، نمیشناسد، و اگر آن روز این حقیقت در گوشهائی غریب مینمود، امروز کوهی از تجربه پشتوانه دارد.

برای پیروزی بردشمنی، که طی دو دهه، توده ای و غیرتوده ای، مذهبی و غیرمذهبی رایکسان شکنجه داده، در

زندگانه کتارهم نشانده و برای تیر باران بیک چوبه بسته است ،
باید نیروها همه در یک صف ، پشت به پشت هم بایستند و پسا
تلاشی پیوسته ، براهی یگانه روند . جز این هراهی ،
بیراهه است .

آنهاکه افسون بدبینی و ناباوری به گوشه‌های میخوانند ،
میان نیروهای ضد رژیم تخم نفاق می‌پراکنند و مرزهای مصنوعی
می‌آفرینند ، به پیروزی دشمن یاری میدهند ، چه خود بخواهند
و چه نخواهند .

شهادت بزرگ نیا ، شریعت رضوی و قدس با هم و
در کنار هم ، درسی از اتحاد و نیروها بود . آیا هنوز وقت آن نرسیده
است که این درس را بیاموزیم و بدان عمل کنیم ؟

آذرین





جوانان و دانشجویان مترقی ایران پنجاه و ششمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را به جوانان و دانشجویان و همهٔ خلق شوروی صمیمانه تبریک میگویند و موفقیت هر چه بیشتر آنها را در ساختمان کمونیسم آرزو مندند .



انقلاب سوسیالیستی

انقلاب سوسیالیستی نیز مانند تمام تحولات اجتماعی دیگر، بنیاد اقتصادی و نیروی محرکه خود را دارد. انقلاب سوسیالیستی به مسئله تصرف قدرت پاسخ قاطع میدهد و در گرونیهای اجتماعی — اقتصادی را پایه گذاری میکند.

انقلاب سوسیالیستی نتیجه قانونمند تکامل جامعه سرمایه داری است، نتیجه حادث شدن تضاد های سازش ناپذیری است که در بطن جامعه سرمایه داری وجود دارد. بنیاد اقتصادی انقلاب سوسیالیستی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تملک خصوصی محصول تولید است، که در جامعه سرمایه داری دائمی حادث میشود. در نتیجه این تضاد، در اقتصاد سرمایه داری رکود و بحران های ادواری پدید میشود و تولید دائما افزایش و کاهش می یابد. تمام اینها در وضع زحمتکشان تاثیر میگذارد و مهمترین مبارزه طبقاتی را در جامعه سرمایه داری حاد میسازد: مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی.

طبقه کارگر و قشرهای غیرپرولتری زحمتکشان، که از طرف بورژوازی مورد ستم و استثمار قرار گرفته اند و به محو کامل استثمار انسان از انسان علاقمندند، بمثابه نیروی محرکه انقلاب سوسیالیستی وارد میدان میشوند. در کشورهای غربی که دهقانان بخش مهمی از مردم را تشکیل میدهند، نیروی اصلی در گرونی

سوسیالیستی اتحاد کارگران و دهقانان است.

مسئله اصلی در انقلاب سوسیالیستی مسئله احراز قدرت بوسیله طبقه کارگراست، یعنی مسئله استقرار و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا. طبقه کارگر مجبور است مقاومت بورژوازی را، که دشمن سوسیالیسم است، در هم شکند. طبقات اجتماعی دیگر، که خصلت دوگانه دارند، یعنی هم زحمتکش اند و هم مالک (مانند خرد بورژوازی)، از طرف طبقه کارگر برای اداره امور اجتماعی جلب میشوند. این طبقات در اتحاد با طبقه کارگر به تکامل سوسیالیستی جامعه کمک میکنند و بدین نحو منافع اساسی خود را به نفع زحمتکش تحققی میبخشند.

خصلت دگرگونیهای اجتماعی - اقتصادی، که بوسیله انقلاب سوسیالیستی تحققی مییابند، در وظیفه اصلی انقلاب متظاهر میشود: محور استثمار انسان از انسان و ساختن جامعه سوسیالیستی. هرچاکه انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد، تمام انواع مالکیت خصوصی بوسیله تولید به شکلی از اشکال به مالکیت اجتماعی تبدیل میگردد. از استثمارگران باید رون برداخت غرامت یا باپرداخت غرامت و یا با کمک اشکال گوناگون سرمایه داری دولتی سلب مالکیت میشود و وسائل تولید به مالکیت تمام جامعه درمیآید. از تولیدکنندگان کوچک سلب مالکیت نمیگردد، بلکه این مالکیت بطریق گوناگون اجتماعی میشود و به مالکیت کولتوریایی بدل میگردد. برای ساختن سوسیالیسم ضرور است که بوسیله صنعتی کردن کشور (در کشورهای کمزور) و یادگرگونی سوسیالیستی (در کشورهای پیشرفته) تولید بزرگ صنعتی بوجود آید و آن را در جهت ارضای نیازمندیهای تولیدهای زحمتکش بکار برد و نیز دموکراسی سوسیالیستی و انقلاب فرهنگی را بسط داد و حقوق و آزادیهای فردی را محترم شمرد.

سه تفاوت

انقلاب سوسیالیستی بنا بر محتوی خود بطور کیفی از کلیه انقلابهای اجتماعی دیگر متمایز است: نخست آنکه تمام انقلابهای اجتماعی گذشته فقط به تغییر از یک شکل استثمار به شکل دیگر آن منجر میشد، ولی هدف انقلاب سوسیالیستی آنست که هر نوع استثمار و هر شکل ستم اجتماعی را از بین ببرد.

دوم آنکه انقلابهای اجتماعی گذشته قادر نبودند "قشرهای پائینی" جامعه را به فعالیت اجتماعی جلب کنند، زیرا آن انقلابها نمیتوانستند انقلاب را به امر خود این قشرهای وسیع خلاق بدل کنند. در حالیکه انقلاب سوسیالیستی، انقلاب توده های وسیع زحمتکش است و بسود اکثریت مطلق مردم انجام میشود.

سوم آنکه انقلابهای قبل از انقلاب سوسیالیستی قادر نبودند وحدت جامعه را تأمین کنند، زیرا که استثمار را از بین نمیبردند؛ از اینجهت نظام نوین اجتماعی هر بار تضادهای سازش ناپذیر اجتماعی نوینی را در خود نهفته داشت. انقلاب سوسیالیستی تنها انقلاب اجتماعی است که شرایط لازم را برای تحکیم وحدت اجتماعی و سیاسی جامعه ایجاد میکند. انقلاب سوسیالیستی آخرین انقلاب اجتماعی است، زیرا بقول کارل مارکس، انقلاب سوسیالیستی سرآغاز دوران نوین پیشرفت اجتماعی است که در آن انقلابهای اجتماعی ادواری جای خود را به تحول لاینقطع اجتماعی میدهد.

شرایط و اشکال انقلاب

انقلاب سوسیالیستی پدیده ای قانونمند و مستقل از آگاهی و اراده افراد، احزاب و حتی طبقات است. این انقلاب را با فرمان نمیتوان انجام داد، از پیش نمیتوان وقتی برای آن تعیین نمود،

بد لخواه نمیتوان آن را آغاز و یا وقوع آن را مدغم کرده تحقق انقلاب به يك سلسله شرایط عینی و ذهنی وابسته است *

انقلاب سوسیالیستی نیز مانند هر انقلاب اجتماعی دیگر فقط زمانی میتواند گسترش یابد که در کشور موقر و نه فقط تضاد میان نیروهای مولد و مناسبات تولید وجود داشته باشد ، نه فقط ناراضی و عملیات پیکار جوانان نیروهای مترقی اجتماعی معین دیده شود ، بلکه وضع انقلابی وجود داشته باشد . لنین مینویسد : " برای مارکسیست هاتردیدی وجود ندارد که انقلاب بدون وضع انقلابی غیر ممکن است ، یا توجه به اینکه هر وضع انقلابی به انقلاب منجر نمی شود . علام وضع انقلابی بطور کلی کدامند ؟ اگر ما سه علامت زیرین را برای انقلاب ذکر کنیم ، محققا براه خط گرفته ایم :

۱- برای طبقه حاکمه غیر ممکن باشد که حاکمیت خود را با تغییر یا بر جان نگاه دارد ، زیرا که این یا آن بحران " قشرهای بالائی " ، بحران در سیاست طبقه حاکمه شکافی بوجود می آورد که بوسیله آن برای بروز ناراضی و خشم طبقات مستکمران راه گشوده میشود . برای انقلاب تنها کافی نیست که " قشرهای پائینی " بشیوه سابق " نخواهند زندگی کنند " ، بلکه همچنین ضرور است که " قشرهای بالائی " هم بشیوه سابق " نتوانند زندگی کنند " .

۲- احتیاج و فقر طبقات مستعده از حد معمول بگذرد .

۳- در نتیجه دلائل ذکر شده ، فعالیت توده ها ، که در دوران " صلح آمیز " با آرامش بخارت خود تن در میدهند و در دورانهای طوفانی برعکس ، هم بر اثر وضع بحرانی و هم بوسیله خود " قشرهای بالائی " به عمل مستقلانه و تاریخی مجبور میشوند ، بعد اعلی افزایش می یابد . *

در شرایط کنونی ، بعزت تغییرات اساسی که در وضع بین المللی و داخلی سرمایه داری روی داده است ، پیدایش وضع انقلابی در این یا آن کشور همیشه به بدتر شدن وضع مادی توده ها و یا حادث شدن فقر آنها ارتباط مستقیم ندارد . روحیه انقلابی و عمل انقلابی میتواند بوسیله تلاش برای جلوگیری از يك جنگ ، بوسیله تضییقات دستگاه دولتی ، بوسیله شکست امپریالیسم خودی در يك جنگ غیرعادلانه ، بوسیله يك بحران بین المللی و یا نمونه خلق همسایه و غیره تقویت گردد . ولی انقلاب در هر حال بدون يك بحران عمیق در سراسر جامعه ، بدون حادث شدن تضاد های سازش ناپذیر طبقاتی ، بدون فعالیت وسیع توده ها غیر ممکن است . *

بدینسان انقلاب سوسیالیستی بر اساس تضادهای اقتصادی توضیح میگردد و نتیجه ناگزیر مبارزه طبقاتی است . انقلاب سوسیالیستی همیشه نتیجه پیکار قطعی میان طبقات است ، ولی می تواند در موارد گوناگون بدرجات مختلفی از شدت و بابکار بودن مسائل و اشکال گوناگون مبارزه ، انجام پذیرد . همه اینها به تناسب نیروی مشخص طبقات ، به درجه آگاهی و شکل زحمتکشان و به شدت مقاومت دشمن مربوط است ؛ ضمنا باید نهادها ، اخلاقیات و سنن هر کشور جداگانه مورد توجه قرار گیرد . ولی در هر حال اشکال عمده تکامل انقلاب عبارتند از مسالمت آمیز یا غیرمسالمت آمیز .

در شکل غیرمسالمت آمیز طبقات پیکار بوسیله اسلحه دست می برند ، حاکمیت طبقات انقلابی از راه قیام مسلحانه و جنگ داخلی مستقر میشود . مثلاً انقلاب ۱۸۷۱ در فرانسه ، انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب ۱۹۵۸/۵۹ در کوبا از این قبیل است .

بد انسان که تاریخ می آموزد ، بورژوازی در اکثر موارد به يك تضاد مسلحانه ، به يك جنگ داخلی مصمم است ، اگر تناسب نیروها پیروزی وی را نوبد دهد ، و این هنگامی است که بورژوازی به کمک نظامی از طرف امپریالیسم بین المللی و همچنین به پشتیبانی کم و بیش وسیع از عملیات ضد انقلابی در داخل کشور امیدوار باشد . نمونه آن پس از انقلاب اکبر در روسیه روی داده ، و آن هنگامی بود که بورژوازی ساقط شده به جنگ داخلی دست زد ، زیرا بورژوازی بوسیله دخالت مستقیم نیروهای خارجی و طغیان های

کولاک هاد رد اخل کشور مورد پشتیبانی قرار گرفت.

در شکل مسالمت آمیز تکامل انقلاب، پیکار برای تصرف قدرت بدون خونریزی و با وسائل غیر نظامی صورت میگردد.

در جریان پیکار انقلابی میتوان از پارلمان بمثابه یکی از اشکال تکامل مسالمت آمیز انقلاب استفاده کرد. يك چنین تکامل انقلابی نه فقط در خصیلت مسالمت آمیز بلکه همچنین در خصیلت قانونی آن منعکس میگردد. شاید بتوان چنین در نمائی را در کشورهای باد مکرر سی پیشرفته مشاهده نمود، در کشورهایی که این امکان وجود دارد که بتوان در جریان مبارزات طبقاتی اکثریت خلق را متحد کرد، پارلمان را به يك ارگان اراده خلق مبدل نمود، قدرت دولتی را از راه مسالمت آمیز تسخیر کرد و بدینسان راه انجام دگرگونی های سوسیالیستی را هموار ساخت. طبیعی است که این وضع میتواند تخییر کند و در نتیجه طبقه کارگر خود را مجبور ببیند که در این کشورها نیز به شکل غیر مسالمت آمیز متوسل شود. از يك تغییر سریع در وضع بهمان گونه که لنین می نویسد: " در نتیجه گیری عملی بسیار مهم حاصل میشود: یکی اینکه طبقه انقلابی، اگر میخواهد که وظائف خود را بسر انجام برساند، باید به تمام اشکال و جوانب فعالیت اجتماعی، بدون کوچکترین استثنائی، مسلط باشد (با توجه به اینکه طبقه انقلابی پس از بدست گرفتن قدرت سیاسی، با قبول ریسک فراوان و خطر فوق العاده، چیزی را بسر انجام میرساند که قبلاً آنرا بسر انجام نرسانده است)؛ و دیگر اینکه طبقه انقلابی باید مجهز باشد که به سریعترین و غیره منتظره ترین وجهی يك شکل را به شکل دیگر تبدیل نماید."

اگر از امکان يك چنین راهی سوسیالیسم صحبت میشود، نباید مفهوم "بدون قهر" و "مسالمت آمیز" را یکسان دانست. در هر صورت انقلاب فقط تحت فشار توده های زحمتکش، با اعمال ناگزیر قهر علیه استثمارگران سرانجام میرسد. طبقات حاکم بدلخواه و دواطلبانه از مسند قدرت کنار نمیروند. ولی فشار توده ها لزوماً نباید شکل مسلحانه (قیام یا جنگ داخلی) بخود بگیرد؛ در این صورت انقلاب از راه مسالمت آمیز تکامل می یابد، با توجه به اینکه این راه هم لزوماً راه پارلمانی نیست. مثلاً لنین در سال ۱۹۱۷ از امکان تکامل مسالمت آمیز انقلاب در روسیه صحبت میکرد، ولی قصد شورا پارلمانی نبود، بلکه تکامل انقلاب را از طریق شوراها، بمثابه سازمانهای غیر قانونی ایجاد شده بوسیله توده ها در نظر داشت.



صلح جهانی و روند انقلاب جهانی

جنگ و صلح - مسئله حاد دوران ما

مسئله صلح و جنگ از اهم مسائل عصر ماست. در جهان امروز، تضاد های درونی جامعه انسانی یا به اصطلاح دیگر تضاد های اساسی دوران ما، بیش از هر وقت دیگری حادث شده است. تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه سرمایه داری (که تضاد اصلی مابین تضاد های چهارگانه است)، تضاد بین پرلتراباو بورژوازی در درون جوامع سرمایه داری، تضاد بین جنبش رهایی بخش ملی در جهان سوم، ازسوی و سیاست استعماری و نواستعماری و سیطره جویانه امپریالیسم ازسوی دیگر، تضاد میان خود کشورهای سرمایه داری - چنین است تضاد های چهارگانه ای که اکنون همگی شدتی بی سابقه یافته اند و منجر به بروز اختلافات، مناقشات شدید و گاه تصادمات مسلح و خونین شده و می شوند. این تشدید بی سابقه تضاد ها در دورانی است که جنگ جهانی، که مانند دیگر انواع جنگ ها " ادامه سیاست به نحوی دیگر" بوده است، در اثر تکامل فوق العاده اسلحه، بویژه سلاح های تعرضی، به نوعی وسیله امحاء جمعی، حتی بنوعی وسیله خودکشی جمعی بدل گردیده است!

در رکنه جهانی نیروهای صلح منعقد در مسکو (اکتبر ۱۹۷۳)، که از لحاظ وسعت شرکت سازمانهای مختلف و ملل گوناگون در تاریخ بی سابقه بود، یاد آوری شده است که بشریت طی پنج هزار سال گذشته چهارده هزار بار دست بجنگ زده و در این جنگها سه میلیارد و نیم تن از افراد بشر از پا درآمده اند. از آنجمله، طبق واقعیاتی که در یک اعلامیه خبرگزاری شوروی (تاس) در اکتبر ۱۹۷۳، در آستانه تشکیل کنگره نامبرده، ذکر گردیده، در قرن هفدهم سه میلیون نفر، در قرن هجدهم پنج میلیون و چهارصد هزار نفر، در قرن نوزدهم پنج میلیون و هفتصد هزار نفر در جنگها نابود شده اند. در قرن بیستم، در جنگ اول جهانی نه میلیون و در جنگ دوم جهانی پنجاه میلیون نفر از میان رفته اند. دانشمندان و کارشناسان نظامی بر آنند که در یک جنگ هسته ای جهانی فقط طی چند ساعت سه میلیارد و نیم افراد بشر میتوانند نابود شوند. یعنی قدرت نابودکننده اسلحه که امروز هم سوسیالیسم و هم دشمنانش در اختیار دارند، برابر است با قدرت تمام سلاح سرد و گرمی که طی پنج هزار سال در چهارده هزار جنگ بکار رفته است!

بدین ترتیب بر بالای جهانی سرشار از حادثه ترین تناقضات اجتماعی ساطور مهیب جنگ هسته ای، که موجودیت بشریت و تمدن وی را تهدید می کند، معلق است.

دانشمندان بر آنند که عواقب انفجار بمب هیدروژنی با قدرت چند ده مگاتن پدیده ای از لحاظ علمی پیش بینی ناپذیر است. لنین می گوید: "سوسیالیست ها همیشه جنگ بین خلق ها را بعقاب علمی بر پرمنشانه و جانورانه محکوم کرده اند." (کلیات بزبان روسی - ج ۲۱، صفحه ۳۱۱)

طبیعی است که در قبال چنین مخاطره ای مارکسیست ها حق ندارند بی لایقید ی بخود راه دهند. چنین اندیشه ای از سیستم تفکر علمی، انسانی، سازنده و جان بخش مارکسیسم - لنینیسم فرستگ هابد و راست که پیروزی آرمانهای انقلابی را بایک جنگ جهانی، با بخطرانداختن تمدن و

موجودیت بشری، بیوند دهد. برعکس، مارکسیسم - لنینیسم را اعتقاد راسخ و صخره وار بر آنست که رشد انقلاب جهانی و پروسهٔ رهائی کار از قید سرمایه و خلقها از قید امپریالیسم، نه فقط در شرایط دفاع و حفظ صلح جهانی ممکن است، بلکه حتی قطعی است. صلح متحد بزرگ جنبش های انقلابی، رهائی بخش و مرفقی است. زیرا سیاست جنگ و نظامیگری و تشنج بین المللی پیوسته به هیئت های حاکمه وسیله ای میدهد تا بهره کشی را تشدید کنند، برخشوند دیکتاتوری طبقه بورژوا بیافزایند، به نیروهای انقلابی و مرفقی بی پروا ترحمه بزند، د مکرسی را پایمال کنند. در شرایط تخفیف وخامت و کاهش بودجه های نظامی و تسلیحات و همکاری بین المللی، امکانات عینی برای توده های پدید میشود تا فعالیت خود را بیشتر بسط دهند.

تنها ماجراجویان فاشیست که از زوال جهان محبوب خود، جهان بهره کشی وستم، جهان برده داران سرمایه دار، غمگین و غضبناک هستند، میتوانند آرزو کنند که عالم را در کوره هسته ای خاکستر سازند تا خود را از "کابوس" انقلاب جهانی رها سازند. مارکسیست ها بیک همه خلقها با تمام نیرو می کوشند تا چنین دیوانگانی را بزنجیر بکشند و باین سخن مولوی رفتار کنند:

"وایستادگان از دست دیوانه سلاح
تا زتوا رضی شود عقل و صلاح؛
چون سلاحش هست و عقلش نی، ببند
دست او را، ورنه آرد صد گزند."

نقش کشورهای سوسیالیستی در دفاع از صلح

اتحاد شوروی از همان آغاز پیدایش خود به پاسداری صلح ایستاد و امروزه روزی غیرترین، هشیارترین و مقتدرترین نیروی حافظ صلح است. باطمینان بی تزلزل میتوان گفت که اگر اتحاد شوروی و دیگر کشورهای مجتمع سوسیالیستی، که در همکاری و همیاری صمیمانه با حزب کمونیست اتحاد شوروی عمل می کنند، نمی بودند، اکنون قریب سی سال از صلح جهانی، یعنی از طولانی ترین دوران صلح در قرن بیستم، برخوردار نبودیم. اگر از این صلح بتوان کشورهای سوسیالیستی هراسان نمیدود، در قبال خطر مکتون تاکنون مسلما تمام زراد خانه ابلیمی خود را بکار میبرد. از آغاز سالهای هفتاد اتحاد شوروی تعرض را آغاز کرد. آغاز این تعرض با تغییر بیش از پیش تناسب نیروها بسود صلح و سوسیالیسم و بزبان جنگ و امپریالیسم مربوط است. خلاصه کلام آنکه در وضع سوق الحیثی جهان در اثر رشد پرتوان قدرت اقتصادی و نظامی سوسیالیسم و تشدید تضاد های عصر ما، آنچنان تغییری رخ داده است که دیگر امپریالیسم قادر نیست با شان تاز اتمی و با اعمال "سیاست از موضع قدرت" اراده خود را تحمیل کند. وضع اکنون چنان است که امپریالیستهای امریکا بناچار بوجود یکسانی و "همنائی" (Parity) در قدرت نظامی بین شوروی و امریکا رسما و صریحا اعتراف می کنند و حتی از سیرامور بطرف "برتری" (Superiority) نظامی اتحاد شوروی سخن می گویند. معنای این اعترافات آنست که کمپلکس روشهای سیاسی امپریالیستی متعلق به "جنگ سرد" یعنی:

- ۱- محاصره نظامی و اقتصادی کشورهای سوسیالیستی بمنظور بازداشتن رشد و مختنق کردن آنها؛
- ۲- سرکوب جنبش های رهائی بخش و دموکراتیک و تحمیل سیاست های استعماری

و تو استعماری و برپاداشتن رژیمهای ضد انقلابی از نوع رژیم ایران ؛
۳- کشاندن جهان تا " برلبه پرتگاه جنگ " و براه انداختن مسابقه بی پایان و عنان
گسسته تسلیحاتی و داشتن پایگاههای نظامی در کشورهای خارجی و سرهم بندی
بلوک های نظامی ؛

همه و همه باید جای خود را به کمپلکس روشهای سیاسی متعلق بدوران صلح بدهد ، که مختصات آن
بکلی مخالف مختصات فوق و محتوی آن تا مین امنیت جمعی و صلح پایدار و همزیستی مسالمت آمیز و
همکاری برابر حقوق است . شك نیست که این يك نبرد طولانی و دشوار و تدریجی است که تازه آغاز
شده است و در نخستین پیروزیهای آن (مانند قبول واقعیت مرزهای موجود در اروپای شرقی و برسمیت
شناختن جمهوری دموکراتیک آلمان و پایان تجاوز امریکا در ویت نام و غیره) ثمر بخشی سیاست پراپتگا
اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بثبوت رسیده است .

همزیستی مسالمت آمیز و سفسطه های مائوئیستی

تنها آلترناتیف جنگ و جنگ سرد ، همزیستی مسالمت آمیز است که ، چنانکه میدانیم ، پایه -
های اصولی آنرا لنین نهاده است . همزیستی مسالمت آمیز بمعنای " صلح سرد " یا عدم جنگ نیست ،
زیرا خود نفس حفظ محیط تشنج بین المللی ، بهر شکلی که باشد ، نمی تواند منجر به پیدایش تصادمات
نظامی و سرانجام حادث شدن خطر يك منازعه نظامی در مقیاس جهانی نشود . اگر می خواهیم صلح
داشته باشیم ، باید این صلح اصیل و پایدار باشد و برپایه تامین امنیت جمعی بین المللی ، روابط
عادی و برابر حقوق سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی بین ملتها ، اجرا تدریجی خلع سلاح و محدود
کردن بودجه های جنگی و نظایر این اقدامات مبتنی شود .

مارکسیست - لنینیست ها در این واقعیات هرگز تردید نداشته اند و دارند . این مائوئیست ها
بودند که " همزیستی مسالمت آمیز " را بعنوان " رویزونیسم " (۱) و یکی از " سه مسالمت آمیز " ها (۲)
منکر شدند و گفتند جنگ جهانی بسیار عالی است زیرا برخلاف سایر جنگها ، سوسیالیسم ساخته خواهد
شد (۱) مائوئیست ها بعد ها که رسوائی این مهملات ضد مارکسیستی و ضد انسانی آشکار شد ، لحن
خود را عوض کردند ، مهملات را به گردن " لین پیائو " بار نمودند و این بار گفتند که همزیستی مسالمت آمیز
اختراع و ابتکار خود آنهاست و آنها آنرا قبول دارند ! ولی این قبول هم لفظی و قلبی است . مائوئیست ها
که دعوی دارند گویا از اصول سوسیالیسم علمی پیروی می کنند ، با گستاخی حیرت انگیزی در شرایط کنونی
آشکارا نقش نامبارک مخالفت با تخفیف تشنج جهانی را بعهده گرفته اند . چون لای در موارد عدیده ای
به سیاستمداران امپریالیست اروپای غربی " بیدار باش " داده است که مواظب خود باشند ، زیرا
گویا اتحاد شوروی سیاست " تهاجمی " دارد و لذا به عقیده او باید " وحدت اتلانتیک " (یعنی
اتحاد سرمایه داران) علیه شوروی و کشورهای سوسیالیستی (یعنی علیه پرتلاریا) حفظ و تحکیم
شود ! و آنوقت چنین کسانی جرات دارند که خود را پیروان آموزش بزرگ مارکس و انگلس و لنین
جلوه دهند . تاریخ جنبش انقلابی هرگز چنین مرتدان خرابکاری را بخاطرندارد .

" همزیستی مسالمت آمیز " آنطور که مائوئیست ها با سفسطه و ادعای رسوا در واقعیات عیان
روز مره ، جلوه گرمی سازند ، بمعنای " سازش دو ابر قدرت " نیست . اگر کسی باشد که با امپریالیسم
وارد سازش خائنانه ضد انقلابی شده و خنجر زهر آگین این خیانت را از جمله به قلب خلق ستمدیده
بنگالادش و مردم فاشیسم زده شیلی فرو برده باشد ، آن سردمداران مائوئیست هستند و تاریخ
این خیانت آنها را بانگ ابدی همراه خواهد ساخت . آنچه به اتحاد شوروی و دیگر کشورهای

سوسیالیستی مربوط است ، مشی آنها ، نه سازش ، بلکه مقابله^۱ انقلابی جسورانه ، اصولی ، بی گیسر با امپریالیسم برای دفاع از منافع طبقات زحمتکش و خلق های محروم است . همه رهبران جنبشهای انقلابی و رهائی بخش و مترقی جهان ، همه و همه (با استثناء سردمداران چین و آلبانی) این نقش عیان اتحاد شوروی را قبول دارند و آنرا دهنها بار در انواع اظهارات و تصریحات خود مورد تأکید قرار داده اند و تاریخ معاصر فی الواقع از چنین اسنادی اشباع است .

مبارزه ای طولانی ، دشوار و پر شر در پیش است

امپریالیسم از این جریان که همزیستی مسالمت آمیز بوی تحصیل میشود و او عملاً منجبر است از جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی ، یعنی از سیاستی که مشتق از خصلت امپریالیستی اوست دست بردارد ، راضی نیست . قبول همزیستی مسالمت آمیز برای سیاست جور و ستم ، غارت و چپاول امپریالیستی عواقب دور و دراز منفی در بر دارد . مثلاً اقتصاد امپریالیستی اکنون برنظمی کردن (میلیتاریزاسیون) مبتنی است و اگر وی مجبور شود از صرف ولو بخشی از ۲۲۰ میلیارد دلار در سال برای امور نظامی دست بکشد ، مجبور است آنرا در مجاری صلح آمیز بکار اندازد و این خود قواعد انکار ناپذیری برای خلق ها دارد . راهزنان امپریالیستی این نکته را درک می کنند و اغراق نیست اگر بگوئیم که از منظره تکامل صلح آمیز جهان بر خویش می لرزند . زمانی اسقف کنتربوری هلویت جانسن که از یاران صلح بود ، خطاب به امپریالیستهای گفت : « وای بر شما اگر صلح درگیرد » . لذا ، در عین آنکه ، بناچار و بظاهر سخنان صلح آمیز بربلند دارند و اسناد و مدارک صلح آمیز را امضا می کنند ، مایلند : **اولا** پروسه استقرار صلح پایدار را تا آنجا که ممکن باشد به عقب بیاورند و این پروسه را مظلّم کنند ؛ **ثانیاً** حد اکثر مواضع و « منافع » غارتگرانه خود را حفظ نمایند . برای این منظور امپریالیستها در مقابل تعرض صلح کشورهای سوسیالیستی از هرگونه ، بهر شکل که بتوانند ، دست به حملات متقابل جنگ سردی میزنند . تمام « زیرکی » آقای هنری کیسینجر وزیر خارجه نیکسن در آنست که با انواع شیوه زنیها و خدعه گری ها و مانورهای با اصطلاح « دیپلماتیک » از مواضع متزلزل و محکوم امپریالیسم دفاع نماید . ولی مسئله اینجا بر سر مهارت دیپلماتیک کسی نیست . سیاست ورشکست و منسوخ « جنگ سرد » را هیچ معجزه ای نمی تواند از زوال نهائی نجات دهد . این جریانی است که با اصطلاح معروف دیروز و دارد ، ولی سوخت و سوز ندارد .

از هم اکنون با اطمینان میتوان گفت که نقشه صلح تصویب شده از طرف کنگره ، ۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، علی رغم مقاومت محافل جنگ سرد ، سرانجام تحقق خواهد یافت و بتدریج امنیت جمعی در اروپا و آسیا جای وضع ناشی از جنگ سرد را خواهد گرفت و در راه خلع سلاح و تقلیل نیروها و بودجه های نظامی گامهای مشخصی برداشته خواهد شد . اینکه این جریان چند سال بطول میکشد و چه فراز و نشیب راطی خواهد کرد ، نمیتوان غیب گوئی کرد . ولی آنچه که مسلم است آنست که این سیاست راه خود را بجلو خواهد کشود و جنگ سرد با تمام عواقب آن مجبور به عقب نشینی است .

در این میان سیاست مزورانه شاه ایران ، که اظهارات سالوسانه و بدون محتوای درباره صلح را با اقدامات بی بند و بار برای تسلیحات تعرضی وسیع در آمیخته است ، بمثابة یکی از گوشه های فعالیت عمال جنگ سرد ، قابل توجه است . اگر درست است که سیاست جنگ سرد محکوم به شکست است ، پس اینهم درست است که سیاست شاه ایران ، که به مقولات گذشته تکیه دارد ، از این شکست ناگزیر رهائی نخواهد داشت .

آشفته‌گی‌های آموزشی ایران

(۶)

دنیای آشفته کتابهای درسی

کتابهای درسی آئینه‌ای است که سیمای آموزش و پرورش هر کشور بر سطح آن نمایان است. برای این آئینه شکل و شمایل نظام حاکم نیز نقش بسته است. در اهمیت کتابهای درسی، درباره محتوی و آرایش آنها، لزوم درگونی پیوسته این ابزارهای آموزش و پرورش، آنچنان که همیشه با درگونی‌های سریع زمان همگام و هماهنگ باشد، بیاموزد، بسازد، از زندگی، از مجموع دستاوردهای انسانی جدا نماند، سخن بسیار رفته است.

در کشورهای آنکه نظام‌های ملی و متمدنی بر آنها حاکم است با توجه به درگونی‌های بی‌توقف علم و فن، با توجه به سیر تکامل جامعه، در تدوین و تنظیم کتابهای درسی وقت کافی میشود. آمارهای سازمان جهانی یونسکو نشان میدهد: در سال ۱۹۷۲ در سراسر جهان ۷ میلیارد و ۵۰۰ میلیون نسخه کتاب درسی انتشار یافته است. نسل جوان برای زورق شنا میکند، برای کوهپایه تکیه میکند، می‌آموزد، خویشترن رامی‌سازد.

کتابهای درسی اگر همه نیازهای آموزشی را پاسخگو باشند، اگر زمان در آنها منعکس باشد، هر یک باید در پیچه‌ای از جهان بروی نسل جوان بکشاید، در پیچه‌ای که زیبایی‌ها و زشتی‌های آن را بنماید. اگر این عمل انجام نگیرد، این زورق به ساحل نرسد، این کوهپایه تکیه‌گاه زندگی نمیکرد. کتابهای درسی اگر در برابر نسل جوان شاهراه زندگی را نکشایند، اگر کتجکاو‌ی‌های روزافزون جوانان را بی‌جواب گذارند، برشورد روی آنها برای آموختن نیافزایند، اگر نتوانند نسل جوان را با فرهنگ و تمدن گذشته آشنا سازند، تا عیقا به آن عشق ورزد و خود بنویسد خویش بر آن گنجینه بیافزاید، اگر نتوانند جوانان را به اندیشیدن درباره مسائل جهان، مقاومت ورزیدن در برابر مشکلات، جسارت داشتن برای ابراز فکر و همکاری با دیگران، تسلیم ناپذیری در برابر دشمنان خلق و مردم خواهی ترغیب کنند، اگر نتوانند آتش عشق به زادگاه، بشردوستی و بیکار در راه حق و عدالت را در نهاد آنها شعله ورسازند، ناقوس مرگ نسل جوان را نواخته‌اند.

نسل امروز، فردا در جهانی به مراتب بهتر از امروز خواهد زیست. جهان با سرعت تغییر میکند. فن و دانش با سرعتی شگرف تکامل می‌یابد. هر روز بر امکانات و شکفتی‌های زندگی افزوده میشود. پایه‌های ارزش‌های کهن فرو میریزد، ارزش‌های نوجوان‌نشین آنها میشود. خانه و جامعه، وسائل ارتباط و حمل و نقل، فرهنگ و بهداشت، تفریح و استراحت، ورزش، ابزارهای آزمایش و پژوهش، تولید و توزیع دمدم درگونی میگردد. کودک در لابلای کتابهای درسی دنیای امروز و فردا و شکفتی‌های آن را باید بشناسد و برای زیستن در آن خویشترن رامی‌سازد. او باید پاسداری دستاوردهای گذشتگان را بپذیرد، عیقا به آن معتقد گردد و خود باشور، با جسارت، با عشق به زندگی، به تکاپوی اجتماعی برای بهزیستی بپیوندد.

با توجه به این واقعیت‌ها، نظام آموزشی معاصر از هر جهت باید غنی و مجهز باشد. باید امکان توانائی پرورش نسل فردا را، نسلی که در جهانی متفاوت با امروز، در جهانی غنی‌تر و برون‌تر از امروز زندگی

خواهد کرد ، در خود جمع داشته باشد . نظام های مرفقی آموزش و پرورش در دوران ماشیه های تد ریس رابطور مد اوم تخییر مید هند ، محتوی کتابهای درسی رایبوسه با زمان همگام میسازند تا آسان تر بتوانند نسل جوان رایبوسوی کارپرشر ، فعالیت مستقل ، ابتکار ، تفکر و توانایی زیستن سوق دهند . نوشتن کتابهای درسی کار بسیار دقیقی است . این کاریک یا چند نفر نیست . این عمل پر مسئولیت جمعی است . نوشتن کتابهای درسی باید بر پایه علمی ، باتوجه به نیازهای کشور ، امکانات براتیک و دانش عمومی ، بوسله گروه کارشناسان آرموده آموزش و پرورش انجام گیرد . یونسکو تاکید میکند : « کمتر کار فرهنگی دیگری است که جامعه برای آن این چنین اهمیت و مسئولیت قائل است » .
در این میدان ما چه میکنیم ؟ به کودکان و جوانان خود چه می آموزیم ؟ محتوی کتابهای درسی ما چیست و چه هدفی را دنبال میکند ؟ از گفتگوی چند دانش آموز با خبرنگاران جراید آغاز میکنیم :

"کتابهای ما به دوران ما و مشخصات علمی و فرهنگی این دوران تعلق ندارند . شیمی ، فیزیک ، ریاضی - آنچه را که امروز ما میخوانیم سالهای بسیار دور کشور هائیی درس داده اند که حالا حداقل صد سال از ما پیش اند . این مطالب بدرد زندگی امروز نمی خورد . ادبیات فارسی نیز سراسر پر است از نثرهای غیر قابل فهم ۰۰۰ دلایل و نمونه های بسیاری میتوان پیدا کرد که ما پس از گرفتن دیلم ، هیچ طرفی از این مطالب نمی بندیم . در حالیکه سالها فیزیک خوانده ایم از انجام کوچکترین کاریکی عاجز می مانیم . در حالیکه سالها فارسی خوانده ایم ، بدلیل آنکه از همان اول بجای یاد دادن فارسی ، نمونه های سنگین ادبیات قدیم ایران را بخورد مان داده اند ، حتی در نوشتن نامه های ساده در میمانیم . مثالی از شیمی برایتان میزنم . ما شش سال است داریم اسید سولفوریک میخوانیم و مدام به مخزمان ریخته اند $SO_4 H^2$ ، حال آنکه تا امروز نگشیرانیده ایم . (هوشنگ ریاحی دانش آموز سال ششم ریاضی)

"کتابهای فیزیک ما معطلی نیست . ما با این کتاب از عهدہ انجام هیچ کار عملی بر نمی آئیم . ما که کلاس ششم ریاضی هستیم هنوز نمیدانیم "آمپر متر" چه ریختی دارد . همیشه در کتاب ما بجای آمپر متر Δ گذاشته اند . مخروطات ششم مطالبی دارد که اصلا درمغز نمی ماند و شکل های عجیب و غریبی که هیچ فایده ای نمیتواند برای ما داشته باشد . وقتی این کتابها را با مطالب طولانی و مبهمش جلوی ما میگذرانند ، ناچاریم بخوانیم برای اینکه نمره ای بگیریم"

در باره کتابهای درسی یک استاد دانشگاه نوشته است :

"کتابهای درسی ما غالباً از مطالب غیر مفید و ضد و نقیض و حتی گمراه کننده پر شده است . یک دانش آموز نام صد همداح و معدوح ، فارسی نویس و عربی نویس را با نام و آثارشان در ذهن خود موقتاً جای میدهد ، در حالیکه یکی از شعرای بزرگ ایران را بد رستی نمی شناسد و به افکار یکی از حکما و متفکران ما پی نبرده و به معرفی یکی از تصد ها کتاب که نام آنها را خوانده است قادر نمی باشد . در کتاب تاریخ وقایع پشت سر هم آمده است . ولی علل وقایع گفته نمیشود . کتابها پر از نام شاهان ، سرداران ، جنگها و وقایع ها و شکست ها و تاسیس و انقراض سلسله هاست ، بدون آنکه روشنگر اوضاع اجتماعی اعصار مختلف باشد ." (خواندنیها ۲۵ دیماه ۱۳۵۰)

استاد دیگری معتقد است :

"جوانان ما از کسب فرهنگ ملی بمعنی واقعی و بمقدار لازم بی بهره اند. آنها درست نمیدانند چه چیزهایی در زندگی گذشتگان آنها ارزش داشته است، چه چیزهایی ارزش نداشته است و عیب و حسن زندگی این گذشتگان از چه نهاد فکری ناشی میشود. بر اثر این وضع ذهن جوانان ما دستخوش تعارض و کشمکش است." (خواننده‌ها ۲۲ خرداد ۱۳۵۲)

دنیای اطاعت و تسلیم

نگاهی به محتوی کتابهای درسی چهره زشت آموزش ارتجاعی حاکم را نشان میدهد. محتوی کتابهای درسی ماهه بر اصل قبول اطاعت، بردباری، خرافه پرستی، تسلیم پذیری، زور، چاپلوسی، برپایه آشتن فکر جوانان گذاشته شده است. به کودکان و جوانان مای آموزند که تنها یک حقیقت - حقیقت موجود، تنها یک واقعیت - واقعیت موجود، وجود دارد. از آنها میخواهند این "حقیقت" را بی چون و چرا بپذیرند و بر این "واقعیت" گردن نهند. به کودکان و جوانان مافرصت فکر کردن مستقل نمیدهند. کتابهای درسی هرگونه "تردید علمی" را نفی میکنند و به استقلال فکر و ابتکار در هیچ مورد میدان نمی دهند.

کتابهای درسی ما عوامل محرک اندیشه، مباحثه و بررسی نظریات گوناگون نیستند. در این نوشته‌ها همه چیز حالت وحی منزل دارد. هم شاهی که باید بعنوان "خدای روی زمین" پذیرفته شود، هم ولیعهدی که "دست الهی اوست" و بر جانشینی شاه "تعیین کرده است". دانش آموز بدون تفکر باید آنچه را که در این کتابها آمده است، بپذیرد، حفظ کند و پس بدهد. حتی این مهم نیست که او به آنچه آموخته است، معتقد است یا نه. همین ظاهر قضیه درست باشد، کافی است.

به دانش آموز جهانی را نشان میدهند که همه چیز آن از پیش تعیین شده است. دانش سنگ تراشیده ای است که دانش آموز فقط باید ابعاد آن را لمس کند، بی آنکه بپرسد این سنگ چگونه پدید آمده است و به چه کاری آید. آنچه به دانش آموزان تحویل میدهند ظاهراً هیچ توضیح و توجیهی لازم ندارد. گاه حتی معلوم نیست این نظر و این ایده متعلق به کیست.

نویسندگان کتابهای درسی در کوشش خود برای انحراف نسل جوان از واقعیت های زندگی امروز هر کجا با اشکال روبرو شده اند "یکی از بزرگان اهل خرد" یا "حکیمی مشهور" ولی بی نام و نشان رابه کمک گرفته اند. از زبان آنهاست که کوهی کلمات قصار و پند و اندرزهای صد تاییک غاز تحویل دانش آموزان میدهند.

به کودک ایرانی می آموزند خود را تافته جدا بافته ای بشمار آورند. این فکر که مادر وراثتی بسیار دور "در خانواده ملل مقام شایسته ای داشته ایم" همه جا تبلیغ میشود. ولی امروز چه داریم، کجا هستیم، بر تخته شطرنج جهان کجانشسته ایم، مهم نیست. از آغاز به نوآموزان می آموزند که ملل و اقوام و نژادها دگرگرا خوار بشمارند، با آنها عناد ورزند، در جهان بشری برای خود موقعیت دیگری بپذیرند. دقیق تر بگوئیم، در کتاب جغرافیای سال چهارم ادبی میخوانیم:

"افراد نژاد سفید از سایر نژادها با هوش ترند و در مراحل تمدن و ترقیات پیشرفت بسیار کرده اند."

نویسندگان کتاب در این جا تعریف تمدن را ضرور نهمرده اند. در همین کتاب می خوانیم:

"سیاه پوستان دارای لب های کلفت و بینی پهن و گونه های برجسته و پوست سیاه یا قهوه ای تیره می باشند. استعداد این نژاد خیلی کم است و در بعضی نقاط بحالت

وحشیگری بسر میبرند*

اندیشه های دوزخی استعمارگران وژاد پرستان در رهبريك از این جملات مفهوم است. کتاب جغرافیای سال چهارم ادبی "ژاد سفید" رابه دودسته "آریائی و سامی" تقسیم میکند ، بلغارها ، فنلاندی ها ، ترکها و مجارها را " زرد پوست" میخواند و باهمه بی مهربی، به آنها اجازه میدهد " در بعضی مراحل تمدن" به " بعضی پیشرفتهها" نائل آیند!

تحریف زشت حقیقت

همین طرز تفکر در آموزش تاریخ ادامه می یابد. تمام پیروزی های ایران و دیگر " ملل آریائی" بخاطر " هوش و استعداد و نبوغ ذاتی" آنهاست و هرگاه شکست و عقب گرد پیش می آید ، نویسندگان تاریخ آنرا بحساب " بد حادثه" ، " اتفاقات شوم" یا " بی کفایتی" این وان میگذارند. نقش انسان ، نقش توده ها همه جایی اعتبار جلوه داده شده است. این " پادشاهان" هستند که تصمیم میگیرند. شکست و پیروزی متعلق به آنهاست. مردم همه جا چون گوسفند بد نبال پادشاهان روانند. حوادث پشت سرهم ، بی ارتباط باهم قطار شده است. تحولات اجتماعی چون افسانه های هزارویکشب جلوه داده شده است.

آموزش دانش آموزان با روح قضاو قدری در عالم " اخلاق" نیز ادامه می یابد. در کتابهای " اخلاق" جهانها ، جهانی است گذرا ، که ارزش هیچ " غم و غصه ای" را ندارد. دانش آموزان دبستان و دبیرستان بارها میخوانند :

" برخیز و مخورغم جهان گذران" ، " با قناعت سرکن که قناعت گران همه کاه روا هستند ،
" غم مخورای دوست کاین جهان به نماند آنچه تو می بینی آنچنان به نماند."

(کتاب سال ششم ادبی)

شعار " این نیز بگذرد" ، که مبلغ عدم مسئولیت ، تسلیم و اطاعت کورکورانه است ، چون محوری همه کتابهای درسی را بهم متصل کرده است. به جوانان مامی آموزند :

" دنیا را سخت نگیرید. هرچه بزرگترها گفتند گوشید. هید. وارد معقولات نشوید"

به آنها میگویند :

" آسایش و گیتی تفسیر این دو حرف است بادستان مروت ، بادشمنان مدارا" ،

" زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد"

کتابهای " اخلاق" حکایتی است. در این کتابها فرد گزاش تشویق میشود. به جوانان می آموزند که در این جهان خود را تکیه و تکیه تصور کنند. از هیچکس توقع دوستی ، همکاری و یاری نداشته باشند. سپس بشیوه امریکائی به آنها یاد میدهند :

" فرد باید همیشه لبخند بزند ، خاموش باشد ، اعتراض نکند ، معقول و مودب باشد و از

دیگران امید حق شناسی و صحبت نداشته باشد." (اخلاق ششم ابتدائی)

محتوی این کتابها سراپا مخالف دانش مرفعی امروز است که میکوشد در جوانان حس همکاری ، همدردی و همبستگی ایجاد کند. کتابهای درسی ما جوانان را فردگرا ، ظنین نسبت بهم ، نامطمئن از خویش و غافل از ارزشهای اخلاقی و اجتماعی باری آورد.

کتاب " اخلاق" سال ششم ابتدائی افکار خرافی ، سست ، محافظه کارانه و ارتجاعی را منعکس میکند. در این کتاب نویسنده با پتک پند و اندرز و تحمیل عقیده مدام بر سر دانش آموزان میکوبد ، بدون آنکه به غیر منطقی بودن اندیشه خود توجهی داشته باشد. دانش آموز همه جا در راهله ای از دروغ ، ریا ،

چاپلوسی، نادرستی، حيله و تزوير گرفتار است. كتاب "اخلاق" به او تكليف ميكند:

"مادر همه عرسه وظيفه بزرگ داريم: يكي آنكه در حفظ جان خود بگوشيم، ديگر آنكه پيوسته برداش خويش بياقزائيم، سيم آنكه هر روز بهتر و خويتر شويم."

با اين تكاليفي كه نظام آموزشي حاكم براي جوانان معين ميكند، دانش آموز در تمام عرصه فقط بايد فكر جان خود را باشد، اگر ديگران را آب برد مهم نيست، اصل اوست كه بايد زنده بماند. پيوسته بر دانش خويش بيفزايد، ديگران جهانم! و سپس اين فرمول ارتجاعى تبليغ ميشود كه: "اگر فرد خوب باشد، جامعه نيز خوب ميشود." كتاب "اخلاق" ادامه ميدهد:

"آنكه خدمت دولت را قبول ميكند، نه تنها مقدرى از وقت آزادى خود را مي فروشد، بلكه هوش و استعداد و لياقت خود را نيز در اختيار او ستود ديگران ميگذارد."

در ك تويمندگان كتاب از آزادى هاى سياسى و اجتماعى نهايت محدود است. آنها خدمت دولتى را از خدمت به جامعه جدا ميكنند و دور از انصاف همه كارمندان زحمتكش دولت را "بنده واسير" ميخوانند.

كتابهائى "تعليمات اجتماعى" به جعبه شعبده بازان شباهت دارد، كه در آن همه چيز ميتوان يافت. در كتابهائى "تعليمات اجتماعى" بجاي بررسى نظام هاى اجتماعى، تحولات سياسى و اقتصادى، مشتى مطالب كنگ، درهم و نادرست از "خدا، شاه، ميهن، گرفته تا "سرگرمى هاى متفرقه"، از ساختن رنگ اخبار "گرفته تا "چگونگى درمان استخوان شكسته" پشت سر هم قطار شده است. (كتاب سال چهارم دبيرانستان) در اينجا از بررسى قانون اساسى، شكل حكومت، شيوه كارقواى سه گانه كشور، چند و چون تشكيلات سياسى و اقتصادى اثرى نيست. در بخش بين المللى نيز تشابه معرفى سازمان ملل متحد و شعب آن اكتفا شده است.

كتابهائى "فلسفه و منطق" چيزى نيست جز بيان ناقص و نازل افكار عقايد چند حكيم و دانشمند ايرانى و چند فيلسوف باخترى در رسده هاى هفدهم و نوزدهم ميلادى، كه نه نام آنها بر زبان است و نه اندیشه آنها خريدار دارد. سيستم آموزشى مادر حاليكه روى فرهنگ كهن، غنى و انساني سرزمين ما پرده دود ميكشد، فرهنگ استعماري غرب را بشدت تبليغ ميكند. به جوانان مالتقين ميكنند كه ماهرگز داراي فكر فلسفى و علمى محكمى نبوده ايم. در اين كتابها دانش آموز با يك مشت عبارت پردازى مغلط، يك مشت تكاليف انتزاعى، كه در شرايط امروز معنائى ندارد، روبرو ميشود.

در "علم جغرافيا"، آنچه كه تدريس ميشود فقط مشتى اسامى شهرها، رودها، كوهها، درياها و درياچه هاست. كتابها اغلب ترجمه است. نامها گاه با آنچه كه در فارسي مصطلح است، تفاوت دارد و مطالب گاه از پايه نادرست است. در كتاب جغرافياى سال سوم دبيرانستان كوههاى هند و كوش در افغانستان "هيندوكوش" و رود دانوب در اروپا "دونا" نوشته شده است. "هاشمى اردن" بجاي اردن هاشمى و "عربى سعودي" بجاي عربستان سعودى آمده است. مولفان اين كتابها هرچا كه صلاح ديده اند، بى پروا تعصب راجانشين علم كرده اند. در كتاب جغرافياى سال ششم ادبي ميخوانيم:

"مردم شبه قاره هند از نژاد آريا و سفيد پوست هستند. اما پراشردى آب و هوا و تشابه آفتاب سياه شده اند." (۱)

"از مردم مصر ۱۰ درصد عرب اند، بقيه از نژاد آريائى هستند."

جمعيت كشورها، عرض و طول آنها در هر كتاب يك جور نوشته شده است. در كتاب جغرافياى ششم ادبي "مكه معظمه" پايتخت "سعودى عربى" است. الجزاير هنوز مستعمره فرانسه است و در

بند رخاړك نفت توليد ميشود. كتابهاي جغرافياي ماحصي درشناسان دن ايران به دانش آموزان كميشان لنك است. استانهاي سيستان، بلوچستان، خراسان و فارس هر يك در ۶۰ سطر معرفي شده اند و شناسائي خليج فارس با ۱۸ سطر صورت گرفته است.

دانش آموزان ايراني نميدانند كه شور او داراي چه امكانات شگرف طبيعي و انساني است، معاد نش كجاست، صنايعش چيست، كشاورزش در چه حالي است، فعاليت هاي فرهنگي، اجتماعي و بازرگاني در كجا متمرکز است و نفت چه نقشي در اقتصاد ايران بازي ميكند.

در دنك ترازهه كتابهاي زبان و ادبيات فارسي است، كه خود داستان مفصل جداگانه اي است و در اين مختصر نمي گنجد. در اينجا همينقدر بايد گفت كه هيچ بيگانه اي چنين بلائي برسر ادبيات كهن و غني فارسي نياورده است كه اين ايرانيان فارسي زبان آورده اند. نتيجه اينكه اكثريت مطلق دانش آموزان ما، حتي دانشگاه ديده هاي ما، نه با اين ادبيات كهن و غني آشنا هستند و آن راميفهمند و نه حتي بر زبان مادري خود تسلط دارند.

محتوي كتابهاي درسي ما و شكل نگارش آنها در هيچ زمينه اي با استاندارد هاي جهاني اين كتب هماهنگي ندارد. محتوي كتابهاي درسي ما در پرستي نيست تا نهايهاي جوان ساقه هاي تر د خود را بر آن نهند، بر آن تكيه كنند و بسوي آفتاب سر كشند. روشهاي آموزشي منهاييت كهنه و نارسا است و كتب آموزشي ماد رهيچ سطحی با ترقیات علمی و فنی جهان، با نيازهای زمان ما تطبیق نمیکنند. كتابهاي درسي ما به دوران ما و مشخصات علمی و فرهنگي اين دوران تعلق ندارد. نظام آموزشي ما در اندیشه ساختن نسلي نيست تا فردا عقب ماندگي هاي اين سرزمين را بزدايد، اقتصاد و فرهنگ ما را اختلا بخشد و فاصله عميقي را كه بين ما و ديگران بوجود آمده است، بركند. نظام آموزشي ما اطاعت كور كورانه، پذيرش تسليم، كيش زشت شاه پرستي، فردگرايي، افكار و اندیشه هاي ارتجاعی را تبليغ ميكند. (۳)

بامداد

(۳) براي نوشتن اين مقاله از روزنامه هاي كيهان شهر رور ۱۳۴۹ و اسفند ۱۳۵۱، تهران اكونوميست ۵ آبان ۱۳۴۹، مجله فرديسي ۱۵ آبانماه ۱۳۵۱، مجله خواندنيها آبان و آذر ۱۳۴۹-۳۵۰ روزنامه هاي اراده آذر بايجان، راه مردم و تعدادي كتابهاي درسي دبستان و دبيريستان استفاده شده است.

بیداری خلق شیلی بر خیزیم!



Venceremos!

توقیف ، شکنجه و کشتار میهن پرستان شیلی ادامه دارد . ارقام تخمینی حاکی است که تاکنون بیش از ۳۰ هزار نفر از میهن پرستان شیلی کشته شده و بیش از ۲۰ هزار نفر در زندان ها وارد و نگاههای اسیران بسر میبرند ، که جان بسیاری از آنها در خطر است . جلاخان فاشیست ، که افکار عمومی جهان را نسبت به جنایاتی که در شیلی صورت میگیرد ، سخت برآشفته می بینند ، میکوشند برای کشتن قربانیان خود شیوه های جدیدی نیز بکار برند . از جمله آنها از یکطرف از مداوای زندانیان بیمار و آنها که بر اثر شکنجه مجروح شده اند ، خود داری میکنند و از طرف دیگر عداوت زندانیان را بسوی بیماری و یا تشدید بیماری و در نتیجه مرگ سوق میدهند . مثلاً لوئیس کوروالان دبیر کل حزب کمونیست شیلی را ، که بیمار است ، مجبور کرده اند بدون پوشش کافی ، در سرمای شب ، در حیاط زندان خود چندین ساعت راه برود . بدینسان جنگی که ژنرالهای فاشیست - بنا به اعتراف خودشان - به خلق شیلی اعلان کرده اند ، ادامه دارد . روشن است که در چنین شرایطی خلق شیلی و مبارزان راه آزادی و استقلال و ترقی

شیلی به همبستگی روز افزون خلقهای جهان نیازمندند تا تعقیب و شکنجه و کشتار خاتمه یابد ،
زندانیان سیاسی آزاد شوند و حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم رعایت گردد .

در شرایطی که ما همستیم ، چگونه میتوانیم به خلق شیلی کمک کنیم ؟ ما میتوانیم :
کودتای فاشیستی شیلی و امپریالیستهای امریکائی و تمام نیروهای ارتجاعی پشتیبان
این کودتا را افشا کنیم ؛ از جنایاتی که توسط فاشیستهای رشیدی صورت میگردد ، برده برداریم ؛
نشان دهیم که حکومت جبهه یگانگی خلق ، به رهبری رئیس جمهوری شهید شیلی ، دکتر
سالوادو آلینده ، چگونه راه شیلی را بسوی آزادی و استقلال واقعی ، بسوی رفاه و ترقی ، بسوی
دمکراسی و سوسیالیسم بازگرد و حکومت فاشیستی چگونه قدم به قدم در ستاوردهای خلق شیلی را
پس میگیرد و در کار آنست که حکومت استعمارگران غارتگر خارجی و داخلی را تحکیم بخشد .
نشان دهیم که طراحان کودتای فاشیستی در شیلی همان جنایتکارانی هستند که با
کودتای نظامی ۲۸ مرداد حکومت ملی و قانونی در کمرصدق راسط کردند و رژیم دیکتاتوری کنونی
را بر مردم ایران تحمیل نمودند ؛ نشان دهیم که چهره امپریالیسم — بر رهبری امپریالیسم
امریکا — در همه جایکی است و دشمنان خلق ، چه در لباس ژنرالهای فاشیست شیلی و چه در
جمله شاه دیکتاتور و گماشتگانش ، همه از یک قماش اند .

نشان دهیم که چگونه مائوئیستهای چین ، هنگامیکه حکومت جبهه یگانگی خلق در
شیلی بر سر کار بود ، با تمام قوا میکوشیدند به حیثیت و اعتبار آن لطمه زنند و اینک حکومت جلاد
فاشیست را با عجله بر سمیت می شناسند ؛ برده از چهره مائوئیستهای ایرانی و همه چپ روها و
چپ نماها — از جمله گردانندگان کفدراسیون — برداریم که حکومت جبهه یگانگی خلق را به
"رفرمیسم" و "روزنیویسم" متهم میساختند و اینک که جلادان فاشیست بر سر کار آمده اند ،
خفقان گرفته اند و اگر سخنی هم بگویند در اعتراض به جنایات حکومت فاشیستی نیست ، بلکه باز
هم در خطبه نیروهای مترقی و خلقی شیلی و در پیشاپیش آنها حزب کمونیست شیلی است ؛ نشان
دهیم که این انقلابیون در روئین ، علیرغم تمام لفاظیهای خود ، عملاً در کنار سپاه تریس —
نیروهای ارتجاعی فاشیستی قرار گرفته اند .

کمک مالی کنیم و برای جمع آوری کمک مالی بکوشیم و آنرا سازمان دهیم ، زیرا که از این
راه نیز میتوان کمکهای ذیقیمتی به جبهه ضد فاشیستی خلق شیلی کرد .
همه نیروهای ترقیخواه و ضد امپریالیست ایران توجه دارند که مبارزه ضد امپریالیستی
تقسیم ناپذیر است و همبستگی بین المللی نیروهای ضد امپریالیستی عامل بزرگ و موثری در
افسار زدن به نیروهای لجام گسیخته امپریالیستی و ارتجاعی است . لذا هرگونه ابتکار در این
زمینه و استفاده از تمام امکانات موجود برای ابراز همبستگی با خلق شیلی مفید و لازم است .



خوانندگان گرامی بیکار میتوانند کمک مالی خود را به حساب های بانکی زیر ارسال دارند
و کتبانیز مبلغ و خبیر ارسال کمک مالی را به آدرس مکاتباتی بیکار اطلاع دهند تا کمک به خلق
شیلی با حسابهای دیگر مخلوط نشود ؛

Dr. Maria Albertini
Berlin
Deutsche
Außenhandelsbank A. G.
Konto-Nr. 9608-3131-0010

یا

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

چکمه ژنرال

یوگنی یوتوشنکو سرشناس ترین شاعر نسل جوان شوروی است که در اشعار خویش استادانه نوآوری در لفظ و شکل شعر را با شور اجتماعی و انقلابی در محتوی همراه ساخته است و از این جهت یکی از پرقریحه ترین دنیال کنندگان سنت مایاکوفسکی در ادبیات معاصر شوروی است.

شعر زیرین را یوتوشنکو بمناسبت فاجعه خونین شیلی سروده است و در آن "چکمه ژنرال" بمشابه مظهر خشونت و بهیبت فاشیستی توصیف شده است. مردم ایران نیز با این چکمه های خون آلود آشنائی دیرین دارند و بخوبی میدانند که این ارمغان شومی است که واشنگتن برای خلق های جهان گسیل میدارد.

ترجمه شعر از متن روسی (پراود اشعاره ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۳) انجام گرفته است.

۰. ک

کجائی تو، ای پانچو
ای دوست من
ای "جک لندن" شیلی؟
شاید در سی میله های زندانی
اگر تصادف یارت نشده باشد،
و تو شوق داری که بر فراز این فاصله های دور
بخروشی،
اما فسوس، چکمه ژنرال بر لبان توست
و خروشیدن نمی توانی.
حقیقت انقلابی را
کسی پایمال نمی تواند کرد،
دشمن قادر است تنها برای چندی
سرکوبش کند،
نیز ممکن است که جائی خمپاره ای
عینا مانند نوک تیز چکمه ژنرال به پشتت اصابت کرده باشد،
و شاید هم
هنوز آنجا

باتفنگ علیه تانکها ایستادگی میکنی
و گوشه ای، مانند بازپسین منطقه امید،



مارش چکمه ژنرالها
بر روی گرده میهن پرستان شیلی

سرگرم دفاعی •

ولی کف میخکوب شده چکه ژنرال
برموهای خاکستریست چون وزنه ای آهنین فشار می آورد •
سانتیاگوی محبوب من

زخمد اراست •

هوای پیمایان مسافری پای بسته و بی حرکتند •
د زخیم چکه را از خون می سترد

خسته و عرق کرده است

ولی چهره مصلوب آلبنده

وقفه ناپذیر

در آئینه سیاه

چکه ژنرال میدرخشد •

و پانچو، بناگاه بنظرم میرسد

که پاشنه ها

درد یوارهای دود زده •

کاخ بمباران شده ، بر زمین کوفته میشوند

و پیکم را

که هنوز در آن گرماگونه ایست ،

جانورانه بقصد کشت لگد کوب می کنند

و در همین دم چون جرنک مهمیز ژنرال

بلندگوها آوازه سر میدهند

که آسوده بخوابید ، کشور امن و امان است ،

و د زخیمان می خواهند

دزدانه رفیقان تیرباران شده ام را

در چکه های ژنرال

چنانکه گویی در گوری

دفن کنند •

تاتک ها

ماهوت پاکن کن مخصوص ستردن چکه هاست •

واکس این چکه ها چیست ؟

• خون معدنچی ها ، خون چویان ها •

و برجیم کشور د ر نظرشان چیست ؟

• جز جلیپاره ای برای برق انداختن آنها •

پابلو نرودا چه بدردشان میخورد

• از شعر که نمیتوان چکه دوخت •

آه برای چه ای دستان ما هر خلقی

چکه برای ژنرالها میدوزید ؟

ساق بند چکه مانند برج زندان

سخت است و بلند
شما ای چکه هاز پوست زنده ای هستید که
از آزادی امریکای لاتین کنده اند .
پانچو، کجائی ؟
امروز به کشور شیلی نه پروازی شدنی است و نه پویه ای ،
ولی ای ترانه من به یاری رفیقان
بپرواز در آی !
ای سرنیزه رزمندگان آزادی
خاری شوید در پای ژنرال ها
و نگذارید که بگذرند !
پانچو !
کوش چکه ها به ما آموختند
سرسخت بودن را .
ساعت مقرر در خواهد رسید
و خلق نیز خواهد زدود
رد پای چکه ژنرالها را
بر صحیفه تاریخ شیلی
و اثر آن انگشتانی را
که زمانی خلق را خفه کردند .

۱۴ سپتامبر ۱۹۷۳



پیشبرد هدف های «انقلاب» به کمک سازمان دانش آموزان

چندی پیش تحت عنوان "کنگره شوراهاى اجتماعى منطقه یکم آموزشى" جلسه ای بسا شرکت عده ای از دانش آموزان، پدران و مادران، دبیران علوم اجتماعى و رؤسای دبیرستان ها و هنرستانهاى شهرستانهاى آذربایجان، کردستان، کرمانشاهان، زنجان، ایلام و همدان برپا شد. از جمله تصمیمات این کنگره، تشکیل سازمانى بنام "سازمان دانش آموزان" است و هدف از این اقدام، بگونه ای که از قطعنامه کنگره برمی آید، "ایجاد هماهنگی و همبستگی کامل و پیشبرد هدفهای انقلاب شاه و مردم" است و اینکه "دانش آموزان بتوانند احساسات و عواطف میهنى خود را از طریق این کانون بزرگ ابراز نمایند". هدف کاملاً گویاست.

دوازده سال از باصطلاح انقلاب شاه و مردم میگذرد. هرروز و هر ساعت و هر دم از این دوازده سال، انباشته از حماسه سراسیمهای گوشخراش بلندگوهای تبلیغاتی رژیم دربارۀ "انقلاب" بوده است. حتى يك شماره از روزنامه ها و مجلات سجاز هفتگی و ماهانه وجود ندارد که صفحه ای در وصف "انقلاب" سیاه نکرده باشد. دهها کنفرانس و کنگره و سمینار تشکیل داده اند تا "انقلاب" را به مردم "تفهیم" کنند. اما در پایان این تلاش شبان و روزان، سران رژیم حیران مانده اند که عجباً چه مردم دیرباوری! ناباوری مردم به "انقلاب" در تمام عرصه های زندگی اجتماعى خود را بروز داده است. عدم اعتماد مطلق به دعاوى، گفته ها و نوشته ها و مواعید گردانندگان رژیم، نارضائى فزاینده مردم از وضع کشور، گرانی، بیکارى، ریخت و پاش دیوانه وار يك اقلیت و گذران تنگ اکثریت، سیاست ماجراجویانه رژیم در منطقه، مقاومت های اعتصابی و تظاهرات، علیرغم شاخ و شانه کشی ها و بگیر و ببند های سازمان امنیت، همه و همه تظاهر این ناباوری بجاست. پس چه باید کرد؟

ظاهراً بنظر میرسد که "رهبرانقلاب" ما، یوس از همپائى و همراهى بزرگسالان، تصمیم گرفته است آیات و اوراد انقلاب را در گوش کودکان و نوجوانان فروخواند، تا اگر نسل پالغ کنونى با "رهبرانقلاب" به هیچ روی بیعت نکرد، لااقل نسل بعدى شناخون "انقلاب شاه و مردم" باشد. باینجهت راغى بران قرار گرفته است که آموزش اصول "انقلاب" از کودکانها آغاز شود و تشکیل سازمان دانش آموزان حلقه ای از حلقات این آموزش زنجیرى است. برای توفیق در این امر کنگره پیشنهاد میکند که مسائل سیاسى، اقتصادى، ایدئولوژیک در کنار کتابهای درسى، بخصوص برای دبیرستانها گنجانده شود. و طبیعى است که وظیفه او لیاء دبستانها و دبیرستانهاست که این مسائل را به دانش آموزان تدريس کنند و تازه خود این تدريس کنندگان باید همراه با پدران و مادران دانش آموزان در محلى بنام "مرکز تحقیقات و مطالعات اجتماعى" مسائل سیاسى، اقتصادى و ایدئولوژیک را بیاموزند. اما آنچه در کتابهای درسى باید گنجانده شود، و آنچه پدران و مادران و اولیا دبستانها و دبیرستانها باید بیاموزند، بررسی این مسائل در چارچوب مورد قبول دانش جبهانی نیست، بلکه نسخه

باصلاح ایرانی آنست. و این نسخه ایرانی چیری نیست جز جعل و تحریف و کژ آموری سیا، اقتصاد و ایدئولوژی کهنه، ارتجاعی و زوال یابنده سرمایه داری، که بدروغ نام ایرانی بر آن نهاده اند.

پدران و مادران و اوایا، مدارس کافی نیست فقط بیاموزند، بلکه باید "قبول کنند" که شاه "انقلاب" کرده، عدالت اجتماعی برقرار شده، کارگر و کارفرما برابرند، استثمار فرد از فرد وجود ندارد، زن و مرد از حقوق مساوی برخوردارند، دموکراسی برکشور حاکم است و ایران در استانه "تمدن بزرگ" قرار دارد. و این مهملا ت را کسانی باید باور کنند که چشم و گوششان گام بگام عکس آنرا گواهی میدهد. آنها شکاف طبقاتی را می بینند که د مادم عمیق ترمیشود: یکی عصر، جشن تولد خود را در سوئیس برگزار میکنند و شب در کاباره های پاریس به پایکوبی مشغول است، دیگری نان بر سفره ندارد. یکی غارت میکند و دیگری غارت میشود. دموکراسی، برابری، عدالت اجتماعی وزن شعراست و قاعد هرگونه محتوی واقعی است. در یک کلام پدران و مادران دانش آموزان و اولیا، مدارس باید یک مشت بدروغ تحویل بگیرند و یک مشت بدروغ در مغز کودکان فروکنند و آنها را باروح تبعیت کورکورانه، چاپلوسی و شخص پرستی پرورش دهند. و این جنایت، این مسموم ساختن فکر و اندیشه کودکان و جوانان معصوم را آموزش مسائل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک نام نهاده اند، که در آینده باید بطور هم آهنگ از طریق سازمان دانش آموزان به اجرا درآید. فاشیست های هیتلری هم سالها پیش کوشیدند تبلیغات بدروغین خود را از طریق سازمانهایی که برای کودکان و جوانان بوجود آورده بودند و نیز بکلیک زندان و شکنجه و کشتار، در مغز مردم بنشانند. اگر آنها در اهداف خود توفیق یافتند، پیروان ایرانی آنها هم توفیق خواهند یافت.

پ. پوند



دوستان و دشمنان خلقهای عرب کیانند

آتش چهارمین جنگ خاورمیانه، که در نتیجه سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه اسرائیل روی داد، با قبیل آتش پس از طرف نیروهای متخاصم فرونشسته، خرابی و خوشریزی ناشی از جنگ متوقف شده، متجاوز مہارگردیده و خطری که صلح جهانی را تهدید میکند، از بین رفته است. اینک بیش از هر زمان دیگر امید به حل نهائی بحران خاورمیانه و استقرار صلحی عادلانه و پایدار فزونی گرفته است.

در این لحظه، شناختن دوستان و دشمنان خلقهای عرب، در پیکار عادلانه آنها بسرای استقلال ملی، آزادی و ترقی، حائز اهمیت حیاتی است، زیرا فقط در اینصورت است که میتوان منشأ این امید را یافت و به این امید جامه عمل پوشاند.

امپریالیسم امریکا - دشمن اصلی خلقهای عرب

محافل صهیونیست حاکم بر اسرائیل تجاوزکار و توسعه طلب اند. آنها دشمن بلاواسطه و رودر روی خلقهای عرب و جنبش آزاد بیخش ملی عرب اند. در این واقعیت تردیدی نیست. ولی اگر صهیونیست ها اجرات میکنند سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه خود را به مرحله عمل در آورند، اگر آنها برای اجرای این سیاست زمینه و پشتوانه مادی دارند، برای آنست که بزرگترین نیروی امپریالیستی جهان، امپریالیسم امریکار پشت سر خود دارند. در غیر اینصورت اسرائیل به تنهایی هرگز قادر نیست در برابر اعراب مقاومت کند، چه رسد به آنکه بر آنها غلبه کند. بدینسان این امپریالیسم امریکا است که دشمن اصلی خلقهای عرب است و از اسرائیل - و در همکاری با محافل صهیونیستی - بعنوان پایگاه و نیروی ضرتی، بعنوان زاندارم علیه جنبش آزاد بیخش ملی عرب استفاده میکند. چهارمین جنگ خاورمیانه بار دیگر و با روشنی بیشتر این واقعیت را تایید کرد.

اتحاد شوروی - دوست بزرگ و وفادار خلقهای عرب

چهارمین جنگ خاورمیانه بار دیگر و با روشنی بیشتر نشان داد که اتحاد شوروی دوست بزرگ و وفادار خلقهای عرب است. صحبت فقط بر سر این نیست که مصر و سوریه تنها با کمک نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی قادر شده اند در برابر اسرائیل تجاوزکار مقاومت کنند و حتی این بار "شکست ناپذیری" اسرائیل را واقعیه افسانه تبدیل کرده اند. این واقعیت را هم رهبران مصر و سوریه و سایر کشورهای عربی و هم محافل اسرائیلی و غربی بارها تایید کرده اند. مسئله ای که اهمیت حیاتی دارد - و گاه از نظرها دور میماند و یابدان کم اهمیت داده میشود - اینست که اتحاد شوروی تمام قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی و بسخن دیگر تمام نیروی مادی و معنوی خود را در صحنه سیاست بین المللی به پشتیبانی از امرحق خلقهای عرب بکار انداخته است. اینکه امریکا و اسرائیل تن به آتش پس میدهند، از روی صلح خواهی نیست. اینکه امریکا با قطعنامه شماره ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد (در جنگ سال ۱۹۶۷) و قطعنامه شورای امنیت در جنگ اخیر - که محتوی اصلی آنها تخلیه سرزمینهای اشغالی از جانب اسرائیل و تأمین حقوق ملی خلق عرب فلسطین است - موافقت میکند و اسرائیل، همکار

و همدست خود را برای قبول آنتهاحت فشار قرار میدهد ، دلیل برآن نیست که امپریالیسم امریکا از اسرائیل دست برداشته و هوادار خلعهای عرب شده است . امریکامیداند که جنبش آزاد ییخش ملی عرب در وجود اتحاد شوروی متحدی دارد که نه فقط نیرومند است ، بلکه روز بروز نیرومندتر میشود . امریکا میداند که با اتحاد شوروی دیگر نه فقط از موضع زور نمیتوان سخن گفت ، بلکه میباید در برابر نیروی روز افزون آن ، که در راه صلح و سوسیالیسم ، در راه آزادی همه خلعهای جهان از اسارت امپریالیسم بکار میروند ، تن به عقب نشینی داد .

سرچشمه امید برای استقرار صلح عادلانه و پایدار در خاورمیانه ، که متضمن تخلیه سرزمینهای عربی از طرف اسرائیل و تامین حقوق ملی خلق عرب فلسطین است ، نیز در همین جاست . امریکا و اسرائیل ، علیرغم مانورها و کارشکنیها و نقض تعهدها ، سرانجام مجبورند این واقعیات را بپذیرند ، زیرا در برابر آنها جنبش آزاد ییخش ملی عرب و جبهه نیروهای ضد امپریالیستی در سراسر جهان قرار دارند ، که روز بروز متحدتر و نیرومندتر میشوند ، در برابر آنها جامعه کشورهای سوسیالیستی و در مرکز آن اتحاد شوروی قرار دارد ، که با تمام نیروی مادی و معنوی روز افزون خود پشتیبان این جنبش است .

نقش ریاکارانه و مخرب رهبران چین

در برابر این دو جبهه آشکار دوستان و دشمنان خلعهای عرب ، چین مائوئیستی قرار گرفته است ، که میکوشد خود را دوست خلعهای عرب جا بزند ، ولی عملاً در کنار دشمنان خلعهای عرب قرار گرفته است .

همه میداند که کمک چین به مصر و سوریه و جنبش آزاد ییخش ملی عرب چنان ناچیز است که در برابر کمک اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اصلاً بحساب نمی آید . ولی مسئله به اینجا خاتمه نمی یابد . دولتی که خود به این جنبشها کمک موثر نمیکند و نمیتواند بکند ، با تمام نیروی خود میکوشد بین جنبش آزاد ییخش ملی عرب و جامعه کشورهای سوسیالیستی ، و در درجه اول و بویژه اتحاد شوروی ، نفاق بیندازد و این جنبش را از بزرگترین و مطمئنترین تکیه گاه و پشتیبان خود محروم کند . آیا چنین واقعه ای - اگر روی دهد - فقط بنبط صهیونیسم و امپریالیسم نیست ؟

در شورای امنیت سازمان ملل متحد ، هنگام بحث درباره آتش بس ، نماینده چین پس از ایراد اتهامات معمولی خود علیه اتحاد شوروی - که بارضایت خاطر نمایندگان امریکا و اسرائیل تلقی گردید - از شرکت در رأی خود داری کرد . معنی این عمل از یکسو ریاکاری و ازسوی دیگر موافقت عملی با ادامه جنگ تجاوزکارانه اسرائیل برضد کشورهای عربی یعنی تخریب صلح بود . زیرا اگر چنین در رأی شرکت میکرد از دو حال خارج نبود : یا میباید به قطعنامه ای که مورد موافقت کشورهای عربی بود ، رأی مخالف بدهد ، ولی نماینده چین نمیخواست و نمیتوانست آشکارا در برابر کشورهای عربی قرار بگیرد . یا میباید به قطعنامه ای موافق بدهد ، ولی این موافقت با سیاست رهبران چین ، که برضد کاهش و خاتمه اوضاع بین المللی است ، با سیاست رهبران چین ، که ایجاد نفاق بین اتحاد شوروی و جنبش آزاد ییخش ملی عرب است ، با سیاست رهبران چین ، که میکوشند اتحاد شوروی را با امریکاریک جنگ - که بدون تردید جنگ جهانی خواهد بود - درگیر سازند ، مبنایند دارد . بدین ترتیب است که نماینده چین ، بعنوان یک دولت بزرگ که در شورای امنیت حتی حق وتو دارد ، در یکی از حادترین مسائل بین المللی ، که با سرنوشت صلح ، با سرنوشت خلعهای عرب بستگی دارد ، بدون رأی است ! ولی همانطور که بیطرف بودن در مبارزه بین نیروهای امپریالیستی و نیروهای ضد امپریالیستی معنی ندارد و در واقع به این معنی است که عملاً نیروهای امپریالیستی تقویت میشوند ، بی رأی بودن نماینده چین در این مسئله

حیاتی ، که در واقع مبارزه بین همان دو نیرو است ، چیزی جز تایید سیاست تجاوزکارانه اسرائیل و پشتیبانان امریکائی آن نیست . درد نیای ما - بویژه در آنجا که موضع گیری مشخص سیاسی مطرح است - لفاظی دردی را دوانمیکند . عمل است که ملاک قضایوت در باره ادعاهاست . و رهبران ما - شiest چین در این چهارمین جنگ خاورمیانه نیز عملا در کنار امریکا و اسرائیل ، یعنی تجاوزکاران بسر ضد حقوق خلقهای عرب قرار گرفتند .

ایران همکار پنهانی اسرائیل

شایان توجه است که دولت ایران هم در برابر اعراب سیاست دو رویانه و خرابکارانه ای را در پیش گرفته است که به سیاست مائوئیستها شباهت دارد . زیرا دولت ایران در حرف از قطعنامه شماره ۲۴۲ شورای امنیت پشتیبانی میکند و با اعراب ظاهرا ابراز همبستگی مینماید ، در حالیکه این راز آشکارا همه میداند که عمال اسرائیلی در اقتصاد ایران مقامات کلیدی دارند ، در سازمان امنیت ایران به تربیت جاسوس و خرابکار و آدمکش مشغولند و دولت ایران متقابلا به اسرائیل نفت میفروشد و بدینوسیله او را از تنگنا نجات میدهد . نقش خرابکارانه دولت ایران بویژه در جریان قطع نفت کشور - های غربی از طرف کشورهای نفتخیز عربی آشکار شد . دولت ایران نه فقط در این اقدام شرکت نکرده ، بلکه دولت های نفتخیز عربی را بخاطر این اقدام مورد انتقاد قرار داده است .

چنین است منظره های کلی از موضع دوستان و دشمنان خلقهای عرب . خلقهای ایران با عمل خود نشان داده اند که از دوستان خلقهای عرب اند و در هر مورد همبستگی خود را با بیکار عا لانه خلقهای عرب پر ضد امپریالیسم و صهیونیسم ابراز داشته اند . خلقهای ایران ، که خود در گیر مبارزه دشوار با امپریالیسم و رژیم دیکتاتوری هستند ، دوستان خلقهای عرب را دوستان خود و دشمنان آنها را دشمنان خود میدانند . پیوند همبستگی خلقهای ایران و عرب ناگسستی است .

م . روشندل



افسانه «سوسیال - امپریالیسم»

و

«احیاء سرمایه داری» در اتحاد شوروی

۱ - تحریف در فاهیم اقتصادی و تئوری ساختمان سوسیالیسم

«سوسیال - شوونیسم» و «سوسیال - امپریالیسم» چکیده و تبلور تمام اتهامات و افتراات و دشنام هائی است که مائوئیست های پکن، برای پیش بردن خط مشی ضد مارکسیستی و تحقق سیاست سیطره جویانه و شوونیستی خود در مقیاس جهانی، از راه بی اعتبار کردن اتحاد شوروی، نیرومندترین و مجرب ترین کشور سوسیالیستی و پیشتاز و پشتیبان جنبش انقلابی جهانی، به این کشور نسبت میدهند. مائوئیست ها، که ماهیت سیاست داخلی و خارجی اتحاد شوروی را آگاهانه و مزورانه دگرگونه جلوه میدهند، برای «اثبات» اینکه چگونه يك کشور سوسیالیستی، آنهم معتبرترین و مقتدرترین کشور سوسیالیستی، میتواند در سیاست داخلی و خارجی خود، بنحوی که آنان مدعیند، شیوه های غیر مارکسیستی در پیش گیرد و به «سوسیال - امپریالیست» مبدل شود، با گستاخی و بی پروائی خاص خود و باتوسل به جعل و تحریف و تقلب و دروغ، مدعی میشوند که اتحاد شوروی دیگر يك کشور سوسیالیستی نیست، زیرا سرمایه داری در آن احیا شده، طبقه جدیدی از بورژوازی در آن پدید آمده و مالکیت سوسیالیستی و مناسبات تولیدی سوسیالیستی در آن در حال زوال و برافتادن است.

هواداران ایرانی دارودسته مائوتسه دین نیز، که اتهام زنی و لجن پراکنی به حزب توده ایران و اتحاد شوروی تنها سرمایه سیاسی آنان است و تبلیغ هر نوع کالای تقلبی ساخت کارگاههای ضد شوروی مائوئیست های پکن و امپریالیست هارا رسالت تاریخی خود میدانند، افترا نامه ای بنام «سوسیال امپریالیسم» (۱) چاپ کرده اند که بحق باید آنرا اوج گستاخی در سفسطه کاری و دغل بازی و مظهر تحریف آموزش مارکسیستی دانست.

حزب مائوئیستون ضمن افشای همه جانبه انحرافات ایدئولوژیک و سیاسی مائوئیست ها، به اتهامات ناجوانمردانه آنان در باره سیاست خارجی اتحاد شوروی، بخصوص در باره افسانه همکاری شوروی با امپریالیسم امریکا و بیرونی اتحاد شوروی از سیاست استعماری، که از مظاهر «سوسیال - امپریالیسم» شوروی قلمداد میشوند، بارها پاسخ دندان شکن داده است. با نتیجهت در این نوشته فقط ماهیت دعاوی مائوئیست هارا در باره «احیاء سرمایه داری» در شوروی، که در واقع پایه «تئوریک» و سنگ بنای اتهام «سوسیال - امپریالیسم» است، افشا خواهدیم کرد و در این افشاگری سفسطه ها و تحریف های جزوه «سوسیال امپریالیسم» رانیز برملا خواهیم ساخت.

چون مائوئیست ها برای تحریف ماهیت سیاست اقتصادی اتحاد شوروی و مناسبات تولیدی سوسیالیستی حاکم بر این کشور، به اصول تئوریک ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی میتازند و برای توجیه انحرافات تئوریک خود در این زمینه، به سفسطه و مغلطه در باره

توضیحی در باره برخی
مفاهیم اقتصادی

برخی مفاهیم اقتصادی میپردازد ، توضیح مختصری را در باره این مفاهیم برای روشن تر شدن مطلب ضرور میدانیم .

برخی مقولات بسیار مهم اقتصادی نظیر کالا ، ارزش ، بها ، پول ، سود وغیره ، یا برخی قانونمندی های اقتصادی نظیر قانون ارزش و نیز برخی نهاد های اقتصادی نظیر بازرگانی و بانک و غیره خاص جامعه سرمایه داری میستند . برخی از این مقولات و نهاد ها قانونمند و بیاحتی پیش از سرمایه داری وجود داشته اند و پس از سرمایه داری نیز در دوران سوسیالیسم وجود خواهند داشت . این واقعیتی است که تمام کلاس های مارکسیسم به آن اذعان داشته اند . تجربه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و نیز تجربه خود جمهوری توده ای چین موید این واقعیت است . در یکی از پلنوم های کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، پس از تاکید ضرورت بسط تولید کالای در چین ، گفته میشود :

" بعضی ها میگویند پیش از موقع " وارد جامعه کمونیستی شوند " و در عین حال میگویند پیش از موقع تولید کالای و مبادله کالای را براندازند و پیش از موقع نقش مثبت کالا ، ارزش ، پول و بهارانی کنند . این قبیل نظریات به تکامل ساختمان سوسیالیسم کمک نمیکند و با نتیجه نادرست است . " (۱)

در وجود یا ضرورت این قبیل پدیده های اقتصادی در جامعه سوسیالیستی نمیتوان تردید داشت . در عین حال باید توجه داشت که در جامعه سوسیالیستی ، تحت تاثیر قانونمندیهای خاص این جامعه ، این مقولات و نهاد ها قانونمند و با محتوی و ماهیت کاملاً دیگری کسب میکنند که گاه جز تشابه در شکل اصطلاح ، هیچ وجه مشترک دیگری بین آنها در دو جامعه متضاد سوسیالیستی و سرمایه داری باقی نمی ماند . ماضن افشای اتهامات مائوئیست ها ، به برخی از آنها بطور مشخص اشاره خواهیم کرد .

در جامعه سوسیالیستی
سود بیچه معناست ؟
مسئله سود و سود آوری مؤسسات تولیدی یکی از مسائلی است که مائوئیست ها وسیله تخطئه عوام فریبانه ماهیت اقتصاد شوروی قرار داده اند . آنان مدعیند که گویا سود و سود آوری از مقولات خاص جامعه سرمایه داری است و کشورهای سوسیالیستی نمیتوانند به این عامل اقتصادی تکیه کنند ، و چون اتحاد شوروی سود آوری را یکی از شاخص های پیشرفت اقتصادی مؤسسات قرار داده ، پس این کشور در راه سرمایه داری گام نهاده است . مثلاً در جزوه " سوسیال امپریالیسم " گفته میشود : " رویزونیست های شوروی ... سود را که هدف تولید سرمایه داری است بعنوان عامل و نیروی محرک اقتصاد شوروی میشناسند " (ص ۲۲) . برای درک مطلب به مارکس مراجعه میکنیم .

مارکس در اثر بسیار مهم خود " انتقاد بر برنامه گتا " میگوید که در جامعه سوسیالیستی محصول به چند بخش تقسیم میشود . بخشی از آن برای جبران وسایل تولید ، یعنی جبران مواد خام ، مواد اولیه ، سوخت ، انرژی و استهلاک ماشین آلات کنار گذاشته میشود . این بخش در واقع ارزشی است که در گذشته ایجاد شده است و جامعه برای اینکه بتواند تولید را در سطح پیش تکرار کند ، آن را باید در آینده به مصرف تولیدی برساند (مثلاً با کاشتن یک تن بذ در ۱۰ تن گندم بدست میآید . برای اینکه بتوان در سال بعد نیز ۱۰ تن گندم بدست آورد ، یک تن از ۱۰ تن را باید کنار گذاشت تا سال دیگر از آن به مثابه بذ استفاده نمود) .

بقیه محصول اجتماعی (در مثال ما ۹ تن گندم) ارزش جدیدی است که در جریان تولید ایجاد

(۱) اسناد پلنوم ششم (دوره هشتم) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، بزبان روسی ، چاپ پکن ، سال ۱۹۵۸ ، ص ۳۴

شده است. این بخش از محصول اجتماعی در مقیاس تمام جامعه "درآمد ملی" و یا "درآمد خلقی" نامیده میشود. مارکس میگوید که در شرایط سوسیالیسم قسمتی از این درآمد مستقیماً میان زحمتکشان تقسیم میشود و به مصرف شخصی آنان میرسد. قسمت دیگر این درآمد برای توسعه تولید، ایجاد ذخیره احتیاطی، تامین بهداشت، آموزش، فرهنگ، بیه های اجتماعی و غیره در اختیار تمام جامعه قرار میگیرد، یعنی به مصرف اجتماعی میرسد.

آنچه گفتیم در مقیاس تمام جامعه سوسیالیستی بود. ولی بطوریکه میدانیم تولید در جامعه سوسیالیستی در واحد های جداگانه (مانند کارخانه، کلخوز، سوخوز و غیره) انجام میگیرد. حال ببینیم این تقسیم محصول اجتماعی، در مقیاس یک واحد تولیدی چه صورت مشخصی بخود میگیرد. در واحد تولیدی نیز قسمتی از ارزش محصول تولید شده، برای جبران وسایل تولید مصرف شده، کنار گذاشته میشود. آنچه که باقی میماند در واقع "درآمد ملی" در مقیاس یک واحد تولیدی است. بخشی از این درآمد بر حسب کمیت و کیفیت کار بصورت دستمزد و حقوق و یا پرداخت جنسی (بخصوص در کلخوزها) مستقیماً میان زحمتکشان تقسیم میشود و درآمد زحمتکشان این واحد را تشکیل میدهد. آنچه باقی میماند، در آمد و یا "سود" این واحد را بوجود میآورد، که مستقیماً میان زحمتکشان این واحد تقسیم نمیشود و باید در اختیار دولت سوسیالیستی قرار گیرد (۱). مجموع این سودها، که در اختیار دولت قرار میگیرد، چنانکه قبلاً دیدیم، به مصرف اجتماعی میرسد، یعنی عملاً بطور غیرمستقیم باز در راه تامین حوائج عمومی زحمتکشان صرف میشود. مثلاً کارگران و کارمندان اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۱ بابت کار خود، ماهانه بطور متوسط ۱۲۶ روبل حقوق و دستمزد گرفته بودند. علاوه بر این، دولت شوروی برای تامین رایگان آموزش و بهداشت و بیه های اجتماعی و حقوق بازتعمیر و سایر مزایای اجتماعی، ماهانه بطور متوسط ۴۴ روبل (تقریباً ۳۵ درصد دستمزد و حقوق متوسط) از محل "سود" مؤسسات تولیدی، که در اختیار دولت گذاشته شده بود، بطور غیرمستقیم صرف رفاه زحمتکشان کرده بود (۲).

چنانکه می بینیم، در جامعه سوسیالیستی نیز مولاتی نظیر دستمزد، حقوق، درآمد و سود وجود دارد. ولی همانطور که گفتیم این مولات ماهیت کاملاً دیگری دارند. مثلاً دستمزد در شرایط سرمایه داری بهای نیروی کاری است که زحمتکشان به استثمارگران میفروشند، ولی در شرایط سوسیالیسم سهمی است که زحمتکشان، مطابق اصل سوسیالیستی "به هرکس مطابق کارش"، بر حسب کمیت و کیفیت کار خود دریافت میدارند. یاسود که در شرایط سرمایه داری همان "ارزش اضافی" و مظهر استثمار زحمتکشان است و مطلقاً به کیسه استثمارگران میرود، در شرایط سوسیالیسم آن درآمدی است که برای تامین نیازمندیهای عمومی جامعه در اختیار دولت قرار میگیرد.

سوسیالیسم زمانی برسرمایه داری همه جانبه پیروز میشود که بازده کار عالیتری سود آوری چیست؟ نسبت به آن بوجود آورد. لنین میگوید: "بازده کار در آخرین تحلیل مهمترین وعده ترین وسیله پیروزی نظام اجتماعی نوین است." (۳)

(۱) در کلخوزها و سایر تعاونی های بعلت وجود مالکیت گروهی، قسمت عمده درآمد، برای توسعه تولید و تامین حوائج گروهی، در اختیار خود کلخوزها و تعاونی های باقی میماند. و نیز بخشی از سود مؤسسات برای توسعه فعالیت تولیدی و تامین حوائج عمومی کارگران در اختیار مؤسسات دولتی باقی میماند. در این باره در آینده صحبت خواهیم کرد.

(۲) رجوع شود به نشریه آماری "اقتصاد ملی اتحاد شوروی، ۱۹۷۲-۱۹۷۳" مسکو، سال ۱۹۷۲، صفحه ۳۴۹

(۳) لنین. کلیات بزبان روسی، جلد ۹، ص ۳۹۴

افزایش سود آوری موسسات تولیدی از شاخص های عمده افزایش بازده کار به مفهوم وسیع آن ، یعنی صرفه جویی در کار ، مواد خام ، مواد اولیه ، سوخت و انرژی و استفاده معقول از ماشین آلات و ابزار کار است . صرفه جویی در کار به معنای آنست که برای تولید واحد محصول (مثلا یک تن گندم ، یک دستگاه اتومبیل) کار کمتری مصرف شود . و این از راه بکار بردن تکنیک و تکنولوژی مدرن و سازمان دادن علمی و معقول کار بدست می آید . رعایت صرفه جویی از اصول اساسی اقتصاد سوسیالیستی است . هر قدر صرفه جویی بیشتر باشد ، سطح بازده کار نیز بالاتر خواهد رفت و مؤسسه سود آورتر خواهد بود . و هر قدر سود آوری موسسات بیشتر باشد ، امکانات موسسه و دولت نیز برای توسعه تولید و تامین بیشتر و بهتر حوائج بهداشتی ، آموزشی ، فرهنگی و غیره زحمتکشان بیشتر خواهد بود . چنانکه می بینیم ، تامین سود آوری موسسات تولیدی کار شیطان و اندیشه کفر نیست ، بلکه از قوتنندی های رشد اقتصادی جامعه سوسیالیستی است .

در جامعه سرمایه داری نیز که سود ، نه بطور کلی ، بلکه سود استثمارگران محرك اصلی تولید است ، به مسئله سود آوری موسسات توجه خاص میشود . ولی در این جامعه افزایش سود آوری بسیار تشدید استثمار زحمتکشان توأم است و صاحبان موسسات سرمایه داری هستند که از آن بهره میگیرند . مائوئیست ها ، با استفاده از تشبیه اصطلاح "سود آوری" (۱) در دو جامعه کاملاً متضاد سوسیالیستی و سرمایه داری ، با تردستی شعبده بازان میخواهند توده مردم را فریب دهند و اتحاد شوروی را به احیای سرمایه داری متهم سازند .

مائوئیست ها مدعیند که تکیه بر سود آوری موسسات تولیدی فقط پس از مرگ استالین و تسلط "رویز یونیس" بر اتحاد شوروی بوجود آمده است . این ادعا بی پایه است . نئین برای مسئله افزایش بازده کار و سود آوری موسسات تولیدی شوروی اهمیت بسیار قائل بود . استالین نیز در رد نظریات اقتصاد دانانی که مدعیند چون اقتصاد ملی طبق نقشه مارجحان زیادی برای بنگاه های سود آور قائل نیست و وجود بنگاه های راهم که سود آور نیستند در کنار این بنگاه ها راومی بیند "هذ اگویا خود اصل سود آوری در اقتصاد مورد تردید است ، میگوید :

"سود آوری برخی از بنگاه ها و رشته های تولید برای تکامل تولید ماحائز اهمیت عظیمی است . این سود آوری باید خواه در برنامه ریزی های ساختمانی ما و خواه در برنامه ریزی های تولیدی ما منظور شود . این در حکم القای فعالیت اقتصادی مادر مرحله کنونی تکامل است ." (۲)

حتی مائوئیست ها ، که اکنون "سود آوری" موسسات تولیدی سوسیالیستی را از مظاهر احیای سرمایه داری جلوه میدهند ، خود معتقدند که "در تمام تولید و در تمام رشته های سرمایه گذاری نباید نهایت صرفه جویی و حد اکثر استفاده از نیروهای انسانی و منابع مادی و مالی رعایت شود و ارزش تمام شده و هزینه ها کاهش یابد و درآمد ها افزوده شود ." (۳) (تکیه از ما است) .

ولی مائوئیست ها ، با زیر پا گذاشتن قانوننندیهای رشد اقتصاد سوسیالیستی و توسل به شیوه های ارادی واداری ، در موارد زیاد این اصل را نقض کردند و از این راه لطعات جبران ناپذیری به اقتصاد (۱) برخی از اقتصاد دانان اتحاد شوروی بجای "سود" و "واژه" درآمد و بجای "درآمد ملی" اصطلاح "درآمد خلقی" را بکار میبرند .

(۲) استالین ، مسائل اقتصاد سوسیالیسم در اتحاد شوروی ، ترجمه فارسی ، اداره نشریات بزبانهای خارجی ، مسکو ، ۱۹۵۳ ، ص ۷۷ و ۷۸

(۳) اسناد پلنوم ششم (دوره هشتم) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، بزبان روسی ، چاپ پکن ، سال ۱۹۵۸ ، ص ۲۹-۳۰

چین وارد ساختند. کوره های ذوب آهنی که باید ردادن نیروهای انسانی و منابع مادی به شیوه های ابتدائی و غیرفنی و غیراقتصادی، برای تامین "جهش بزرگ" در رسارسرکشور، ایجاد شد و آثار مخرب و به آنها بمثابه داغ تنگی براندیشه های ضد مارکسیستی مائوئیست ها هنوز هم باقی است، نمونه بارز آنست. ذینفعی مادی میتازند و آثاراز "معتقدات بورژوائی" بشمار میآورند، که گویا زمینه را برای "احیاء سرمایه داری" در کشورهای سوسیالیستی فراهم میآورد.

این ادعا از بیخ و بن نادرست و غیرمارکسیستی است. توزیع درآمد (یا محصول) برحسب کمیت و کیفیت کار ملاحظه عمدۀ توزیع در جامعه سوسیالیستی است. مارکس و انگلس و لنین بارها ضرورت رعایت این اصل را تاکید کرده اند. مارکس در "انتقاد بر برنامه گتا" میگوید که فقط در جامعه کمونیستی "هنگامی که کار دیگر تنها وسیله زندگی نبوده، بلکه خود به نخستین نیاز زندگی مبدل شود"، میتوان مطابق اصل "از هر کس طبق استعدادش و بهر کس طبق نیازش" به توزیع محصول میان زحمتکشان پرداخت (۱).

تازمانیکه کار "وسیله زندگی" است و هنوز به "نیاز زندگی" بدل نشده، تقسیم برحسب کمیت و کیفیت کار، یعنی "ذینفعی مادی" زحمتکشان به ثمرات کار خود، عامل عمدۀ تشویق آنان برای افزایش تولید خواهد بود. لنین میگوید: "ذینفع کردن اشخاص سطح تولید را بالا میبرد" (۲). جد کردن تولید از وضع مادی زحمتکشان در شرایط سوسیالیسم، امری است مصنوعی. حتی استالین که مائوئیست ها میخوانند او را منکر اصل ذینفعی مادی زحمتکشان جلوه دهند، در توضیح علل پیدایش "نهضت استاخانوی" میگوید:

"پایه ظهور نهضت استاخانوی قبل از همه بهبودی اساسی وضع مادی کارگران است. . . . وقتی هم که زندگی خوش بود کار خوب پیش میروید. از اینجا است موازی — — — — — عالی تولید" (۳).

جالب آنکه استالین این سخنان را درباره نهضتی میگوید که به ابتکار خود زحمتکشان برای افزایش تولید پدید آمده بود.

ذینفعی مادی در شرایط سوسیالیسم تنها انگیزه زحمتکشان برای کار و افزایش تولید نیست. انگیزه های معنوی نیز در تشویق زحمتکشان به کار بهتر و ثمر بخش تر و تولید بیشتر و بهتر نقش بسیار مهمی دارند. برافتادن مالکیت خصوصی و استثمار، پدید آمدن مالکیت سوسیالیستی و دموکراسی پرولتری، علاقه و انضباط آگاهانه توده های زحمتکش را به کار خلاق برمی انگیزد. مسابقه سوسیالیستی، که در اتحاد شوروی دامنه بسیار وسیع دارد، برپایه چنین برخورد آگاهانه زحمتکشان به کار و تولید پدید آمده است. دولت شوروی زحمتکشانی را که با شور و شوق کار میکنند و در بهبود کیفیت کار خود میکوشند، بصورت مختلف، بامعرفی آنان در روزنامه ها و مجلات، با اعطای نشان و مدال و غیره تشویق میکند. مردم شوروی شایسته ترین زحمتکشان را به نمایندگی انتخاب میکنند و مقامات رهبری

(۱) چون این اثر مارکس بفارسی ترجمه نشده، خوانندگان عزیز را به مطالعه بند های ۳ و ۴ فصل پنجم کتاب "دولت و انقلاب" لنین، که ترجمه فارسی آن موجود است، دعوت میکنیم. در این بند هالنین به تشریح نظریاتی که مارکس در "انتقاد بر برنامه گتا" بیان کرده، میپردازد. (لنین - آثار منتخبه بزبان فارسی، جلد دوم، قسمت اول، ص ۳۴۹ - ۳۳۴)

(۲) لنین، کلیات بزبان روسی، جلد ۴۴، ص ۱۵۲

(۳) استالین، مسائل لنینیسم، ترجمه فارسی، مسکو، ۱۹۴۹، ص ۷۸۲

سازمان های اجتماعی راه آنان میسازند*

ولی انگیزه معنوی و شور و شوق انقلابی به تنهایی کافی نیست* لنین میگوید که جامعه سوسیالیستی را " نه بر پایه شور و شوق مستقیم ، بلکه به کمک شور و شوقی که زائیده انقلاب کبیراست ، بر پایه نفع شخصی " میتوان بوجود آورد و " در غیر این صورت به کمونیسم نخواهید رسید و د هها و د هها میلیون انسان را به کمونیسم نخواهید رساند* (۱) مائوتسیست های ایرانی علیرغم این آموزش لنین ، ذینفعی مادی را " تنگ نظری و خود خواهی بورژوائی و خرد " بورژوائی " مینامد و مدعی میشوند که " با ایمن معتقد ارت بورژوائی هرگز نمیتوان جامعه سوسیالیستی ساخت* " (جزوه نامبرده ص ۲۴) .

مائوتسیست ها ، که علیرغم تمام دعاوی " انقلابی " خود از منجلب اندیشه های خرد بورژوائی " مساوات طلبی " بیرون نیامده اند ، هنوز پی نبرده اند که جامعه سوسیالیستی تنها جامعه ای است که میان منافع فرد و منافع تمام جامعه چنان پیوند ناگسستنی پدید میآورد که جمود اندیشه دکماتیک ها قادر به درک آن نیست* هر فرد زحمتکش در جامعه سوسیالیستی ، با کار بیشتر و بهتر ، نه فقط در آمد بیشتر و زندگی بهتر برای خود ایجاد میکند ، بلکه در آمد و سود بیشتری برای دولت و تمام جامعه بوجود میآورد* زحمتکشان شوروی نه فقط برای خود و جامعه و کشور خود ، بلکه برای کمک به کشورهای دیگر نیز باقد آکاری و جانبازی تمام کار میکنند* کمک های مادی بی شائبه و بلاعوض زحمتکشان شوروی به خلق قهرمان ویتنام و بسیاری خلق های مبارز دیگر نمونه بارز این فد آکاری پرولتری است* .

نقض اصل سوسیالیستی ذینفع کردن مادی زحمتکشان به نتایج کار خود ، به رشد تولید پیشرفت اقتصادی لطعات جدی وارد میسازد* مائوتسیست های پکن ، که در جریان ایجاد " کمون های خلقی " و بهنگام " جهش بزرگ " این اصل را بهیمنان زیاد ، نه تماما ، زیر پا گذاردند ، به رشد تولید و اقتصاد چین خسارات جبران ناپذیر وارد کردند* اینکه میگوئیم " نه تماما " از این لحاظ است که مائوتسیست های چین ، برخلاف هواداران ایرانی خود ، بطور کلی این اصل را قبول دارند ، و لسی شتابزدگی خرد بورژوائی آنان در جهش از مراحل تدریجی ساختمان جامعه سوسیالیستی باعث گردید که این اصل را نقض کنند* در اسناد پلنوم ششم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین گفته میشود :

" هر قدر که توده ها شور و شوق بیشتری در کار از خود نشان دهند ، همانقدر نیز حزب باید به زندگی توده ها توجه بیشتر داشته باشد* و هر قدر که حزب توجه بیشتر به زندگی توده ها داشته باشد ، همانقدر نیز شور و شوق توده ها به کار بیشتر خواهد بود* نظریات کسانی که تولید را در نقطه مقابل زندگی قرار میدهند و میگویند که توجه به زندگی توده ها مانع پیشرفت تولید میشود ، خطا است* " (۲)

مائوتسیست های پکن ، که میخواستند از راه کمون ها هر چه زود تر به کمونیسم برسند ، قسمت قابل توجهی از در آمد دهقانان را از راه تقسیم مجانی غلات بر حسب تعداد اعضا خانواده هاتا مین میکردند این کار باعث شد که علاقه مادی دهقانان به تولید کاهش یابد* در بسیاری از کمون هاتمام غلات به مصرف خانواده هامیرسید و برای توسعه کشاورزی چیزی باقی نمی ماند* .

اختلافات فاحش میان در آمد روستائینان و شهرنشینان ، به آن شدتی که اکنون در چین وجود دارد و دارای هیچگونه توجه اقتصادی و اجتماعی نیست ، باعث گریز نیروی کار از کمون ها به شهرها میگردد* هم اکنون در آمد متوسط زحمتکشان در شهرها ۶۰-۵۰ یوان بود روستاها ۱۰-۱۳ یوان ، یعنی ۵-۴ بار

(۱) لنین - کلیات بزبان روسی ، جلد ۴۴ ، ص ۱۵۱

(۲) اسناد پلنوم ششم (دوره هشتم) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، بزبان روسی ، چاپ پکن ، سال ۱۹۵۸ ، ص ۳۹

کمز از شهرهاست (۱) . در اسناد پلنوم ششم حزب کمونیست چین برای " مبارزه " با این پدیده ناسالم اقتصادی و اجتماعی گفته میشود : " اعضای کمونهاد روستاها علاوه بر اینکه خود کار میکنند ، خوشاوندانی نیز دارند که خانه خود را ترک گفته و از شهرها و سایر نواحی برای آنان پول میفرستند " و " باید در میان اعضای کمون ، که در روستا باقی ماندند ، به کار تربیتی پرداخت تا آنان به مقایسه های خردگیرانه نپردازند " (۲) بدیهی است چنین " کار تربیتی " نمیتوانست مسئله را حل کند . به همین جهت اکنون مائوئیست ها برای جبران کمبود نیروی کار در روستاها ، که بخصوص در رساله های اخیر تشدید شده است ، ساکنین شهرها را اجبارا به روستاها اعزام میدارند و در آنجا ساکن میسازند (این کار مائوئیستها عمل سیاسی خاصی نیز دارد که مورد بحث مانیست) . در چین مائوئیستی " سطح آگاهی سیاسی " نقش قابل ملاحظه ای در تقسیم درآمد ها بر حسب میزان کار دارد . کسی که برای فرا گرفتن " اندیشه های مائو " شور و علاقه بیشتری نشان میدهد ، دستمزد بیشتری میگیرد و کسی که به این کار علاقه خاصی نشان نمیدهد ، بعلت باثین بودن " سطح آگاهی سیاسی " دستمزد کمتری دارد . این اصل حیرت انگیز را ، که در واقع نوعی داد و ستد کاسیکارانه با اندیشه ها است ، کسانی بکار میبرند که پیروان ایرانی آنان ، تشویق مادی را از مظاهر احیا " سرمایه " دارند در شوروی جلوه میدهند . مائوئیست های ایرانی ، که ذینفع کردن مادی زحمتکشان را در تولید از معتقدات بورژوازی بحساب میآورند ، لابد ذینفع کردن مادی زحمتکشان را در ریزش " اندیشه های مائو " از جلوه های سوسیالیسم واقعی میدانند !

پرداخت بهره ثابت و حقوق گزاف به سرمایه دارانی که با رژیم مائوتسه درون پیوند خوردند ، یکی از موارد تنگ آور نقض اصل سوسیالیستی تقسیم بر حسب کار است . بورژوازی ملی ، آنها را در جامعه ای که یک ربع قرن پیش در راه سوسیالیسم گام نهاده ، هنوز هم زیر چتر حمایت دارد ستم مائوتسه درون به استثمار آشکار زحمتکشان چین ادامه میدهد . مائوئیست های ایرانی که ذینفعی مادی زحمتکشان ، یعنی درآمد بیشتر در برابر کار بیشتر و بهتر را " تنگ نظری " خرد بورژوازی جلوه میدهند ، درآمد های کلان در برابر سرمایه " بورژوازی " ملی " چین را در سوسیالیسم مائوئیستی بجه تحریف و توجیه خواهند کرد .

مائوئیست های چین ، که اکنون به زبان بخشی روش خود در توزیع درآمد ها بی پرده اند ، از یک سال پیش در جهت برقراری اصل ذینفعی مادی به اقدامات ناپیگیری دست زده اند . افزایش محدود حداقل درآمد ها ، تجویز اصل ذینفعی مادی در برخی رشته ها از نمونه های آن است .



چنانکه می بینیم نفی سود و سود آوری و ذینفعی مادی ، که از اصول و قانونمند یهای اقتصاد جامعه سوسیالیستی است و از طرف مائوئیست ها ، بویژه مائوئیست های ایرانی ، از راه تحریف مفهوم واقعی این مقولات انجام میگیرد ، از ریشه و اساس نادرست و غیر مارکسیستی است .

مادر شماره های آینده در باره تحریف واقعیت های اقتصادی و اجتماعی اتحاد شوروی از طرف مائوئیست ها بمنظور اثبات " احیا " سرمایه داری " در این کشور سخن خواهیم گفت .

۱۰ فرورد

(۱) مجله " کمونیست " ، سال ۱۹۷۳ ، شماره ۱۲ ، ص ۹۳

(۲) اسناد پلنوم ششم (دوره هشتم) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، بزبان روسی ، چاپ پکن ،

سال ۱۹۵۸ ، ص ۳۷

بحثی دربارهٔ روشنفکران

(اپورتونیسیم "چپ" و روشنفکران)

چون چپ روی در دهه اخیر بصورت عمده ترین پدیده انحرافی در جنبش انقلابی درآمده و در میان گروه های معینی از نیروهای انقلابی و اپوزیسیون و بخصوص میان روشنفکران اشاعه یافته است ، در بررسی کلی خود پیرامون روشنفکران جای ویژه ای برای این پدیده در نظر گرفتیم *

چپ روی چیست ؟ چپ روی یکی از اشکال دوگانه اپورتونیسیم (راست و "چپ") در داخل جنبش

کارگری است . اپورتونیسیم بطور عام به تئوری و پراتیک معینی اطلاق میشود که گرچه مدعی دفاع از منافع کارگران است ، ولی عملاً با منافع واقعی زحمتکش

مغایرت دارد و جنبش کارگری را در جهت منافع بورژوازی سوق میدهد .
اپورتونیسیم "چپ" اختلاط درهمی است از "تئوری" های ماورا انقلابی و اصول و شیوه های ماجراجویانه ای که جنبش را از راه صحیح منحرف کرده با تحمیل قربانی های بیپروا ، سرانجام آن را به شکست محتمل محکوم میکند . اپورتونیسیم "چپ" از لحاظ تئوری علی الاصول بصورت دکواتیسم بروز میکند ، در پراتیک به اقدامات ماجراجویانه و فتنه انگیزانه تمایل دارد و از لحاظ سازمانی در مبارزات اجتماعی به سکتاریسم میگرد *

چپ روی پدیده ای است که سابقه بس طولانی دارد . محتوی ایدئولوژیک چپ روی برحسب شرایط مشخص تاریخی و اجتماعی و ملی دستخوش تغییر است . از زمانی که اندیشه های مارکسیستی در جنبش کارگری پیروز شد ، چپ روی در پناه الفاظ مارکسیستی انجام میگردد و خطر اصلی آن نیز در شرایط کنونی در همین است *

اپورتونیسیم "چپ" (مانند اپورتونیسیم راست) از لحاظ طبقاتی مبین

منشأ طبقاتی چپ روی

ایدئولوژی و سیاست خرده بورژوازی است . خرده بورژوازی برحسب موقعیت طبقاتی خود ، برحسب شرایط مختلف میتواند اندام موضعگیری چپ و هم موضعگیری راست داشته باشد . یعنی هم در خدمت طبقات زحمتکش و هم در خدمت طبقات استثماری قرار گیرد . خرده بورژوازی در هر دو این موضعگیری ها حتی میتواند راه افراط در پیش گیرد . لنین در کتاب " بیماری کودکی " چپ روی " در کمونیسیم " در این باره میگوید که خرده بورژوازی

"از آنجاکه در شرایط سرمایه داری دائماً در معرض ستم بوده و غالباً زندگی با شدت و سرعت فوق العاده ای به وخامت میگرد و خود خانه خراب میگردد ، لذا به آسانی به افراط در انقلاب بیگری دچار میشود ، ولی قادر نیست از خود متانت و شکل وانضباط و پایداری نشان دهد ...

نااستواری این انقلاب بیگری، بی‌ثمری آن، خاصیت اینکه سرعاً به تمکین و بی‌حالی و پندار باقی تبدیل گردد و حتی نسبت به جریان‌های بورژوازی و "مدروز" شیفتگی "بیقرار" پیدا کند - همه اینها مطالبی است که همگان از آن باخبرند" (۳)

تزلزل و ناپایداری از خصایص خرده بورژوازی است. نوسان میان زحمتکشان و استثمارگران، نوسان میان انقلاب‌بیگری چپ و افراط راست از مظاهر آنست. پیوستن خرده بورژوازی به فاشیسم در آلمان و یا پیوستن بخشی از روشنفکران ایران به جریان پان ایرانیستی در میهن ما، نمونه‌هایی است از گرایش به افراط راست.

قشرهای مختلف خرده بورژوازی شهر و روستا مانند دهقانان، پیشه‌وران و کانداران و روشنفکران که به جنبش کارگری وارد میشوند، نظریات و روحیات و تمایلات و شیوه‌های عمل خود را نیز وارد جنبش کارگری میکنند. منشا انحرافات راست و "چپ" در درون جنبش کارگری از همین جا است. اگر احزاب کمونیست با این عوامل انحرافی به مبارزه جدی برخیزند، خطر انحراف راست یا "چپ" برای نهضت و احزاب بالا خواهد گرفت. مانوسه بارز آن را در چین می‌بینیم. در این کشور بعثت تسلط خرده بورژوازی در شهر و روستا نظریات و روحیات خرده بورژوازی تا تئیر خود را حتی پس از انقلاب بر حزب و رهبری آن باقی‌گذارد و حزب و دولت را در این کشور از راه صحیح منحرف نمود. در کشورهای نظیر ایران نیز که خرده بورژوازی در ترکیب اجتماعی آنها سهم بزرگ دارد، خطر بروز انحرافات راست و "چپ" بسیار شدید است. اپورتونیسم علاوه بر منشا طبقاتی دارای منشا معرفتی نیز هست.

منشا معرفتی انحراف "چپ"

بغرنجی پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، ذوجوانب و متضاد و متغییر بودن آنها در واقعیت را دشوار می‌سازد.

برای کسانی که به وحدت ضدین در درون پدیده واحد و یا به پیوند دایک تیکی میان پدیده‌های مختلف پی نبرده‌اند، این یا آن تضاد، این یا آن جانب پدیده، این یا آن خصالت و عنصر زندگی اجتماعی - اقتصادی مطلق میشود. مثلاً یکی اصلاحات انجام شده در ایران را مطلقاً نفی میکند، دیگری به آن پرارزش میدهد؛ یکی انقلاب را مطلق میکند، دیگری رفیق را؛ یکی هدف‌های استراتژیک را مطلق میکند، دیگری هدف‌های تاکتیکی را؛ یکی راه قهر مسلح را می‌ستاید، دیگری راه مسالمت‌آمیز را و...

برای ناظر و یاسا پژوهشگر عادی ظاهر پدیده‌ها بیش از ماهیت آنها بچشم می‌خورد، آنچه فرعی است عمدتاً و آنچه عمده و اصلی است فرعی جلوه میکند. تقسیم کشورها بر حسب فقر و ثروت و نادیده گرفتن ماهیت اجتماعی و طبقاتی آنها، قضاوت درباره روابط اقتصادی کشورها بر حسب شکل ظاهری این روابط و نادیده گرفتن سرشت این روابط، که از ماهیت طبقاتی کشورهای دارای رژیم اجتماعی متضاد ناشی میشود، از مظاهر این ظاهر بینی است.

روشنفکران نیز که از لحاظ موقعیت طبقاتی اکثراً در شمار خرده بورژوازی قرار دارند، از حاملین انحراف "چپ" در داخل نهضت کارگری هستند.

علاوه بر منشا طبقاتی، یک عامل اجتماعی دیگر، یعنی جد شدن کارفکری از کار

جسمی بر امکان انحراف میان روشنفکران بسی میافزاید. نحوه فعالیت روشنفکران (کار فکری) تمایلات ذهن گرایانه را (که خود منشأ معرفتی دارد) در میان آنان تقویت میکند. عده ای از روشنفکران مجردات ذهنی و ساخته های اندیشه خود را جانشین تجزیه و تحلیل پیروسه های عینی اجتماعی و اقتصادی میسازند، از بررسی مشخص شرایط عینی مبارزه اجتماعی سر باز میزنند و در نتیجه بجای آنکه احکام رادیکوره واقعیت ها بپایازمایند، واقعیت ها را مطابق احکام ساخته های ذهن تحریف و مثله میکنند. دگماتیسم مسلط بر چپ روان کنونی از همین جا ناشی میشود. در میان این روشنفکران لفاظی انقلابی جانشین تئوری انقلابی میشود.

فردگرائی خرده بورژوازی، که در روشنفکران شدید است، باعث میشود که برای شخصیت ها و اقدامات فردی یا گروه قهرمانان از جان گذشته نقش بیش از اندازه قائل شوند. این انحراف بصور مختلف و حتی متضاد متجلی میشود. پرستش شخصیت های خودی و ترویج شخصیت های دشمن، تمایلات گروهی در داخل سازمان های اجتماعی، گرایش های سکتاریستی در داخل مبارزات اجتماعی و روحیات ناسیونالیستی و حتی شوونیستی علیه ملل دیگر در مقیاس بین المللی از مظاهر آن است.

اراده گرائی در میان روشنفکران باعث انکار نقش قوانین عینی تکامل اجتماعی و یا کم بها دادن به آن و بی اعتنائی به مراحل رشد اجتماعی و اقتصادی و نادیده گرفتن مراحل تکامل انقلاب میگردد. اقدامات جسورانه "انقلابی" بمنظور "تحریک" توده ها و "هل دادن" انقلاب جانشین استراتژی و تاکتیک سنجیده انقلابی میشود و تصمیمات اراده گرایانه رهبران "ناپخته" جانشین برنامه های سنجیده و علمی اقتصادی و اجتماعی میگردد. این اقدامات، که جنبه ماجراجویانه دارد و برخلاف قوانین عینی تکامل اجتماعی انجام میگردد، محکوم به شکست است. نمونه های آن را در اقدامات چریک های شهری در ایران و کمون های خلقی و "جبهش" های اقتصادی مائوسه دون در چین می بینیم.

ویژگی های چپ روی
در دوران معاصر
چپ روی در مراحل مختلف بر حسب شرایط مشخص تاریخی و اجتماعی و ملی ویژگی هایی کسب میکند. ویژگی های عام چپ روی در دوران معاصر چنین است:

- ۱- در نتیجه روی آوردن قشرهای وسیعی از زحمتکشان غیر پرولتری به مبارزات انقلابی، که خود محلول بحران عمومی سرمایه داری است، این چپ روی بصورت یک پدیده جهانی درآمده است؛
- ۲- این چپ روی بطور عمده در لقاغه الفاظ مارکسیستی-لنینیستی انجام میگردد؛
- ۳- چپ روی از چارچوب نهضت های کارگری خارج شده و در مواردی دامنگیر نهضت های صرقاتی و مکرراتیک نیز شده است؛
- ۴- یک کشور سوسیالیستی، یعنی چین مائوئیستی، بانیروی مادی و تبلیغاتی وسیع خود، در مقیاس جهانی این چپ روی را دامن میزند؛
- ۵- چپ روی در دوران کنونی در مقیاس جهانی خصلت ضد شوروی و در مقیاس ملی خصلت ضد احزاب مارکسیست-لنینیست یا باصطلاح احزاب "سنتی" دارد؛
- ۶- امپریالیسم و ارتجاع برای ایجاد تفرقه در نهضت انقلابی در مقیاس جهانی و در

داخل هر يك از كشورها و بمنظور بي اعتبار كردن ماركسيسم - لنينيسم و كشورهاي سوسياليستي و احزاب كمونيست و كارگري، بخصوص حزب و دولت شوروي، با گسيل داشتن عمال چپ نماي خود به داخل نهضت هاي انقلابي و مترقي، از پديده چپ روي بسود خود بهره برداري ميكنند. با اينجهت پديده چپ روي در دوران كنوني بيش از پيش خصلت آنتي كمونيستي بخود ميگيرد؛

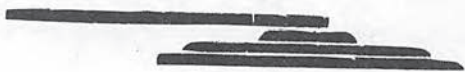
٧- در دوران معاصر پديده چپ روي فقط با دگماتيسم همراه نيست، بلكه با روينيونيسم نيز پيوند دارد (تجديد نظر در تئوري انقلاب، تجديد نظر در اصول و قوانين عام ساختمان جامعه سوسياليستي وغيره).

اين ويژگي ها خطر عظيم انحراف "چپ" را در شرايط كنوني بخوبي نشان ميدهد. مبارزه جدي و بي امان با تمام مظاهران ازوظايف بسيار مهم و مبرم احزاب ماركسيست - لنينيست است.



ماد راينجا به بحث اجمالي خود در باره روشنفكران پايان ميدهيم. با اينكه طرح اجمالي و تاحدودي شماتيك هر مسئله اي ميتواند كار درك آن را تسهيل كند، در عين حال خطر ساده شدن يا ساده كردن برخي جوانب مسئله را نيز همراه دارد. اينست كه اين بحث اجمالي را بايد فقط بعتابه يك برداشت كلي در نظر گرفت.

م. مهرداد



هزینه های آموزشی بردوش خانواده ها سنگینی میکند

برنامه عمرانی چهارم ، که در اسفندماه ۱۳۵۱ پایان یافت ، طرح مراحل سه گانه آموزشی : ابتدائی ، راهنمایی و متوسطه ، امکان ایجاد شرایط برای آموزش رایگان را در مرحله ابتدائی و راهنمایی بیش بینی کرده بود . ولی تا پایان برنامه چهارم نه تنها برای دوره راهنمایی حتی برای دوره ابتدائی نیز شرایط مساعد ، آنچنان که همه کودکان کشور بتوانند برای گسبان درس بخوانند ، فراهم نگردد . آموزش راهنمایی به بخش خصوصی سپرده شد . میدان آموزش ابتدائی نیز بیشتر از گذشته جولانگاه غارتگری های بخش خصوصی گردید . هم اکنون وضع چنین است که از کمی بیش از ۱۵ هزار دبستان کشور ، بیش از يك سوم آن در دست بخش خصوصی است (مدارس سپاهیان دانش در این حساب نیامده است) . بخش خصوصی آموزش بیش از دو سوم مدارس راهنمایی را در دست دارد . از تعداد ۲۶۰۶ دبیرستان (مجموع دبیرستانهای کشور که آمار داده اند) تنها ۷۰۳ دبیرستان دولتی است ، که آنهم بتدریج به بخش خصوصی واگذار میشود . در تهران در برابر ۲۲۸ دبیرستان دولتی ۳۱۷ دبیرستان غیر دولتی وجود دارد .

برهیکس این واقعیت پوشیده نیست که دولت بیش از پیش از انجام وظیفه خویش در مورد آموزش و پرورش شانه خالی میکند و میدان را برای مؤسسات خصوصی ، که هدف عمده آنها غارت دسترنج مردم زحمتکش و عرضه نازل ترین آموزش ممکن به کودکان و جوانان کشور است ، باز میگذارد . بعد از چهل سال که از تصویب قانون تعلیمات اجباری میگذرد ، دولت ایران نه تنها این قانون را اکنون اجرا نکرده است ، بلکه حتی در اندیشه ایجاد شرایط مساعد برای اجرای آن هم نیست .

دسترسی به آموزش و امکان استفاده از آن ، بویژه برای فرزندان طبقات زحمتکش روز بروز دشوارتر میگردد . نمونه های مشخصی وجود دارد که نشان میدهد با افزایش هزینه های آموزشی ، که بار آن بردوش خانواده های زحمتکش هرسال سنگین تر میشود ، فقط درد و سال اخیر چه توده کثیری از کودکان و جوانان از ادامه تحصیل بازمانده اند .

در تیرماه سال ۱۳۵۱ ، موقع نام نویسی در مدارس ، مردم ناگهان دیدند بنگاهها خصوصی آموزشی شهریه های خود را بین ۲۰ تا ۵۰ درصد افزایش داده اند . هیچ علقی برای این افزایش ناگهانی وجود نداشت . موج اعتراض مردم ، که حتی به روزنامه های دولتی کشید ، وزارت آموزش و پرورش را واداشت در این زمینه " تدابیری " اتخاذ کند . پس از " مطالعات زیاد " کارگردانان این وزارتخانه به این نتیجه رسیدند که " مدارس ملی پارا از دایره حقوق انصاف فراتر نهاده اند . " آنوقت از آنها خواستند شهریه های تحصیلی را " بتفاوت " تخفیف دهند تا جائیکه " هیچگونه نگرانی برای اولیای دانش آموزان باقی نماند . "

در آنوقت مدارس خصوصی " به پیروی از منویات فرهنگ خواهانه شاهنشاه آریامهر "

۱۴۸ مدرسه ملی امسال
قانوناً گرانتر می گیرند

نرخ شهریه مدارس مثل نرخ پیاز و سیب زمینی
شده است شهر مدارس یک نرخ دارد

ولی یک دانش آموز: در حالیکه برای کلاس اول
دیپستان سالی ۷۰۰ تومان شهریه تعیین شده،
بعضی از مدارس ملی تا چهار هزار تومان می گیرند

ارزان کردن شهریه مدارس دروغ بود
شهریه این مدارس سه ۲۴ درصد
افزایش یافت

اولیای دانش آموزان:

شهریه مدارس ملی تابع هیچ ضابطه ای نیست
مدیران مدارس ملی:
هر چه پول بدهی آتش میخورد!

در بعضی از مدارس میزان

شهریه هر سال تا ۱۵۰۰ ریال

خود بخود بالا میرود!

اعلام کردند که میزان شهریه های تحصیلی را، که در گذشته نیز برهیچ پایه ای استوار نبود، تخفیف خواهند داد. این "تخفیف" که بین ۲ تا ۶۷ درصد (۱) بود طی اعلامیه ای با اطلاع مردم رسید. ولی بزودی معلوم شد که این وعده برای "تسکین افکار عمومی" بوده است. امسال نیز موقع نام نویسی دانش آموزان، باز فریاد مردم از افزایش مجدد شهریه های تحصیلی به آسمان رفت. اطلاعات در شماره ۲۱ خرداد ۱۳۵۲ خود نوشت:

"دانش آموزان دبیرستانهای دولتی در تهران هر سال بیش از ۱۵ میلیون تومان شهریه میدهند. شهریه ۲۵۰ هزار دانش آموز مدارس غیردولتی نیز بطور متوسط ۱۵۰ میلیون تومان است. امسال در مدارس غیردولتی هرکس هرچقدر توانسته بر میزان شهریه خود افزوده است."

همین روزنامه در شماره ۲۰ تیرماه ۱۳۵۲ خود می نویسد:

"یک گروه فرهنگی که در صورت تقاضای مقامات مسئول نام آتراد را اختیار شان خواهیم گذشت در سال تحصیلی گذشته برای کودکان ۱۸۵۰۰ ریال، برای دبستان ۲۰۰۰۰ ریال و برای دبیرستان ۲۳۰۰۰۰ ریال شهریه میگرفت. امسال این گروه شهریه کودکان را ۲۳۰۰۰۰ ریال، شهریه دبستان را ۲۳۰۰۰۰ ریال و شهریه دبیرستان را ۲۷۵۰۰۰ ریال تعیین و ثبت نام دانش آموزان را هم منوط به قبول و پرداخت این شهریه کرده است."

وقتی موج اعتراض مردم بالا گرفت، وزارت آموزش و پرورش باز با پیش نهاد واعلام کرد که "ترتیب کار" را خواهد داد. در تیرماه ۱۳۵۲ وزارت آموزش و پرورش برای جلوگیری از "اجحاف" مدارس خصوصی دفترچه ای انتشار داد و در این دفترچه برپایه ساختمان بهتر و بدتر، موقعیت محلی، استفاده از وسائل بیشتر و کمتر، برخورداری از آموزگار و دبیر بهتر و بدتر، شهریه سازمانهای فرهنگی را تعیین کرد. با این اقدام، وزارت آموزش و پرورش از یکسو افزایش شهریه مدارس غیردولتی را تا ۳۰ درصد اجازه داد و از سوی دیگر بر "طبقه بندی آموزش" برای غنی و فقیر، بعنوان یک واقعیت، صحنه گذاشت. با وجود این مدارس خصوصی نرخ های دولتی را نپزدیرفتند و موقع نام نویسی دانش آموزان نرخ های خود را اعلام کردند.

روزنامه اطلاعات در شماره ۲۷ خرداد ۱۳۵۲ خود می نویسد:

"بعضی از مدارس "ملی" از والدین بچه ها بین ۳ تا چهار هزار تومان شهریه میخواهند. تعدادی از آنها نیز شهریه تحصیلی خود را تا ۷ هزار تومان بالا برده اند."

و مجله خواندنیها در شماره ۷ مهرماه ۱۳۵۲ خود می نویسد:

"بطور متوسط در گروههای فرهنگی هر نقطه از تهران شهریه دوره های مختلف دبستان، دوره راهنمایی، کلاس نهم و دوره دوم متوسطه از ۸۰۰ تا ۹۰۰ تومان پائین ترین است و با متعلقاتی که از طرف گروه مربوطه مطالبه میشود، میزان شهریه به ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ تومان میرسد و جالب این است که این گونه شهریه ها از روی ضوابطی که وزارت آموزش و پرورش اعلام کرده و بصورت نرخ شهریه در اختیار گروهها گذاشته شده تعیین میشود. بعنوان

مثال شهریه يك مدرسه که پارسال ۷۰۰ تومان بود امسال باتوجه به ضوابط وزارت آموزش و پرورش ۵۲۰ تومان افزایش یافته و ۱۲۵۰ تومان شده است*

بدین ترتیب شهریه مدارس خصوصی هم اکنون بین ۸۰۰ تا ۷۰۰۰ تومان است .
مدارس هفت هزار تومانی ظاهراً رسته تری دارند و مدارس ۸۰۰ تومانی اغلب با يك آموزگار و يکی دو دانشجوی ۲۰۰ تومانی ، که برای تامین مخارج تحصیلی خود تد ریس میکنند ، کودکان و جوانان را برای زندگی در "عصر تمدن بزرگ" آموزش میدهند .
تصور این واقعیت دشوار نیست که پرداخت چنین هزینه گزافی برای تحصیل ، نه فقط برای طبقات کم درآمد جامعه ، حتی برای طبقات متوسط ، که هر کدام دو تا پنج کودک دارند ، نیز ممکن نیست . هم اکنون حتی از نوشته های روزنامه های دولتی میتوان دریافت که افزایش دائم هزینه های آموزشی چه مشکلات جانفرسائی برای خانواده های زحمتکش ایجاد کرده است .
سیاست آموزشی دولت ایران در جهت تحدید هرچه بیشتر مدارس دولتی و میدان دادن وسیع به بنگاههای خصوصی آموزشی سیر میکند . دولت ایران نه تنها به اعتراض وسیع افکار عمومی علیه افزایش روز افزون شهریه های تحصیلی بی اعتناست ، بلکه با دادن معافیتها مالیاتی ، با حذف عوارض و ابراز کمکهای گوناگون به بنگاههای خصوصی آموزشی ، آنها را همه جانبه مورد حمایت قرار داده است .
فخرالدین نبوی مدیرکل آموزش و پرورش تهران میگوید :

" من کسانی را میشناسم که تا چند سال پیش آه در بساط نداشتند و امروز می بینم هر کدام از آنها با داشتن يك مدرسه ملی میلیونر شده اند ."
(کیهان ۱۳ خرداد ۱۳۵۱)

آموزش و پرورش ایران در بستری که حرکت میکند ، نه در سالهای نزدیک و نه در آینده ای دورتر ، دورنمای بهتری را نتوانید امید هد . راهی که مجریان "انقلاب آموزشی" در پیش گرفته اند ، نه بیسوادای عمومی را ریشه کن خواهد کرد و نه شرایط لازم برای انجام خواست مبسوم جامعه ما ، یعنی آموزش همگانی و رایگان فراهم خواهد آورد .

نوید





دوستی دیرینه چین و ایران



اداره نشریات زبانهای خارجی - پکن ۱۹۷۳

آیا مائوئیستها باز هم حرفی دارند؟

هرروزه میگذرد، واقعه تازه ای برده از ماهیت واقعی سیاست مائوئیستی برمیدارد.
عباس مسعودی نائب رئیس مجلس سناوند پروژنامه اطلاعات، که ماهیتش برهمگان معلوم

است ، سلسله مقالاتی در باره سفر خود به چین در روزنامه اطلاعات انتشار داده است . در این مقالات ، که پر است از ستایش چین مانوئیمستی و رهبران مانوئیست ، عباس مسعودی از جمله گفتگوی خود را با "خوئینگ" معاون وزارت خارجه چین نقل میکند . معاون وزارت خارجه چین ضمن اظهار نظر در باره مناسبات ایران و چین از جمله گفته است :

"ما سیاست عاقلانه و متین ایران را که با سیاست جهانی چین یکسان بین میروید و علیه تجاوز و فتنه بیگانه مبارزه سرسختانه دارید می ستائیم و یقین داریم شالوده هائی که در مناسبات دوستانه در کشور ما ریخته شده نتایج مفیدی در پیشرفت و تحکیم روابط مودت آمیز دولت ایران و چین در برداشته باشد ... در این روابط قطوری روی داد و مدت زمانی مناسبات ما و شما بحال تعلیق در آمد ولی ما پیوسته متوجه نقش ارزنده ایران بر اثر مساعی رهبران بزرگ ایران بودیم و مبارزات میهنی کشور را در سیاست خارجی یادیده تکریم و احترام می نگریم و اکنون که روابط دو کشور بر پایه دوستی خلل ناپذیری استوار گردیده احساسات بسیار دوستانه ای خاصه با توجه به سوابق قدیم ایران و چین میان دو ملت دیده میشود که ما میتوانیم بر این پایه های محکم دوستی روابط دو کشور را در همه شئون بیش از پیش گسترش دهیم ."

(اطلاعات ۱۴ آبان ۱۳۵۲ - تکیه ها زماست)

ولی داستان بهمینجا خاتمه نمی یابد . اخیرا خود پکن برای ابراز وفاداری به رژیم شاه با اقدام جدیدی به میدان آمده است . از طرف اداره نشریات خارجی پکن جزوهای بتاریخ سال ۱۹۷۳ و تحت عنوان "دوستی دیرینه ایران و چین" انتشار یافته است . این جزوه حاوی دو مقاله است . یکی تحت عنوان "دوستی دیرینه ایران و چین" و دیگری تحت عنوان راه باستان و دوستی جدید - گزارش از مسافرت گروه آکرویات پکن "چین به ایران" . در مقاله نخست پس از بررسی کوتاه تاریخ "دوستی ایران و چین" در باره "دوران دوستی جدید" چنین گفته میشود :

"به این دوستی سنتی میان دو کشور پس از برقراری روابط دیپلماتیک بین چین و ایران در اوت ۱۹۷۱ بر اساس پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز - درخشندگی نوینی بخشید . طی دو سالی که از آن زمان میگذرد روابط سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور چین و ایران تکامل تازه ای یافته است .

بویژه آنکه متعاقب با سفرهای شاهدخت اشرف پهلوی و شاهدخت فاطمه پهلوی به کشور ما ، علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی در محبت جناب نخست وزیر امیرعباس هویدا در ماه سپتامبر گذشته به دیدار دوستانه ای از کشور ما پرداخته و دوستی و احساسات ملت ایران را برای خلق چین بارمغان آورده است . این سفر شهبانو در تقویت دوستی و همکاری دو کشور ما سهم بسزائی داشت . رشد و گسترش روابط دوستانه دو کشور ما نه فقط پاسخگوی منافع مشترک دو ملت ما بوده بلکه با آرزوی مشترک خلق های آسیا به وحدت در مبارزه شان علیه امپریالیسم نیز وفق میدهد ."

ما با خرسندی تمام مشاهده میکنیم که طی سالهای اخیر دولت ایران و خلق آن زیر رهبری اعلیحضرت شاهنشاه آن کشور محمد رضا پهلوی در حفظ

استقلال و حاکمیت ملی خود و درجاست از منافع ملی و آبادانی میهن خود پیوسته
به موفقیت های جدیدی نائل آمده اند • ایران چه در رشته های صنعتی و
کشاورزی و چه در رشته های آموزش و پرورش کامیابی هایی بدست آورده است؟
(تکیه از ماست)

شایان ذکر است که مائوئیستهای ایرانی در خارج از کشور کوشیدند از پخش این جزوه — که
سند محکومیت آنهاست و نقاب عوامفریبی و دروغ گوئی را از چهره آنها میدرد — جلوگیری کنند. اینکه این
پیروان "اندیشه مائوئیست" و "چگونه جسارت میکنند از انتشار" اندیشه مائوئیست در "جلوگیری کنند"،
سئوالی است که خود آنها باید پاسخ بدهند. در آنچه که مربوط به انقلابیون ایران است، فقط این سئوال
باقی میماند که: آیا مائوئیستهای ایرانی باز هم حرفی برای گفتن دارند؟ باز هم جرات میکنند سیاست پند
راد را ایران توجیه کنند؟ یا اینکه به سکوت خفتان آمیز خود همچنان ادامه میدهند؟

بدون تفسیر

چوئن لای نخست وزیر چین طی مصاحبه ای با روزنامه نگار
امریکائی "سالزبرگر"، اتحاد شوروی راد سیاست خارجی
به "توسعه طلبی" و در سیاست داخلی به "فاشیسم" متهم
کرد.

چوئن لای گفت که چین با امریکادارای "هدفهای
مشترک" و "مناسبات دوستانه" است. وی از نیرو و متحد
نگاهداشتن پیمان آتلانتیک شمالی و اروپای غربی پشتیبانی
کرد.

(اینترناشنال هرالد تریبون مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۷۳)

در باره فعالیت

نخستین گروه‌های

دانشجویان کمونیست ایرانی

در خارج از کشور

(۲)

چنانکه در پایان بخش اول این خاطرات متذکر شدیم، ام، مرتضی علوی در زمستان سال ۱۹۲۸ برای ملاقات با من به پاریس آمد. مرتضی علوی، که از تعطیلات سالانه میلاد مسیح استفاده میکرد، تا اواسط ژانویه ۱۹۲۹ در پاریس ماند. این ملاقات و آشنائی با علوی در زندگی سیاسی و فعالیت اجتماعی من تأثیر بسیار مثبتی باقی گذاشت. در واقع پس از این ملاقات است که من وارد فعالیت سیاسی مستقیم در جهت ایران شده ام و از لحاظ سازمانی با گروه دانشجویان کمونیست ایرانی مقیم آلمان و بطور غیرمستقیم با حزب کمونیست ایران مربوط گردیده ام.

مرتضی علوی از آن جمله افرادی بود که بمحض نخستین برخورد و گفتگو تا شیر خود را در شنوندگی باقی میگذاشت. با چنان شور انقلابی، صراحت و صمیمیتی صحبت میکرد که ناگزیر شنونده را وادار به موضع گیری در باره خود او و مسائل مورد بحث مینمود. اطلاعات وسیع سیاسی و معلومات مارکسیستی او در محیط دانشجویان ایرانی آن زمان، که هنوز این مسائل برایشان تازه داشت، بشخصیت و کلام او برجستگی ویژه ای میداد. مرتضی مسائل مهم سیاسی و اجتماعی ایران را با چنان شوره جانی بیان میکرد و چنان منطق ساده و برایی در استدلال بکار میبرد که بی اختیار اعتماد و احترام شنونده را جلب مینمود. بخاطر دارم روزی در کافه در کور (جنب عمارت سوربون) با حضور من بحثی میان او و عباس اقبال آشتیانی در باره اوضاع ایران در گرفت. عباس اقبال، که بحساب وزارت فرهنگ با مقام استادی برای مطالعات به فرانسه فرستاده شده بود، میکوشید وضع آن موقع ایران را با گذشته مقایسه نموده از آن غیرمستقیم بسود رژیم رضاشاه نتیجه گیری کند. علوی به او گفت: آقای اقبال مسئله بر سر این نیست که آیا قناره کشیدن و شمع آجین کردن آزاد یخواهان بهتر است و یا تیرباران نمودن و پوساندن آنها در زندان؟ اساس مطلب در اینست که آیا مردم ایران باید آزاد باشند و خود حکومت کنند یا استعمار خارجی و استثمار خانهای فئودال و ظلم و دات دست نشاندگی آنها را تحمل نمایند و بعنوان اینکه اکنون نظامی وظیفه جای سرباز بنیچه سابق را گرفته و بجای دروغ و شحنه ما مهربان تا مینات و امنیت برای سرکوب آنان بکلمه ارباب فرستاده میشوند، دلخوشند و ساکت بنشینند. خوست شما لااقل در مقام مقایسه با گذشته بدو به این سؤال پاسخ گوئید که آیا وضع دهقانان ایران، یعنی اکثریت مطلق مردم ایران،

بازمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه تفاوتی کرده است یانه ، و اگر جواب منفی است موضع خود را در مسئله دهقانی صریحاً بیان ننماید ؛ یا شعاعیده دارند که باید دهقانان صاحب زمین شوند و از قید رژیم خانجانی رهایی یابند و یا بحکس نظر شما اینست که همین رژیم ارضی باقی بماند و نیروی دولتی نیز همچنان در خدمت اربابان فتودال و به پشتیبانی استعمار انگلستان توده های عظیم مردم را به تحمل این وضع رقت بار وادار نماید و هرگونه جنبش مردم را سرکوب سازد . بحث در این زمینه بطول انجامید و سرانجام عباس اقبال اذعان نمود که برای تحول اساسی جامعه ایران باید رژیم فئودال سرنگون شود و زمین بین دهقانان تقسیم گردد . وقتی این مطلب مورد پذیرش اقبال قرار گرفت ، چه در مورد ماهیت ارتجاعی رژیم حکومتی ایران و چه در باره لزوم استقرار حکومت ملی و دموکراتیک ، در برابر استبدالات منطقی مرتضی علوی گام یکام عقب نشست . در پایان این بحث مرتضی علوی گفت : آقای اقبال ، اکنون که در این مسائل توافق داریم ، در برابر هر کدام از ما وجود ناوظایفی مطرح میشود که بی اعتنائی به آنها عملاً معنای همکاری یا رژیم استبداد و بیدادگری است . بویژه شما که دانشمندی از منشا خلقی هستید (ظاهراً پدر عباس اقبال کارگر گرمایه بود) ، لااقل باید دانش خود را در راه بیدار کردن و روشن کردن توده های خلق بکار ببرید ، نه اینکه بعنوان دانشمند وادب بگوشه ای بخرزید و گوشه های خود را در برابر فریاد های مردم ببندید . چند روز پس از این بحث ، عباس اقبال را دیدم . گفت این جوان دانشجو با چشمان ریز نافذ شو قدرت استدلال و کلام پرشور ، چنان تا تیری در من نمود که یکی دو روز در باره مطالب او فکر میکردم . خدا کند که بلائی بسرو نیاوردند . کاش در باره مسائل اجتماعی ایران چیزهایی مینوشت و منتشر میکرد .

باری ، مقصودم مختصر معرفی از شخصیت رفیق فقید مرتضی علوی ، این کمونیست برجسته ایرانی بود . در معرفی او همین بس که دکتر ترقی ارانی همواره او را بمثابة آموزگار و بهترین رفیق خود تلقی میکرد و در رمز اکرات خصوصی بانکارنده ، اغلب از گفته های او یاد مینمود و فعالیت های او را در آلان و اطریش و چکوسلواکی می ستود .

مرتضی بسیاری از مسائل سیاسی و سازمانی را برای من روشن ساخت . مرا از وجود گروه دانشجویان ایرانی که در آلان با فعالیت انقلابی جلب شده بودند ، آگاه ساخت ؛ ولی نام هیچیک از آنها را فاش نکرد و رقبالی یکی از استوالات من ، که این گروه چند نفرند و چگونه اشخاصی در درون آن فعالیت میکنند ، گفت ؛ در شرایط فعالیت مخفی هر قدر اطلاعات در باره نام و نشان افراد دیگر کمتر باشد ، خطر برای سازمان کمتر است . فعلاً من باتو در ارتباط هستم و اگر لازم شد با علامت مشخص رفیق یار فقیدی دیگری باتو ارتباط خواهند گرفت . آدرسی بمن داد و قرار شد از آن پس مکاتبات من با گروه دانشجویان کمونیست آلان از طریق انجام گردد . مهمترین وظیفه من این بود که بحث در باره مسائل سیاسی و اجتماعی ایران را بمیان دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه ببرم و تدربحاً افراد شایسته ای را که آماده فعالیت سیاسی باشند بکار انقلابی جلب کنم و نیز مرتباً اخبار دانشجویی و اطلاعاتی را که از ایران میرسید ، به آدرس معین شده بفرستم .

با ورود نخستین دسته های دانشجویان اعزامی دولتی ، رفقه رفته بر توده ایرانیان مقیم شهرهای مختلفه فرانسه و از جمله پاریس و گرونویل (محل تحصیل نگارنده) افزوده میشد و امکانات بیشتری برای کار سیاسی در میان آنان بوجود میآمد . اکثر دانشجویان اعزامی از طبقات متوسط اجتماع ایران بودند و تمایل به افکار ترقیخواهانه در میان آنان کم نبود . ولی از طرفی بمناسبت همین منشا طبقاتی و ازسوی دیگر بحلت اینکه از لحاظ مالی (خرج تحصیل) وابسته به سفارت ایران و اداره سرپرستی بودند و نیز تاحد محبتی تحت تأثیر عوام فریبی های نخستین دوران رژیم رضاشاهی قرار داشتند

در برابر افکار انقلابی از خود دلدلی و تردید نشان میدادند و اکثر آنها هم که نظرا این اندیشه ها را می پذیرفتند ، از کار عملی سیاسی شانه خالی میکردند . در عین حال اداره سرپرستی و سفارت ایران نیز بیکار ننشسته بودند . اسمعیل مرآت (رئیس اداره سرپرستی) و علاء وزیر مختار ایران ، که هر دو از سرسپردگان پروپاقرص امپریالیسم انگلستان و رژیم رضاشاهی بشمار میرفتند ، با دادن انواع امتیازات مالی و تحصیلی ، برخی از دانشجویان را به عاملین خود تبدیل نموده آنها را به خبرچینی در محیط دانشگاهی ترغیب میکردند . اداره سرپرستی به کمک پلیس و کارمندان مؤسسات فرهنگی فرانسه مکاتبات ، رفت و آمد و مرادات دانشجویان را تحت نظر گرفته بود و بدینسان میکوشید تا از رسوخ " افکار مخرب " در میان دانشجویان جلوگیری بعمل آورد .

در چنین شرایط اجراء وظیفه ای که بمن واگذار شده بود ، دشوار نبود . من خود در کارهای سازمانی تجربه ای نداشتم و چون دست تنهام بودم ، کوشش های اولیه نتیجه زیادی بیارنمیاورد . ولی با وجود این دلسرد نمیشدم و از هر امکانی برای کشاندن مباحثات دانشجویی بمسائل سیاسی روز ایران استفاده میکردم . این مباحثات ، که اکثرادراکف مرکزی شهر گرونتول بدور یک پیاله شیر قهوه انجام میگرفت و گاه بصورت مناظرات جدی در میآمد ، این فایده را در برداشت که ضمن اظهار نظر درباره مسائل مختلف ، دانشجویان را وادار به موضعگیری واستدلال میکرد و خود بخود آنها را به اندیشیدن در امور سیاسی واجتماعی کشور وامیداشت . تدریجا دوجناح متمایز فکری بین دانشجویان ایرانی مقیم گرونتول مشخص گردید . از یکسو جناح هواداران نظام موجود و از سوی دیگر جناح دانشجویان ضد استعمار و مخالف رژیم دیکتاتوری . اکثریت دانشجویان (در آن هنگام تقریبا ۶۰ نفر دانشجوی در شهر گرونتول تحصیل میکرد) در جهت اخیر اظهار نظر میکردند و فقط عده محدودی از اشراف زادگان ، مانند علی امینی (نخست وزیر سابق) و برادرانش و هرمز پیرنیا (پسر مشیرالدوله) و همچنین وابستگان به سفارت ایران و اداره سرپرستی ، از قبیل عبدالله ریاضی (رئیس کنونی مجلس) و غلامرضا کیان (استاد کنونی دانشگاه وکیل و وزیر سابق) ، علنا از نظم موجود طرفداری میکردند . البته این افکار هنوز ناپخته و بی شکل بود و گرایشهای گوناگون در آن راه داشت ، ولی نفس خود پدیده برای فعالیت من راهنمای پرهشائی بود ، زیرا جهت اصلی کوششهای تبلیغی را نشان میداد و بدینوسیله تدریجا تشخیص آماده ترین و شایسته ترین افراد را امکان پذیر میساخت . چنانکه مرور توانستم برای کار تبلیغی و سازمانی متحدین و همکاران نسبتا جامی تهیه کنم . اگرچه برخورد این افراد نسبت به مارکسیسم و سوسیالیسم هنوز جنبه فضل فروشانه و روشنفکرانه داشت و گاه تردیدها و دودلیهایی در مورد این یا آن مسئله در میان آنها راه می یافت ، معذک یآوری آنها در انجام پاره ای امور مربوط به وظیفه من بسیار سودمند بود . در واقع بوسیله این دوستان اطلاعات بسیاری در مورد شیوه کار اداره سرپرستی ، دستورهای سفارت ایران راجع به دانشجویان و سیاستی که درباره آنها ، در ارتباط با مقامات فرانسوی ، اعمال میشد ، بمن میرسید و نیز برخی از اقدامات که برای انجام وظایف سازمانی محوله بمن لازم بود و از لحاظ پنهان کاری مصلحت نبود مستقیما به آن مبادرت ورزم ، بوسیله آنان انجام میگردد .

مکاتبه یارفقای برلین مرتبا ادامه داشت و درباره مسائل مهم رهنمودهای لازمه بمن میرسید و این خود برای پیشرفت امور کمک موثری بود . اکثر این نامه ها به آدرس شخصی بنام " داراب " ارسال میگردد و نامه هائی که بمن میرسید ، اغلب به امضا و خط مرتضی علوی و گاه با امضا " داراب " بود . من گمان میکردم داراب نام مستعار مرتضی علوی است ولی بعد ها در ایران بوسیله دکتر ارانسی دانستم که امضا مزبور از آن شخص دیگری بوده است از اهل گیلان ، که بنا بگفته دکتر ارانسی ، وی از لحاظ تئوری مارکسیسم - لنینیسم مطلع ترین افراد گروه دانشجویان برلین بشمار میرفته و ظاهرا مرتضی

علوی و دکتر ارانی بدوا بوسیله او به کمونیمم گرائیده اند (۳) *

در اواسط سال ۱۹۳۰ برای نخستین بار نامه ای به امضا فتی ارانی از برلن رسید ، که من آنرا باز تا مدتی یکی از نامه های مستحارم مرضی علوی می پنداشتم ، ولی بعدا دانستم رقیق دیگری است که بجای مرضی علوی ما مورمکاتبه بامن شده است . باری ، رفق بوسیله این نامه بمن اطلاع دادند که در میان دانشجویان اعزامی دو دانشجو ، یکی بنام رضاراد منشی و دیگری فتاحی ، به فرانسه آمده اند که لازمت هرچه زودتر با آنها ارتباط برقرار نمایم . چون صلاح نبود مستقیما به اداره سرپرستی مراجعه کنم ، آدرس آنها را ، بوسیله یکی از دانشجویانی که بامن همکاری داشت ، بدست آوردم . بمحض یافتن آدرس نامه ای به رقیق رادمش ، که در شهر کان تحصیل میکرد ، نوشته سر بسته بوی اطلاع دادم که از جانب رفق توصیه شده است که با هم مربوط شویم . بزودی پاسخ نامه رسید و در تابستان همان سال ملاقات در شهر گرونویل دست داد و قرارهای لازم با وی گذاشته شد . اما چون فتاحی در دبیرستان تورنون (واقع در استان آردش) تحصیل میکرد و میدانستم که بدستور اداره سرپرستی ، نامه های محصلین دبیرستان را بدو باز میکنند و میخوانند ، ناگزیر از آن بودم که برای ارتباط با وی خود سفری به تورنون بکنم . این مسافرت بمعیت یکی از دانشجویان همکارانجام یافت *

ملاقات با فتاحی بخودی خود مهم نیست ، زیرا این شخص پس از مراجعت به ایران در لجن زار خیانت و همکاری با پلیس غلتید ، بطوریکه حتی در محاکمه ۳ نفر ، دادستان به اظهارات او در شهربرانی علیه برخی از مشرکین و از جمله علیه نگارنده استناد نمود . ولی این ملاقات موجب شد که من برای نخستین بار با عبدالحسین نوشین ، که بهمان دبیرستان برای آموختن زبان فرانسه فرستاده شده بود ، آشنائی یافتم و از افکار تریق خواهانه وی آگاه شدم و از سوی دیگر ارتباط با فتاحی حوادثی پیش آورد که اداره سرپرستی و سفارت ایران به فعالیت سیاسی من پی برد و مشکلات زیادی در کار آینده ما ایجاد نمود .
داستان از این قرار است که فتاحی برای تأمین ارتباط مرتب بین ما و ارسال مطبوعات و کتب کمونیستی که در آن هنگام در تورنون فروخته نمیشد ، آدرس خود را پست رستانت تورنون معین نمود و قرار شد نامه ها و نشریات و کتب به این آدرس فرستاده شود و وی آنها را به نوشین نیز برساند . من نیز پس از مراجعت به گرونویل مرتبا با وی مکاتبه کرده کتب و نشریات حزب کمونیست فرانسه را بهمان آدرس برای وی میفرستادم . ظاهرا فتاحی دو هفته یا بیشتر به پست رستانت مراجعه نکرده بود و در نتیجه اداره پست که میدانست خارجیان مقیم این محل کوچک در تنهاد دبیرستان آنجا تحصیل میکنند ، بسته مطالبه نشده را به دبیرستان میفرستد . مدیر مدرسه هم بنا بر دستور وی که داشت ، فتاحی را خواسته در حضور او بسته

(۳) بطوریکه از دکتر ارانی شنیده ام ، احمد داراب در مراجعت به ایران (ظاهرا سال ۱۳۱۰) بازداشت

شده و تحت شکنجه قرار گرفته و برخی اطلاعات به پلیس داده و پس از هفت یا هشت ماه مرضی شده است ، نظردکتر ارانی این بود که احمد داراب فقط ضعف بخرج داده ، ولی خیانت نکرده است ، زیرا مثلا نام کسانی را که در برلن با او همکاری سیاسی داشته اند ، از جمله خود دکتر ارانی را فاش نساخته و در باره نگارنده نیز اطلاعی به پلیس نداده است . احمد داراب پس از رهایی از زندان به کمک غلامحسین فروهر (که در آلمان او را در دوران تحصیل میشناخته) در وزارت دارائی کار گرفته بود . پس از انتشار نخستین شماره دنیا ، روزی که بهمراه دکتر ارانی برای کاری بوزارت دارائی میرفتم ، او را در خیابان دیدیم . ارانی مرا به او معرفی کرد . وی با گرمی دست مرا فشرد و به دکتر ارانی گفت مجله دنیا را خواندم ، تبریک میگویم . این مجله دوران ساز است . پس از آنکه او رفت ، دکتر ارانی کمی ناراحت شد و گفت میاد ارازمجله دنیا را پیش پلیس فاشی سازد ! حوادث بحق نشان داد که چنین اطلاعی هیچگاه به شهربرانی داده نشده و همین دلیل مجله دنیا نیز تاد وسال بدو وقفه انتشار یافت و فقط طی جریان ۲۵ نفر ما هیت مجله دنیا برای پلیس روشن شده است .

رایز کرده، چون اسم و آدرس من نیز در پشت آن نوشته بود، کتابها را ضبط و عینا بضمیمه نامه ای به اداره سرپرستی میفرستد. شرح جریان رافتاحی خود بمن اطلاع داد و اظهار تکرانی نمود. من نیز بلافاصله ارسال کتب و نشریات را قطع کردم. چندی نگذشت بخشنامه ای محرمانه به دانشجویان دولتی مقیم گرونویل رسید، که ضمن آن اداره سرپرستی، آنها را از "معاشرت با ایرج اسکندری که دارای افکار خاتمه برانداز اشتراکی است" برحذر داشته دستور داده بود که هرگاه نشریاتی از این قبیل به آنها رسید "نخواند" ! به اداره سرپرستی پاریس بفرستند. ولی چند نفر از دانشجویان ترقیخواه، که از خواندن این بخشنامه سخت برآشفته بودند، با وجود تاخیر سرپرستی در محرمانه نگاهداشتن آن، بمحض وصول، نسخه هائی از آن بخشنامه را در اختیار من گذاشتند و بعکس بر میزان همکاری و همبستگی خود با من افزودند. بی مناسبت نیست متذکر شوم که پس از شهریور ۱۳۲۰ و تا "سیس حزب توده ایران، فتاحی مکررا برای عضویت در حزب توده ایران کوشش کرد و چون خیانت او در جریان دادرسی ۵۳ نفر آشکار شده بود، تقاضاهایش پذیرفته نشد. سپس وی امتیاز روزنامه ای بنام "دماوند" گرفت و در نخستین شماره های آن، عکس بخشنامه اداره سرپرستی را، بگمان پرونده سازی علیه من، منتشر ساخت. بخاطر دارم که در روزنامه رهبر (ارگان مرکزی حزب) پاسخ دستان شکی به او داده نوشته ام که وجود چنین بخشنامه ای از جانب سفارت ایران نه تنها اتهامی نیست، بلکه مایه افتخار من است. وی دیگر دم فروست و در پی بند و بست ها و بنگاه معاملات ملکی خود رفت.

در ژانویه ۱۹۳۱ ضمن نامه ای، رفقا از آلمان بمن خبر دادند که بزودی "کنفرانسی از محصلین انقلابی ایران در اروپا" در شهر کلن تشکیل میشود و لازم شمرده بودند که من نیز در آغاز فوریه خود را به نقطه معینی در شهر کلن معرفی نمایم، تا ترتیب شرکت در کنفرانس داده شود. با وجود مساعی فراوانی که من برای مسافرت به آلمان و شرکت در کنفرانس بکار بردم، شهرمانی فرانسه بدون ذکر هرگونه دلیل با سماجت شگفت انگیزی از ویزا دادن بمن سرباز زد. ناگزیر مراتب را به رفقا نوشته بمان تا سف بسیار از عدم امکان مسافرت به آلمان عذر خواستم. بعد ها معلوم شد که سفارت ایران در آلمان، بنحوی که بر من روشن نیست، از تدارک آن کنفرانس مستحضر شده مراتب را به سفارت ایران در پاریس اطلاع داده و سفارت نیز از پلیس فرانسه خواسته است که از دادن هرگونه ویزا به دانشجویان ایرانی برای مسافرت به آلمان خودداری نماید.

باری، در اوایل ماه فوریه ۱۹۳۱ کنفرانس دانشجویان انقلابی ایران در شهر کلن تشکیل گردید و یک سلسله تصمیمات سیاسی و تشکیلاتی اتخاذ شد. در پایان کنفرانس اعلامیه ای "خطاب به محصلین ایرانی و توده ها و قاین و کارگران و عموم هموطنان آزاد پخواه ایران" بتصویب رسید که در جریان ماه فوریه چاپ و منتشر شد. در اعلامیه مزبور پس از بیان وضع توده های زحمتکش و تحلیل مختصری از اوضاع سیاسی و اقتصاد آن زمان ایران، از جمله خطاب به دانشجویان چنین گفته شده بود: (* "محصلین ایرانی!! درد نیای امروزه در تمام ممالک زیر دست هر جا که نهضت آزادی بریاست محصلین با عشق سرشار و شور انقلابی برای تحصیل آزادی و مبارزه با تسلط اجنبی علمدار بوده مقام رهبریت را در ارا هستند. ۰۰۰ ایران ماهم یک مملکتی است زیر دست و عقب مانده که تحت تسلط اجنبی است. شایسته محصلین ایرانی نیست که از ناثره نهضت آزادی که در ایران امروزه دامن میزند کنار جوئی نموده یا آنکه عامل رجوع باشند. منظور حکومت جابرانه رضا خان اینست که از بین شماها برای خود مزدور و غلام بچه تهیه نماید. ثابت کنید که شماها سرباز آزادی

(*) عین عبارات اعلامیه از روی متن اصلی که در دست است نقل شده است.

هستید نه غلام ارتجاع. توده زحمتکش ایران که امروز برای مبارزه با اصول غارتگری
قنود الیزم و تسلط اجنبی با خون خود بازی مینماید هر محصل با شرقی را که حاضر است
صاد قانه در راه آزادی قدم بزند با آغوش باز میباید برد... *
در پایان اعلامیه چهارشعار زیرین داده شده است :
محو باد حکومت استبدادی رضاخان و تسلط ملاکین !
محو باد اصول قنودالی و تسلط امپریالیسم انگلیس !
زنده باد انقلاب زحمتکشان ایران !
زنده باد جمهوری کارگران و دهاقین ایران !

این اعلامیه، که نسخه های متعددی از آن در مدت کوتاهی برای من فرستاده شد، در میان
دانشجویان ایرانی بسرعت پخش گردید و مباحثات پرشوری را بین دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه
برانگیخت. اداره سرپرستی و سفارت بدست ویا افتادند و عمال و جاسوسان آنها از هر طرف با حرکت
درآمدند تا "مقصربا مقصرین" را شناسند و بوسیله دستگاه پلیس فرانسه مورد تعقیب قرار دهند. ولی
چون این اوراق به آدرسهائی که من قبلا تهیه کرده فرستاده بودم، هم از شهرهای مختلفه فرانسه،
و هم از آلمان و بلژیک و سوئیس برای دانشجویان ارسال میشد، برای پلیس فرانسه و سفارت ایران
امکان آنکه فرد مشخصی را متهم سازند نبود، بویژه آنکه برای دانشجویان گرونیول و بنام خود من نیز
اعلامیه ها از کشورهای خارج رسیده بود و بنابراین سوطن اداره سرپرستی و سفارت ایران نسبت به
و چند نفری که در این مورد همکاری کرده بودند، برای پلیس فرانسه بی دلیل مینمود.
بنابر تصمیم کنفرانس کلن اعتراض نامه ای علیه بازداشت و شکنجه زندانیان سیاسی به زبانهای
فرانسه، انگلیسی و آلمانی برای تمام جراید اروپا فرستاده شده بود، که گمان میکنم در روزنامه اومانیته
پاریس نیز چاپ و منتشر گردید.

انتشار روزنامه "پیکار" (نخستین شماره ۱۵ فوریه ۱۹۳۱) که از طرف گروه کمونیستهای ایرانی
در آلمان مخفیانه اداره میشد، خشم سفارت ایران و اداره سرپرستی را برانگیخت، بویژه پس از آنکه
نام برخی از جاسوسان سفارت ایران بوسیله "پیکار" افشا گردید و پرده از روی اقدامات ضد انسانی اداره
سرپرستی نسبت بدانشجویان برداشته شد.

بیش از پیش احساس میکردم که اعمال من تحت مراقبت پلیس فرانسه قرار گرفته است. بهمین
جهت حتی المقدور آزاد رسهائی دیگری برای دریافت نامه و نشریات از آلمان استفاده مینمودم و تیز
به شهرهای دیگر فرانسه، از جمله لیون، ماری و من پلیه و دهکده های آلپ مسافرت کرده نشریات
را از آن نقاط میفرستادم و یا مسافرت برخی از دوستان نزدیک، بویژه فرانسویان را بدین منظور مورد
استفاده قرار میدادم.

کار بالاگرفته بود. انتشار و توزیع مرتب "پیکار" شور و هیجانی در میان جوانان دانشجویان ایجاد
نموده بود. برخی از عمال سفارت انگشت نماشدند مجبور بودند از شهر محل اقامت خود نقل مکان کرده
بپاریس بروند. دانشجویان با جرات و جسارت بیشتری نسبت به اقدامات اداره سرپرستی اعتراض
میکردند. اداره سرپرستی هم برای اینکه زهرچشمی از دانشجویان بگیرد و آنها را سرچای خود بشناسد،
بورس تحصیلی چند نفر را با سروصد اقطع کرده برخی از آنها را به ایران روانه نمود. ولی عین این اخبار در
شماره بعدی "پیکار" انعکاس می یافت و بیشتر اداره سرپرستی را دچار حیرت و گیجی مینمود.

سرانجام روزی احتضاری ای از اداره شهرهائی فرانسه برای من رسید. مدت ها بود که رفقای
فرانسوی در این مورد بمن هشدار شده بودند و بنابراین برایم غیرمنتظر نبود. هنگامیکه وارد
اطلاق کارآگاه شدم، بلافاصله تعدادی نشریات فارسی که روی میز بود جلب نظر مرا کرد و دانستم که

موضوع بازجویی از چه مقوله است ، ولی خود را بنادانی زده باخونسردی گفتم : باکمال تعجب احضارها^۴ دریافت کرده ام . گمان میکنم اشتباه شده باشد ، زیرا تاکنون مرا با شهرهای سرکاری نبوده است . کارآگاه مرا ورنه از کرده گفت : گذرنامه خود را بدهید . وقتی گذرنامه مرا دید که در صفحه اول آن نوشته بودند "پرنس ایرج اسکندری" ! خود را جمع و جور کرده با ادب تمام گفت : خواهشمندم بفرمائید بنشینید و سپس مدتی پرونده ای را که در پیش داشت زیر و رو کرد . و باز یکبار دیگر سؤال کرد : شما خود آقای اسکندری هستید ؟ وقتی جواب مثبت شنید ، برخاست و با معذرت گفت : چند دقیقه تا عمل کنید ، برمیگردم ؛ و از اطاق خارج شد . وقتی در بسته شد ، دزدانه نظری به مطبوعات فارسی روی میز انداختم . روی برجسب آدرس نام عبدالله ریاضی (رئیس کنونی مجلس) نظر مرا بخود جلب کرد ، معلوم بود که بنا به معرفی سفارت ایران ، وی پیکاری را که به آدرسش از آلمان رسیده بود ، به شهریار تحویل داده و یا شاید از اداره سرپرستی برای پلیس فرستاده شده بود .

باری ، موافقت کردم و این بار با احترام تمام گذرنامه را بمن پس داد و گفت : ببخشید ، ظاهراً اشتباهی رخ داده است ، ولی اجازه بدهید چند سؤال از شما بکنم . منم جواب دادم البته مختارید ، ولی توجه داشته باشید که من ساعت ۱۰ باید به دانشکده بروم و وقت زیادی ندارم . سؤال کرد : این روزنامه هارا (اشاره به مطبوعات فارسی روی میز) شما می شناسید ؟ نظری انداخته گفتم : بله می شناسم ، زیرا برای منم میرسد . گفتند در کجا چاپ میشود و چه اشخاصی آن را چاپ میکنند ؟ از چه قبیل نظریاتی در آن اشاعه میدهند ؟ گفتم محل چاپ روزنامه "پیکار" و آدرس رد اکسیون در بالای خود روزنامه نوشته شده است ، ولی از مجموع مطالبی که در آن درج میشود ، اینطور استنباط میکنم که آنها با رژیم موجود در ایران موافقت ندارند ، از اینکه آزادی عقیده و نوشتن و انتخاب کردن وجود ندارد ، ناراضی هستند و میگویند باید رژیم فنودالی لغو شود و از جمهوریت هم طرفداری میکنند . ولی چه اشخاصی این مطالب را مینویسند ، بر من مجهول است . گفت : این حرفها که بدنیت ، کشور ما هم جمهوری است ، پس چرا سفارت ایران مدعی است روزنامه "پیکار" تبلیغ کمونیستی میکند ؟ گفتم آن را باید از خود سفارت پرسید ، لابد ترجمه ای هم از این روزنامه هارا برای شما فرستاده اند ؛ خودتان میتوانید قضاوت کنید . گفت : نه ، ترجمه تمام روزنامه هارا نداده اند ، فقط برخی مطالب که درباره شاه ایران نوشته شده ، ترجمه کرده ، برای وزارت خارجه فرستاده و تقاضای تحقیق کرده اند و ادعا میکنند که شهادت توزیع این نشریات دخالت دارد . لیخندی زده گفتم : رسیدگی به این ادعا آسان و دلیل نادرستی آن موجود است ، زیرا نشریات در آلمان چاپ میشود و از خارجه به آدرس دانشجویان از جمله خود من میرسد ، بنابراین چنین ادعائی که گویان یا اشخاص دیگری این نشریات را توزیع میکنیم ، خنده آور است . گفت : بلی ، درست است . برای ما هم این ادعا تعجب آور است و اصولاً بقرض اینکه محتوای نشریه کمونیستی هم باشد و کسانی هم در فرانسه آن را برای دیگران بفرستند ، بنابه قوانین جاری فرانسه جرم تلقی نمیشود و قابل تعقیب هم نیست ، ولی يك سؤال برای ما میماند آن اینست که : چرا سفارت ایران با شخص شما مخالف است ؟ گمان نمیکنید ملاحظاتی سلسله ای و خانواده ای در بین باشد ؟ سؤال مضحکی بود و در عین حال نشان میداد که عنوان "پرنس" گذرنامه من کار خود را کرده است و ادعای سفارت ایران در مذهبیه که آنها از عنوان پرنس دارند ، نمیگنجد و یارو بدون اطلاع از انقلاب سوسیالیستی که در ایران نصیب عنوان شاهزادگی شده است علی آباد را هم شهری انکاشته مرا هم در عداد اعضا^۵ خاندان سلطنتی قاجار ، که دولت فرانسه علی رغم سیاست انگلستان مورد پناه قرار داده بود ، بحساب میآورد ! کارآگاه سکوت ممتد مرا حمل بر موافقت نمود و گفت : البته شما مختارید که به این سؤال پاسخ نگوئید . مطلب برای ما روشن است . از این زحمتی که بشما داده ایم ، معذرت میخواهیم ؛ و برخاست و با گرمی دست مرا فشرد .

چندی از این بازجویی نگذشته بود که خبر توقیف "پیکار" و تبعید مرتضی علوی بمن رسید. رفقا نوشته بودند که فرزین، سفیر وقت ایران در آلمان، تحت این عنوان که مندرجات روزنامه "پیکار" توهین به پادشاه ایران است، از مقامات آلمانی خواسته بود که از انتشار این روزنامه جلوگیری نمایند. از سوی دیگر چون بنابه دستور پادشاه کلیه کارشناسان آلمانی که در ایران کار میکردند، برکنار شده و برخی از قرارداد های اقتصادی و مقاطعه کاریهای آلمانی فسخ شده بود، دولت آلمان، با اینکه ناشر روزنامه یکنفر آلمانی (دکتر کارل وینر Dr. K. Wehner) و قانونتقاضای دولت ایران مردود بود، مصلحت خود را در این دیده بود که برای ارضای دولت ایران روزنامه "پیکار" را توقیف نموده، مرتضی علوی را تبعید نماید. ولی کار به این سادگی نگذشت. جرایم دوکراتیک آلمان، بویژه روزنامه "برلین آم مورگن" (Berlin am Morgen) مقالات شدیدی علیه رضاشاه و رژیم ایران منتشر کرده دولت آلمان را متهم به خوش خدمتی نسبت به "دیکتاتور شرق" نموده لغو توقیف "پیکار" و بازگشت علوی را به آلمان خواستار شدند. فرزین یادداشت دیگری به دولت آلمان داده تقاضای تعقیب این روزنامه را نیز نمود. البته کار آسان نبود، زیرا هنوز محاکم و قضات آلمانی استقلال داشتند و از اختیارات قانونی محینی برخوردار بودند، و دولت آلمان بایک جنیش بسیار نیرومند طبقه کارگر دست بگریبان بود. رفقا مرتباً در جریان وقایع قرار میدادند. از این پس نامه هابه امضاء تقی ارانی بود و مرتضی علوی نیز که به وین رفته بود نامه ای بمن نوشت و مرا از جریان تبعید خود مستحضر ساخت. در این نامه بویژه توصیه های موکدی بمن شده بود که تا سرحد امکان اقدامات خود را پنهانی انجام دهم و از هر عملی که بتواند بهانه ای بدست دولت ایران برای اخراج من از فرانسه بدهد، بپرهیزم.

چند ماهی نگذشت که روزنامه "تهضت" (که ناشر و سردبیر مسئول آن یکنفر آلمانی بنام "اریش رینکا" (Erich Rinke) بود، بین دانشجویان توزیع شد. (مارس ۱۹۳۲) در شماره اول این روزنامه خبری تحت عنوان "توهین" به اعلیحضرت شاهنشاهی بمضمون زیر منتشر شده بود:

"بطوریکه جرایم آلمانی خبر میدهند، بالاخره محکمه بدایت برلین برای محاکمه مدبر جریده آلمانی "برلین آم مورگن" و چند نفر دیگر به اسم "توهین" به شاه ایران تصمیم قطعی اتخاذ نموده است و در آتیه نزدیکی محاکمه شروع خواهد گردید. از قرار اطلاع حاصله جریده فوق الذکر و محافل ایرانی مصمم هستند برای ثبوت نظریات خود تمام اسناد و مدارک لازم را به محکمه ارائه بدهند. جرایم آلمانی شروع این محاکمه را با کمال کنججوی تلقی نمی نمایند."

شرح جریان این دادرسی، که در چهارم آوریل ۱۹۳۲ در برلین آغاز شد، مفصل است و از حدود این نوشته خارج میشود. این نکته شایان توجه است که برخلاف انتظار سفارت ایران در برلین دادرسی مدبل به محاکمه رضاشاه و رژیم ایران گردید. رفقای مانه تنها فاکتهای غیر قابل انکاری را اوضاع قرون وسطایی مردم زحمتکش ایران، از استبداد رژیم حکومت مطلق رضاشاه، بازداشت ها، شکنجه ها، اعدامها، بیقانونیها و فساد و تباهی رژیم در برابر دادگاه گسترده، بلکه از شهادت فرخی یزدی مدبر طوفان، که در دوره ششم قانونگذاری نماینده مجلس بود و در روزهای آخر آن دوره نطق مفصلی علیه بیدادگری رژیم نموده و از ایران بنحو اسرار آمیزی گریخته و به آلمان رسیده بود، استفاده شایانی نمودند. شهادت وی، مانند نماینده مجلسی که برای حفظ جان خود مجبور بجلای وطن شده است، تأثیر فراوانی در دادگاه نمود. پس از شور کوتاهی، دادگاه حکم برائت کلیه متهمین را صادر نمود و رئیس دادگاه به خبرنگاران گفت: "بهتر است دستور تبعید مرتضی علوی از پروس نیز لغو گردد."

با وجود کوششهای مقامات دولتی آلمان برای جلوگیری از نشر اخبار این دادرسی، پیروزی "پیکار" و شکست شاه در تمام مطبوعات آلمان منعکس گردید. تیمورتاش (وزیر دربار)، که در اروپا بود و از

نزد يك جریان داد رسی راحت نظارت داشت، پس از صد ورحم دادگاه فوراً به ایران بازگشت. آنچه بیشتر او را برآشفته ساخت، اعلامیه ای بود که هنگام اقامتش در پاریس به زبان فرانسه انتشار یافت و ضمن آن جنایات گذشته و از قبیل آدم کشی هائی که در زمان استانداری خود در گیلان مرتکب شده بود، همگام نزد يك او با امپریالیسم انگلستان، مسئولیت مهم او را ختناق آزاد بیهای دموکراتیک در ایران و همچنین بی عصمتی ها و رسوائیهایش که در سمت وزارت در پاریس بلوی بیار آورده است، برملا شده بود.

چیزی نگذشت از ایران خبر رسید که وزارت دارائی پنجاه و چهار تومان ماهانه مراعطع کرده است (۳۰). سفارت ایران در پاریس نامه ای نوشته به این تصمیم غیرقانونی دولت اعتراض کرده تسو ضیح خواستم. جوابی ازعلا^۱ وزیر مختار ایران رسید که نوشته بود: درباره حقوق خودتان باید به ایران مراجعه کنید و کاری از سفارت ساخته نیست. بعد ها که به ایران رفته و به اسناد پرونده خود در وزارت دارائی مراجعه کردم، معلوم شد که تیمورتاش در بازگشت خود به ایران، شخصاً ستوداده است که حقوق مرا قطع کنند. چون تیمورتاش مرا شخصاً نمیشناخت، مسلم است که سفارت و اداره سرپرستی مرا عمل اساسی اقداماتی معرفی کرده اند که در فرانسه جریان داشت و بویژه مرا نویسنده اعلامیه ای که علیه شخص تیمورتاش منتشر شده بود، گزارش داده اند.

شرح اینکه مدت یکسال با قطع حقوق چگونه در فرانسه زیسته ام، نیازی به نوشتن ندارد. فقط باید بگویم که فشار مالی مرا مجبور ساخت که هنوز رساله د کتاری خود را دفاع نکرده به ایران مراجعت کنم. رفع این نقیصه تحصیلی فقط در سال ۱۹۴۸، هنگام اقامت مجدد در فرانسه میسر گردید.

در جریان آخرین سال دانشجوییم در فرانسه، چند شماره مجله "ستاره" سخن که در وین چاپ میشد، بوسیلهی مرضی علوی بمن رسید و توزیع شد. این مجله دیگر یک نشریه دانشجویی نبود، بلکه بصورت یکی از ارگانهای حزب کمونیست ایران منتشر میشد و جنبه تحلیلی و تئوریک و سیاسی داشت و تقریباً میتوان گفت که نقش کتونی مجله "دنیا" را بعهده گرفته بود. روزنامه "پیکار" پس از توقیف در آلمان، طی سال ۱۳۱۱ چند شماره بصورت پلی کپی در شهر وین چاپ و منتشر شده است، ولی در آن هنگام من دیگر به ایران باز گشته بودم و ارتباط با گروه دانشجویان کمونیست ایرانی مقیم خارج قطع شده بود، زیرا مرضی علوی به اتحا دشواری رفته و د کتاری نیز به ایران مراجعت کرده بود.

این مطلب را نیز ناگفته نگذارم که پس از توقیف "پیکار" يك یاد و شماره نشریه ای پلی کپی شده بنام "بیرق انقلاب ارگان حزب دموکرات جمهوریخواه ایران" برای من فرستاده شد، ولی یکبار قطع گردید و چگونگی انتشار و طبع قطع آن بر من معلوم نیست. نکته دیگر آنکه قرار بود در اواسط سال ۱۹۳۱، کنفرانسی از دانشجویان انقلابی در شهر ژنو (سوئیس) تشکیل شود. تقاضای ویزای مرا پلیس فرانسه رد کرد و ظاهراً کنفرانس هم بععل فنی امکان تشکیل نیافت.

خاطرات ایام دانشجویی من در اروپا به اینجا پایان می یابد. کوشیدم ام عین واقعیت رویداد هارا منعکس سازم، به امید اینکه شاید برخی از آن حوادث بدر کار سیاسی کنونی و آینده بخورد و ضمناً نیز جزئی از تاریخ جنبش دانشجویی ایران طی سالهای بین دو جنگ جهانی روشن گردد.

ایرج اسکندری

(۳) توضیح آنکه مجلس دوم، بیاس خدمات پدرم در انقلاب مشروطه و تحت عنوان اینکه وی بلافاصله پس از خلع محمد علی شاه قاجار از طرف مردم تهران بنمایندگی مجلس انتخاب شده، ولی در نتیجه صد ماف که در رنجبیر با شاه بها و وارد گردیده در گذشته است، مستمری روح من و مادرم برقرار نموده بود. این مستمری، ضمن قانونی که در سال ۱۳۰۴ از مجلس گذشت، بخرج تحصیل تبدیل شده بود.

چگونه ساخاروف خود را رسوا میکند

مدتی است که دستگاہهای تبلیغاتی کشورهای امپریالیستی و دنباله روان آنها در کشورهای نظیر ایران، در باره "ساخاروف" و "سولژنیتسین" و چند نفر دیگر از روشنفکران مرتد و منحط، که گویا آزادی شان در اتحاد شوروی سلب شده است، جار و جنجال برآه انداخته اند. اینها که برای فقدان آزادی در اتحاد شوروی اشک تمساح میریزند، همانهایی هستند که از سیاه ترین دیکتاتوری های کشورهای نظیر اسپانیا، پرتغال، یونان، شیلی، ویتنام جنوبی و ایران دفاع میکنند و بر سلب آزادی و شکنجه و قتل هزاران نفر از شریفترین میهن پرستان آزاده صحنه میگذارند. ضمناً این روشنفکران مرتد و منحط، که گویا آزادی ندارند، چپ و راست با خبرنگاران غربی مصاحبه میکنند و برای مطبوعات غربی مقاله مینویسند، آنهم بر ضد سوسیالیسم و بر ضد سیاست صلحجویانه اتحاد شوروی و در دفاع از سرمایه داری | سالوسی و گستاخی بورژوازی امپریالیستی و امثال ساخاروف، که آب به آسیاب همین بورژوازی میریزند، مرزی نمی شناسد.

در این زمینه گس هال (Gus Hall) دبیر کل حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا، در روزنامه امریکائی "دیلی ورلد" (Daily World) مقاله جالبی نگاشته، که ترجمه آن را از مجله عصر جدید (نسخه آلمانی) شماره ۲۴ اکتبر ۱۹۷۳، به اطلاع خوانندگان گرامی میرسانیم.

پیکار

روزی نمیگذرد که آندره ساخاروف و الکساندر سولژنیتسین در مسکو دهان به دشنام گوئی علیه شوروی نگشایند. اظهارات آنها در جای برجسته ای در مطبوعات ملاحظه میشود. آنها زیر نقاب "آزادی اندیشه" و یا بطور مطلق "آزادی" به کارزار خود ادامه میدهند. در اینجا باید پرسید: "آزادی اندیشه" برای چه و "آزادی" به چه منظور؟ جهان هم اکنون گواه آنست که "آزادی اندیشه" و "آزادی" برای مرتجعین به چه معناست. در شیلی "خونتا" بنام "آزادی" و "دمکراسی" موازین دمکراتیک را لگد کوب کرد و رئیس جمهوری منتخب این کشور را بقتل رساند. "خونتا" احزاب کمونیست، سوسیالیست و سایر احزاب پیشرو و چپ و سندیکاها را منحل اعلام داشت، هزاران تن از مردم شیلی و اتباع بیگانه را بزندان افکند، شکنجه کرد و بخون کشید. "خونتا" انتشارات مترقی را قلع و مهر کرد، کتاب سوزی پرداخت و هر آنچه را که یادآور حکومت آئینده بود، نابود کرد. اینست "آزادی اندیشه" ژنرالها.

بنابراین در باره "آزادی"، "دمکراسی" و "آزادی اندیشه" تنها از دید مشخص میتوان دوری کرد. این واقعیتی است که هم در مورد شیلی صادق است و هم در باره ساخاروف و سولژنیتسین.

مطالعه دقیق نوشته های ساخاروف انسان را غرق در حیرت میسازد. در نظر نخست نمیتوان باور کرد که آدمی عاقل بتواند اینقدر رلاطانات سیاسی بهم ببافد. ساخاروف از دیدگاه "نیویورک تایمز" و "تیمسون سالیزبوری" (Harrison Salisbury) "در رخشان ترین ستاره يك گروه در رخشان" است. در قبال این ستایش های "نیویورک تایمز"، این سخنگوی انحصارگران، رزمندگان علیه سرمایه انحصاری حق آنرا دارند که همچنان پای بند اصول باقی بمانند.

"اصول عقاید ساخاروف در رسال ۱۹۶۸ به کوشش "نیویورک تایمز" به صورت جزوه ای انتشار یافت. ۶۰ صفحه از این جزوه ۱۶۰ صفحه ای بقلم ساخاروف نوشته شده است و بقیه آن بوسیله "یادآوری ها"، "پسگفتار" و "توضیحات" سالیزبوری اختصاص دارد. هنسری کیسینجر (Henry Kissinger) از این جزوه بمانند یکی از مهم ترین اسناد مربوط به "امور کمونیستی" سخن میگوید.

برای آنکه گفتار و کردار کنونی ساخاروف را بهتر درک کنیم، لازم است که آن را در پیوند با تراز اصلی او، که در سال ۱۹۶۸ بیان شده، بررسی کنیم. این کار بویژه برای ما آمریکائی ها شایان توجه است، زیرا ایالات متحده آمریکا تکیه گاه اصلی عقاید ساخاروف در باره جهان سرمایه داری است. برای ما که در این سرزمین زندگی میکنیم و واقعیت این دنیای سرمایه شناسیم، این تصور دست میدهد که ساخاروف از سرزمینی جادویی در یکی از سیاره های دور دست سخن میگوید.

به گمان من ساخاروف در صحنه ایدئولوژی و سیاست بیگانه نیست. جنجال او در باره ضرورت جامعه ایدئالی، که در آن صلح و عشق حکمفرماست، فلسفه باقی های او پیرامون دانش و فن و زنده رهایش در قبال يك فاجعه تهدید آمیز چیزی جز چشم بندی سیاسی و ایدئولوژیک نیست. ساخاروف عنصر پستی است که در برابر طیف کارگر و سوسیالیسم سینه ستبر کرده و داوطلبانه به ستایشگران امپریالیسم پیوسته است. این هوادار ثرآورد پرستی از دور به سرمایه داری مهر میوزد. خواننده شاید خیال کند که در این توصیف مبالغه بکار برده است. برای پاسخ به این سؤال بهتر است به بررسی "اصول عقاید" ساخاروف بپردازیم. به عقیده این پیرو سرمایه داری انحصاری

"وجود میلیونرها در ایالات متحده آمریکا از نظر اقتصادی خطر جدی بشمار میرود، زیرا که شماره آنها اندک است. کل سهم توانگران در مصرف ایالات متحده حتی به ۲۰ درصد نمیرسد"

این چیزی جز حقه بازی سیاسی نیست. ساخاروف باید بداند که مصرف خواربار ثروتمندان بهیچ روی مسئله اصلی سرمایه داری نیست. مسئله اصلی در سرمایه داری آنست که ۵ درصد جمعیت ایالات متحده، اقتصاد این کشور را بدست دارد و از این راه آرزوی پایان ناپذیر خویش را برای کسب سود ارضا میکند. اگر بقول ساخاروف مصرف خواربار بوسیله ثروتمندان واقعا از شوارترین مسائل سرمایه داری بشمار میرفت، راه حل آن بسیار ساده میبود: کافی بود که مصرف روزانه آنها را به ۵۰۰ کالری محدود کرد. روشن است که هدف این گونه چرند باقی هاستنها توجه سرمایه انحصاری است. ولی ساخاروف به این توجهات بسنده نمیکند. داوری های مغشوش او در باره امپریالیسم آمریکا وی را به نتیجه گیری زیرین میکشاند:

"البته مواردی وجود دارد که انقلاب یگانه راه حل است. ولی این راه حل بدر ایالات متحده و کشورهای دیگر سرمایه داری نمیخورد، اگرچه در برنامه احزاب کمونیست این کشورها از جمله از این راه حل سخن میروند."

چه نخوتی ! چه وقاحتی ! خیر، آقای فیزیک دان ! در برنامه احزاب کمونیست فقط "ازجمله" از انقلاب سخن نمیرود. طبقه کارگر و احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری به تاریخ افتخار آمیز پیکار با سرمایه انحصاری، به تاریخ مبارزه بخاطر سوسیالیسم می‌بالند. در این پیکار مردان وزنان، مانند قهرمانان واقعی، جان خود را ایثار میکنند.

در آنچه که مربوط به ادعای ساخاروف در باره "عدم ضرورت انقلاب ضد سرمایه داری در ایالات متحده، ژاپن، آلمان باختری، انگلستان، فرانسه و غیره است، شاید بتوان نادانی او را اینطور توجیه کرد که وقتی کمونیستها، کارگران، دهقانان و روشنفکران به انقلاب تاریخی و افتخار آمیز سوسیالیستی، در کشوری که اکنون اتحاد شوروی نام دارد، دست زدند، وی هنوز دیده به جهان نگشوده بود. اگر این رویداد تاریخی نبود، ساخاروف امروز در یکی از ده کوره های روسیه تزاری به زندگی نیکت بار خود ادامه میداد.

ساخاروف اگر نتقاب خود خواهی خود را لحظه ای بر میداشت، میدید که انقلاب، انقلاب، انقلاب سوسیالیستی تنها سلاح رنجبران و همه خلق برای رهایی از بهره کشی، ستم، نژاد پرستی، جنگ و سودجویی سرمایه داران است. انقلاب تنها راه پیشرفت بشریت است.

سرمایه داری انحصاری راهی بگناه نمیتوان از راه "رفرم" برانداخت. سرمایه داری سد راه پیشرفت بشریت و نابودی آن ضرورتی تاریخی است. تاریخ، "ازجمله" وظیفه پیکار با سرمایه داری را در برابر انقلاب بیون قرار نداده است. این رسالت تاریخ و خواست زندگی است. در اینجا باید پرسید: آیا این تز ساخاروف حکمی ضد انقلابی نیست؟

اکنون بیکی دیگر از "اصول عقاید" ساخاروف نگاه می‌یافتیم:

"تکامل جامعه مدرن، چه در اتحاد شوروی و چه در ایالات متحده، بريك پایه استوار است: بر پایه بخرنج شدن ساختار صنعت و مدیریت، با توجه به اینکه برجسب خصلت اجتماعی جامعه، در هر دو نظام گروه مدیران (Manager) اهمیت خاص می‌یابند"

البته بخرنجی‌ها را انواع مختلف است. معضلاتی وجود دارد که ناشی از سیستم در حال زوال بهره کشی است؛ نظام نو و شکوفانی که هدف تولید در آن بهر روزی همگان است مشکلات خود را دارد. سیستمی که منشاء استثمار، چپاول، ستم، جنگ و فقر است، برای آنکه ثروتمندان ثروتمندتر و فقرا فقیرتر شوند، باید نوع مشکل روبرو است و سیستمی که در راه چیرگی بروا پس ماندگی مورت سرمایه داری و بنای صنعت بر پایه مالکیت همگانی و تولید اجتماعی گام گذارده است با مشکلی از نوع دیگر. ساختار و بیپوده میکوشد تا مهمترین تضاد های طبقاتی میان این دو نظام را برده پوشی کند. وی استدلالات نیرنگ آمیز خود را چنین ادامه میدهد:

"بنابراین باید معترف باشیم که از دیدگاه توزیع و مصرف، اختلاف کیفی میان ساختار اجتماعی این دو کشور وجود ندارد."

البته اگر قرار باشد که واقعیت رانان دیده انکاریم، چنین اعترافات بیجاست. لیکن چنانچه زندگی واقعی را در نظر داشته باشیم، تره های ساخاروف چرند یاتی بیش نخواهد بود.

"خصلت اجتماعی" گروه های گوناگون جامعه را منافع طبقاتی و سیستم اقتصادی - اجتماعی فرمانروا تعیین میکند. در جامعه سرمایه داری "مدیران" راهد فی جز افزایش سود شرکت های سرمایه - داری نیست. این گروه عنصری از ساختار بهره کشی و هدف آن استثمار اکثریت بسود اقلیت است.

کوشش برای جد کردن این گروه از طبقه سرمایه دار و سیستم بهره کشی، صادق و ساده شاید یاست. "خصلت اجتماعی" مسئولان اداره صنعت و اقتصاد در جامعه سوسیالیستی واقعیت این جامعه را باز می‌تابد. آنها عناصر سیستم تولید کالا و خدمات بسود همگان را تشکیل می‌دهند. در سوسیالیسم انسان‌ها بخشی از "ساختار" سوسیالیستی هستند. این اصل در زمینه "توزیع و مصرف" نیز صدق می‌کند. در جامعه سرمایه داری پیوند میان توزیع و مصرف از یکسو و ساختار طبقاتی سرمایه داری و سیستم بهره کشی از سوی دیگر گسست ناپذیر است. مصرف بلا بهره کشی طبقاتی و سود بنگاه های سرمایه داری بستگی دارد و بخشی از سیستم بهره کشی بشمار میرود. انحصارگران بر تولید، توزیع و مصرف نظارت می‌کنند. برای نمونه میتوان افزایش قیمت ها را در حال حاضر یاد آورد. بنگاه های سرمایه داری از کمبود واقعی وساختگی کالاها برای افزایش قیمتها و تشدید استثمار کارگران سوء استفاده میکنند. در شرایط تورم پول ظاهر ا کارگران پول بیشتری در اختیار دارند، ولی در واقع درآمد آنها کفاف تسامین خوار و بار، پوشاک و مسکن مورد نیاز را نمیدهد.

تولید، توزیع و مصرف در جامعه سرمایه داری طوری تنظیم میشود که به سود افزایشی بنگاه های سرمایه داری کمک میکند. همین پدیده ها در جامعه سوسیالیستی طوری تنظیم میشود که به تولید هر چه بیشتر و بهتر برای مصرف همگان می‌انجامد. بدینسان، میان تولید، توزیع و مصرف در د و نظام گوناگون، اختلاف اصولی و کیفی وجود دارد. هدف ساختار و از این نیز بزرگ هدف دفاع از سرمایه داری و حمله به سوسیالیسم است.

اکنون به تحلیل یکی دیگر از "اصول عقاید" ساختار و بهره داریم. وی پیرامون تبعیض نژادی در مورد آمریکائی های سیاه پوست میگوید:

"تبلیغات مایوسه از نابرابری ژرف در ایالات متحده و دادگستری و احترام به منافع کارگران در اتحاد شوروی دم میزند. بدون آنکه بخواهم به فقر و بیعدالتی کم بها بدهم، باید یاد آور شد که این مسئله بهیچ روی ریشه طبقاتی ندارد. این مشکلی نژادی است که از نژاد پرستی و خود خواهی کارگران سفید پوست سرچشمه میگیرد و گروه فرمانروا (توجه کنید که وی عبارت طبقه فرمانروا را بارکرامت میبرد!) در ایالات متحده به حل این مسئله علاقتند است."

ساختار و می‌افزاید:

"به گمان من به مصلحت کشورهای سوسیالیستی است که به گروه فرمانروا در ایالات متحده امکان دهد که، بدون انفجاری کردن وضع، بحل معضل سیاهان بهره ازند."

سقف ساختار و به طبقه فرمانروای ایالات متحده اصالت و تازگی ندارد. ولی وقتی این مطالب چاپ میشود، حساس میگردد.

روزگاری بوده خیلی ها، از جمله در ایالات متحده، می‌گفتند: "خدا کند که طبقه فرمانروای آلمان مسئله یهودی ها را حل کند" اکنون نیز می‌شنویم: "چه خوب بود اگر برتقال به مسئله آنگولا و دیگر مستعمرات پایان می‌بخشید" و "چه خوب بود اگر انگلیسی ها به مسئله ایرلند خاتمه میدادند". بعقیده ساختار و، مقامات دولتی در صورت اقدام علیه نژاد پرستی "فعالیت احزاب افراطی چپ و راست را تشویق خواهند کرد". چنین اظهاراتی بوی نژاد پرستی آشکارا میدهد و دفاع گستاخانه و ننگین از تبعیض نژادی است.

درست است که نژاد پرستی، سفید پوستان و کارگران سفید پوست را تحت تاثیر قرار میدهد،

لیکن آنها این پدیده را بوجود نیاورده اند . نژاد پرستی یکی از جدی ترین مسائل ایالات متحده و سدی در راه یگانگی طبقه کارگر و تحکیم جنبش ضد انحصارهاست .

در ایالات متحده جنبش و پیکار علیه نژاد پرستی وجود دارد . ولی طبقه فرمانروا این جنبش را رهبری نمیکند . برعکس ، وظیفه جنبش نامبرده ، نبرد با این طبقه است .

ساخاروف این واقعیت را برده پوشی میکند که نژاد پرستی درست در سرمایه داری انحصاری مورد حمایت اوست که ریشه میگردد . تصور سیستم بهره کشی سرمایه داری بدون عنصر نژاد پرستی امکان ناپذیر است . نژاد پرستی با سیستم بهره کشی سرمایه داری جوش خورده است . ادعای آنکه " گروه فرمانروا در ایالات متحده به حل این مسئله علاقمند است " دروغی شاخدار است . در تاریخ دو سیست ساله ایالات متحده کوچکترین برهانی برای ن دعوی ابلهانه دیده نمیشود . آیا هیچگاه برده داران به آزادی بردگان " علاقمند " بوده اند ؟

ساخاروف در پایان این تز جنایتکارانه خود میگوید که مسئولیت " انفجار " وضع بحمده مخا لفین نژاد پرستی است . طبقه فرمانروا در جریان تاریخ همواره از اینگونه استدلالات ریاکارانه بکار برده است . بحقیقه نمایندگان این طبقه ، ستم دیدگان با رستاخیز علیه یوغ ستمکاران به فلاکت خویش می افزایند . نتیجه منطقی این ادعا آنست که ستم دیدگان باید در برابر تبعیض نژادی بردباری نشان دهند ، باگرسنگی بسازند ، در خاموشی رنج ببرند ، به هرگونه خفت و خواری تن در دهند و تازه سیاستزار هم باشند ، چون در غیر اینصورت " وضع انفجاری " پدید خواهد شد .

این تز و همه جوانب نفرت انگیز آن فقط سرمایه انحصاری را توجیه میکند . خاموشی در برابر شر ، از جمله شر نژاد پرستی ، بمعنای تائید این شر است . ساخاروف از پر خاش مردم جهان علیه نژاد پرستی ، این هزارد سرمایه داری ، ناخشنودی نشان میدهد . وی از پیکار قاطع اتحاد شوروی با نژاد پرستی دلخور است .

آری ، در مراحل گوناگون تاریخ ایالات متحده " نابرابری ژرف " بچشم میخورد . تاریخ دو سیست ساله ایالات متحده ، تاریخ ددمنشانه ترین بیداد نژادی علیه آمریکائیان سیاه پوست است . در ایالات متحده آمریکا میلیونها مکزیکی ، پورتوریکایی ، سرخ پوست و آسیائی تبعه آمریکا از ستم نژادی رنج میبرند . سرچشمه این " نابرابری ژرف " راد بهره کشی طبقاتی باید جست .

این " نابرابری ژرف " بدان انجامیده است که از یک سو ۹۰ درصد مردم از درآمد کافی بهره مند نمیشوند و از سوی دیگر ۵ درصد از سکنه ایالات متحده سودهای افسانه آمیز می برند .

این گفته که " گروه فرمانروا به حل این مسئله علاقمند است " بمانند این ادعاست که گورگ خاوهان بقای گوسفند هاست . تنها هدف انحصارگران سود افزائی است . آنها هیچگاه او طلبانه از سیستم بهره کشی طبقاتی واستثمار و ستم نژادی دست بر نخواهند داشت .

ساخاروف وقتی میگوید : " باید صریحاً تاکید کرد که این مسئله ، مسئله ای طبقاتی نیست " آشکارا برخورد نژاد پرستانه دارد . دعوی نامبرده به این معناست که طبقه کارگر نباید به این معضل اعتنا کند . ساخاروف در رساله خود از طبقه نیکخواه ، سخی و باحسن نیت سرمایه داران سفید پوست سخن میگوید که در حد امکان " به حل این مسئله علاقمند است " . وی حتی یکبار از نبرد دلاورانه ستم دیدگان ، از تحکیم وحدت سیاه پوستان و سفید پوستان و از جنبش و پیکار طبقه کارگر یاد نمیکند . ساخاروف تنها به طبقه فرمانروای نژاد پرست می اندیشد .

آری ، آقای ساخاروف ، سوسیالیسم " برابری نظام داد پرورانه ای است که خواست های

کارگران را پاسخ میگوید " سوسیالیسم ، یعنی قدرت طبقه کارگر . سوسیالیسم از طبقات بهره ده و

ملت های ستم کش بری است . این واقعیت انکارناپذیری است . حتی شما نمیتوانید انکار کنید که اتحاد شوروی نژاد پرستی موثر تزاریسیم و فئودالیسم - این سیستم مورد ستایش دوست ارجفندتسان ، سولژنیتسین - راریشه کن کرده است . حتی شما نمیتوانید این حقیقت رابوشانید که اتحاد شوروی برای نخستین بار درجهان ، ایدئولوژی پلید آنتی سمیتسیم - این ارشیه شوم تزاریسیم - را غیر قانونی اعلام داشت . حتی شما نمی توانید منکر این واقعیت باشید که اتحاد جماهیر شوروی ، فد راسیون کثیرالمله ای است که سوسیالیسم راد رشرائط صلح و برابری بی میریزد .

این "نیویورک تایمز" و سالیز بوری است که بذ راقترامی یاشند . این شما هستید که مرتکب جنایت شده اید . این نود صفحه د روغ و تهمت از همان گندابی برمی خیزد که بیش از يك سده است برای آلوده ساختن سوسیالیسم و طبقه کارگر بکار میرود . و این گنداب " اصول عقاید ساخاروف " نام گرفته است . سخافت " اصول عقاید " ساخاروف مرزی نمی شناسد . مثالوی میگوید :

" غرور ملی به استعمار ، ناسیونالیسم و نژاد پرستی می انجامد " .
ولی امروزه بیشتر پژوهش گران جدی د ر سراسر جهان میدانند که استعمار و پیرایش ایدئولوژی آن ، نژاد پرستی ، فرآورده سود جوئی انحصار گران است .
غرور و خود خواهی ایجاد کننده امپریالیسم نیست . امپریالیسم ره آورد منطقی و گزیرناپذیرتکوین سرمایه داری است . ساخاروف این حقیقت رانپهار میدارد .

امپریالیسم آمریکا و نیروهای مسلح آن بدون هیچ دلیلی به کوبا ، جمهوری دومینیک و کشورها د یگرمی تازند . ارتش ایالات متحده آمریکا همه جامستقر است . ایالات متحده بیش از هزار پایگاه نظامی د ر کشورهای ییکانه دارد . انحصارهای آمریکائی از استعمار نژاد پرستانه و د دشمنانه پرتقال در آفریقا پشتیبانی میکنند . رژیم های نژاد پرست د ر جمهوری آفریقای جنوبی ، آنگولا و زیمبابوه مورد پشتیبانی بانکهای آمریکائی هستند . بنابراین لال ساخاروف انگیزه همه این جنایات راباید در " غرور و خود خواهی " جست .

ساخاروف د رساله خود تقصیر همه چیز رابگردن " غرور و خود خواهی " سرمایه انحصاری اندازد . لیکن " غرور و خود خواهی " امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و هرامپریالیسم د یگری د رسود افزائی ، قدرت جوئی ، آزمندی ، استعمار و بهره کشی نمایان میشود .

ساخاروف جنبش ضد امپریالیستی و نهضت جهانی کمونیستی رابخاطر وحدت د ر پیکار علیه این " باصطلاح خطر امپریالیستی " د ر آفریقا ، آمریکای لاتن و خاورمیانه سرزنش میکند . لکن ایــــن " باصطلاح خطر امپریالیستی " ببهای جان میلیونها تن د ر هند و چین ، آفریقا و خاورمیانه تمام شده است .

این " باصطلاح خطر امپریالیستی " برای میلیونها اسیر امپریالیسم ، مسئله مرگ و زندگی است . این خطر صد هامیلیون انسان را ، نسل به نسل ، به گرسنگی سپرده است . ساخاروف بجای آنکه مجرم رامحکوم کند ، به قربانی اتهام میزند . این " باصطلاح " رساله ساخاروف نه " باصطلاح " ، بلکه برآستی گناهی نابخشودنی است .

بقیه د ر شماره آینده

ترجمه از : پرتو

در باره

نقش گمراه کننده و مخرب «بنگاه مزدک»

زمان آن فرارسیده است که نقش گمراه کننده و مخرب "بنگاه مزدک" افشا گردد. چرا؟ حزب توده ایران بهمان ترتیب که مبارزه ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری راد را نحصلاً خود نمیداند، نشر آثار مترقی رانیز در انحصار خویش نگرفته است. برعکس، بویژه در شرایط ترور و اختناق کنونی، که امکانات نیروهای مترقی برای نشر آثار مترقی محدود است، هرگونه کوششی در این زمینه فقط میتواند باخشنودی تلقی گردد. بهمین جهت وقتی "بنگاه مزدک" تشکیل خود را برای نشر آثار پیشتاز ادبی، تاریخی، هنری و اجتماعی "در اروپا اعلام داشت و در فهرست انتشارات آن آثاری از کلاسیکهای مارکسیسم و برخی نویسندگان مترقی مشاهده شد، ما بنویه خود این اقدام را گام مثبتی تلقی کردیم.

شایان ذکر است که ما از سابقه فعالیت ضد کمونیستی گرداننده اصلی "بنگاه مزدک" که در روش ضد تودهای و ضد شوروی وی منعکس میشد، آگاه بودیم. ولی حزب مانه با پیشداوری قضاوت میکند و نه انتقامجو است. برعکس، حزب ما اگر مشاهده کند که کسانی صادقانه برای اصلاح اشتباهات و انحرافات سیاسی خود میکوشند، آماده است که گذشته را فراموش کند و حزب ما حتی آماده است که به این گونه افراد برای پیش گرفتن مشی اصولی و صحیح کمک نماید. ولی متأسفانه، طی چهار سالگی که از تشکیل "بنگاه مزدک" میگذرد، این امید ما برآورده نشد. برعکس، معلوم شد که انتشار برخی از آثار کلاسیکهای مارکسیسم فقط پوششی برای انتشار آثار دیگری است که آشکارا همان سیاست ضد کمونیستی، همان روش ضد توده ای و ضد شوروی شناخته شده گرداننده اصلی "بنگاه مزدک" را منعکس میسازند. نمونه بیاوریم:

در رزمه "آثار پیشتاز" منتشره از طرف "بنگاه مزدک" از جمله "افسانه خلقهای ایران" رامی بینیم که سراپا تحریف تئوری لنین در باره مسئله ملی و انباشته از اعتراضات ضد توده ای و ضد شوروی است. در این باصطلاح اثر مترقی، باگستاخی وجود خلقهای گوناگون در ایران و حق تعیین سرنوشت برای این خلقها نفی شده، آنهم باسو استفاده از نام لنین!

یکی دیگر از این "آثار پیشتاز" سلسله کتبی است که تحت عنوان "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران" منتشر میشود. در این سلسله از کتب، که با توجیه عوامفریبانه "پاسخ به ندای رزمندگان مارکسیست داخل کشور" و جواب به نیازی که "سالها در میان ایرانیان مقیم خارج محسوس بوده" و آگاه کردن "مبارزین جوان نسل پس از بیست و هشتم مراد" و "تدقیق راه مبارزه برای رهائی و سوسیالیسم در ایران" انتشار می یابد، نه فقط کوچکترین اسلوب علمی لنینیستی (آنطور که تنظیم کننده مدعی است) رعایت نشده، بلکه بررسی آنها نشان میدهد که هدف از انتشار این کتب بی اعتبار کردن جنبش کارگری و کمونیستی ایران و بویژه حزب توده ایران است. اسناد جمع آوری شده آگاهانه طوری تنظیم شده است که چهره حزب توده ایران را دگرگون کند. خود پیشگفتار

تنظیم کننده در جلد دوم ، که مدعی است با انتشار " این در سنامه تاریخ " می خواهد به اصطلاح خود با حزب توده ایران " از نظر فکری تصفیه حساب " کند ، بهترین سند و آشکارترین اعتراف برای این واقعیت است :

"بنگاه مزدک" حتی انتشار برخی از آثار دکتر ارانی ، رهبر فقید زحمتکشان ایران را ، وسیله حمله و افترا به حزب توده ایران قرار داده است .

در برخورد با این واقعیت نخستین و مهمترین سوالی که پیش میاید اینست :
آیامیتوان مدعی انتشار آثار مرفقی بود و بعد نشریاتی علیه اتحاد شوروی ، نخستین و بزرگترین کشور سوسیالیستی جهان ، نیرومندترین و مطمئنترین تکیه گاه جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقها - از جمله خلقهای ایران - و بزرگترین مدافع صلح ، عدالت و ترقی انتشار داد ؟

آیامیتوان مدعی انتشار آثار مرفقی بود و بعد نشریاتی علیه حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگر ایران ، حزبی که پرچمدار مبارزه برضد امپریالیسم و ارتجاع در میهن ما بوده و بزرگترین جنبش توده ای را در تاریخ معاصر ایران بوجود آورده است ، انتشار داد ؟

آیامیتوان مدعی انتشار آثار مرفقی بود و بعد در این نشریات به تحریف مارکسیسم لنینیسم دست زد ؟

سؤال دیگری که پیش میاید اینست :

آیاد رزمانی که رژیم شاه تمام آتش مبارزه سیاسی وایدئولوژیک خود را بر روی حزب توده ایران متمرکز کرده است و در این مبارزه از تحریف مارکسیسم - لنینیسم - جهان بینی حزب توده ایران - گرفته تا آلوده کردن تاریخ مبارزات حزب توده ایران ، هرتلاشی را بکار میبرد تا حزب توده ایران را بی اعتبار کند ، این آثار ضد توده ای " بنگاه مزدک " جز آنست که آب به آسیاب رژیم میریزد و به تبلیغات ضد توده ای و ضد کمونیستی رژیم کمک میکند ؟ آیا اینست " پاسخ به ندای رزمندگان مارکسیست داخل کشور " ؟ آیا اینست " راه مبارزه برای رهائی و سوسیالیسم در ایران " ؟

مارکسیسم - لنینیسم بعامی آموزد که ملاک صحت تئوری عمل است . صداقت گفتار افراد و سازمانها راهم از عمل آنها می سنجند . لذا اینکه گردانندگان " بنگاه مزدک " از مارکسیسم - لنینیسم ، از سوسیالیسم و کمونیسم سخن میگویند و برخی از آثار مارکسیستی را منتشر میکنند ، هنوز برای اثبات آنکه آنها واقعا به این تنها جهان بینی علمی و انقلابی باور دارند و در راه سوسیالیسم و کمونیسم صادقانه مبارزه میکنند و بدین منظور " آثار پیشتاز " منتشر میسازند ، کافی نیست .

باید دانست که امپریالیسم و ارتجاع ، که بیش از پیش نقابشان در برابر خلقها برداشته میشود ، برای حفظ این نقاب بوسائل گوناگونی متشبث میشوند . در دوران ما " آنتی کمونیسم " مهمترین سلاح ایدئولوژیک امپریالیسم است . ولی حتی این سلاح نیز در برابر جاذبه روز افزون مارکسیسم - لنینیسم رنگ زده میشود . بهمین جهت امپریالیسم و ارتجاع مدتی است که از " جب " به مارکسیسم - لنینیسم و جنبش کمونیستی جهانی می تازند . آنها حتی ابادانند که زیر نام " مارکسیسم - لنینیسم " و " کمونیسم " سیاست ضد کمونیستی خود را از پیش ببرند ؛ فقط شرطش آنست که اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب مارکسیست - لنینیست مورد حمله و افترا قرار گیرند ؛ شرطش آنست که برای بی اعتبار کردن اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب مارکسیست - لنینیست از هیچگونه تلاشی خودداری نشود . زیرا اگر برخی هاندانند ولی امپریالیسم و ارتجاع بخوبی میدانند که نیروی واقعی واصل مدافع

مارکسیسم - لنینیسم ، نیروی مادی و زنده مدافع سوسیالیسم و کمونیسم در درجه اول اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب مارکسیست - لنینیست اند . و اگر آنها در بی اعتبار کردن و نابودی و یا تضعیف این نیروها موفق شوند لطمه جبران ناپذیر به پیشرفت جنبش کمونیستی میزنند *

امپریالیسم و ارتجاع از لفظ مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم و کمونیسم نیست که میترسند . آنها از واقعیت این جهان بینی و این جنبش است که وحشت مرگ دارند *

بر این اساس اگر کسی پوشش مارکسیستی - لنینیستی و کمونیستی " آثار پیشتاز " بنگاه مزدک را کنار بزند و بادقت مشی بنگاه مزدک را منتشر این " آثار پیشتاز " بررسی کند ، فقط به این نتیجه میرسد که گردانندگان " بنگاه مزدک " این پوشش را فقط وسیله ای برای پیشبرد سیاست ضد کمونیستی و روش ضد توده ای و ضد شوروی خود قرار داده اند و روشن است که چنین روشی نه فقط کوچکترین پیوندی با ترقی و ترقیخواهی ندارد ، بلکه گمراه کننده و مخرب است ، عمیقاً ارتجاعی و ضد انقلابی است *

ما وظیفه خود میدانیم که نخست به همه علاقمندان آثار مارکسیستی - لنینیستی و جنبش کارگری و کمونیستی هشدار دهیم که از دامی که بصورت " بنگاه مزدک " در برابر آنها گسترده شده است ، برحذر باشند *

ما وظیفه خود میدانیم که حتی به گردانندگان " بنگاه مزدک " نیز هشدار دهیم که راهی را که در پیش گرفته اند ، عملاً خدمت به سیاست ضد کمونیستی ، به سیاست ضد توده ای و ضد شوروی ، یعنی عملاً خدمت به امپریالیسم و ارتجاع است . اینکه این سیاست در حبه پوششی انجام گیرد و اینکه آنها زمل خود آگاه باشند یا نباشند ، تغییری در این عمل ، در این واقعیت نمیدهد *

این نکته آخرین راهم بگوئیم که نیروی حیاتی مارکسیسم - لنینیسم ، قدرت جامعه کشورهای سوسیالیستی ، و در مرکز آن اتحاد شوروی ، و نفوذ احزاب مارکسیست - لنینیست - از جمله حزب توده ایران - ریشه دارتر و روزافزون تر از آنست که حتی امپریالیسم و ارتجاع - با همه نیروی که هنوز دارند و با همه تلاشی که کرده اند میکنند - بتوانند در برابر مارش پیروزمند جنبش جهانی کمونیستی سد ایجاد کنند . الهام دهندگان و اجراکنندگان سیاست ضد کمونیستی ، با تمام نقش گمراه کننده و مخربی که دارند ، سرانجام محکوم به شکست اند *

خو بست گردانندگان " بنگاه مزدک " به سرنوشتی که در انتظار آنهاست نیز بیندیشند *

پیکار



* در باره اثرمارکس *

«فقر فلسفه»

کتاب «فقر فلسفه» اثر کارل مارکس پاسخی است به کتاب پرود ن موسوم به «فلسفه فقر». در این کتاب مبانی اقتصاد جامعه سرمایه داری مورد تحلیل علمی قرار گرفته است و مهمترین اصول جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیک بیان و تشریح شده است. لنین «فقر فلسفه» و «مانیفست» را آثار «مارکسیسم نضج یافته» می نامد. (لنین - کلیات بزبان روسی - ج ۱۵ - ص ۳۲۳)

در پاییز سال ۱۸۴۶ پرود ن در پاریس کتابی منتشر ساخت تحت عنوان «سیستم تضاد های اقتصادی یا فلسفه فقر». کتاب جوابیه مارکس در آغاز ژوئیه ۱۸۴۷ بزبان فرانسه نشر یافت. این کتاب در دوران زندگی مارکس دو باره تجدید طبع نشد. در سال ۱۸۸۰ مارکس متذکر شد که در «فقر فلسفه» اندیشه های اقتصادی وی که بعد هادر «سرمایه» بسط یافته بشکل نطفه ای وجود دارد، لذا این کتاب را میتوان نوعی مدخل بر سرمایه شمرد. در سال ۱۸۸۵ پس از مرگ مارکس ترجمه آلمانی کتاب با مقدمه انگلس برای اولین بار نشر یافت. مارکس در دوران حیات خود به آنکوف دانشمند روس نامه ای نوشت که در آن انتقادات فلسفی و اقتصادی خود را به پرود ن خلاصه کرده است. این نامه مهم مارکس نیز معمولاً بضمیمه کتاب «فقر فلسفه» نشر می یابد.

پرود ن در کتاب خود «فلسفه فقر» پندارهای میان تهی خورده بورژوائی را در باره تحول و اصلاح جامعه باعوام فریبی فراوانی عرضه داشته بود. این کتاب در جنبش کارگری آلمان شهرتی فراوان یافته و خطر آن در میان بود که احکام و نتیجه گیریهای نادرست آن جنبش انقلابی را بگمراه بکشاند؛ لذا مارکس وظیفه خویش دانست که با این کتاب مقابله کند و نادرستی محتوی آنرا ضمن یک محاجه علمی شدید و صریح برملا سازد. نقشه های خیال پردازانه و توتویستی پرود ن د اثر بود به رفورم جامعه سرمایه - داری بدون تغییر بنیاد آن. مارکس در مقابل این نقشه های خیال پردازانه، راه تحول انقلابی جامعه را بر بنیاد تحلیل اقتصادی سرمایه داری بدست میدهد.

کتاب «فقر فلسفه» مرکب است از دو فصل.

مارکس فصل اول را به نحوی طنزآمیز «کشف علمی» نام نهاده است. سرپای این فصل به انتقاد از نظریات اقتصادی پرود ن اختصاص دارد.

مارکس بر پایه درک عمیق پیوند سرشتی بین کالا و پول، تئوری «پول کارگری» پرود ن را افشا

نمود وی معنی بودن نقشه ایجاد "بانکهای خلق" را، که وی وسیله اساسی تحول جامعه بورژوازی می دانست، ثابت کرد و نشان داد که این قبیل نقشه ها، که تولید کالائی سرمایه داری را دست نخورد باقی می گذارد، خیال پردازانه است، زیرا در این نقشه ها این نکته مهم فراموش میشود که "تولید" نسبت به صرفه "گردش کالا" نقش تعیین کننده دارد.

کارل مارکس در این فصل تنها به بیان دقیق و منظم تئوری ارزش (که آدم اسمیت و دیوید ریکاردو پایه گزاران آن هستند) بسنده نمی کند. مارکس برخلاف اسمیت و ریکاردو، که جامعه سرمایه داری را یک "جامعه طبیعی" و یک "نظام ابدی" تلقی میکردند، این جامعه را یک نظام مشخص تاریخی، که گذرا و سپری است، می شمرد.

شایان ذکر است که مارکس در کتاب "فقر فلسفه" هنوز از ارزش "کار" سخن می گوید نه از ارزش "نیروی کار" (چنانکه مارکس آنرا در آثار بعدی اقتصادی خویش تشریح مینماید)، ولی حتی در این کتاب در مقوله "کار - کالا"، عناصر مهم تئوری آتی ارزش اضافی گنجانده شده است.

فصل دوم کتاب فقر فلسفه "مقایسه اقتصاد سیاسی" نام دارد. در این فصل مارکس روش التقاطی پرودن را از جهت فلسفی بر ملا میسازد. توضیح آنکه پرودن در اثر خود کوشید تا علم اقتصاد را بقبول خودش بشیوه دیالکتیکی بیان دارد. مارکس نشان میدهد که پرودن نه تنها نتوانسته است، دیالکتیک را بر علم اقتصاد تطبیق دهد، بلکه وضع این علم را مختل تر کرده، زیرا فلسفه ایده ایستی را که نسبت به آن کاملاً بیگانه است، وارد این علم ساخته و بدین ترتیب علم اقتصاد را بچونیه مقایسه ای که نسبت به آن کاملاً بیگانه بوده و بجای سیستم یگانه مقولات بهم پیوسته اقتصادی، که قادر باشند ساخت درونی نظام بورژوازی را منعکس نمایند، یک سلسله مقولات عجیبی برشمرده که بر حسب کیفیت مقوله مورد تحلیل، "فازها" یا "ادوار" دهگانه ای بوجود می آورند. مارکس برای ناکامی پرودن دو دلیل می آورد:

اول آنکه در فلسفه به جهان بینی ایده ایستی اعتقاد دارد؛

دوم آنکه تنها شکل خارجی و صورتی دیالکتیک هگل را میگیرد، یعنی زبان هگل را اقتباس می کند و اصلاً و ابداً ماهیت دیالکتیک را نمی فهمد. مثلاً پرودن تضاد را یک امر غیر طبیعی می شمرد و سعی در رفع آن دارد و لذا فرمول "آشتی تضادها" و "خنثی کردن تضادها" را اختراع می کند. مارکس در این باره می گوید: "وجود طرفین متضاد، مبارزه آنها، در آمیختگی آنها در یک مقوله نو، ماهیت جنبش دیالکتیکی را تشکیل میدهد. کسی که این وظیفه را بر عهده میگیرد که طرف بد تضاد را مرتفع سازد، یا همین عمل به جنبش دیالکتیکی خاتمه میدهد." (کلیات بروسی، ج ۶ - ص ۱۳۶)

مارکس شیوه تفکر پرودن را از لحاظ ماتریالیست دیالکتیک مورد انتقاد قرار داد و بیهودگی عملی "اسلوب مطلق" هگل را ثابت کرد. اسلوب دیالکتیک بشکلی که در نزد هگل آمده است، نمی تواند در علم اقتصاد بکار رود، زیرا در این دیالکتیک تاریخ واقعی ماده در آستانه تاریخ تکامل "عقل محض" قربانی میشود. زیرا هگل تکامل را عبارت میداند از یک سیر نزولی از ایده مطلق به ماده و سپس یک سیر صعودی از ماده به ایده مطلق. تمام مراحل دیالکتیک تکامل در این گرده انتزاعی و عرفانی گنجانده شده است و حال آنکه اصل عبارت است از رد دیالکتیک تکامل ماده در حالات و کیفیتهای مختلف آن اعم از نازیمتند و زیستمند. در نظر هگل تکامل جامعه عبارت است از نوعی تناوب و توالی اندیشه ها، ایده ها. مارکس می نویسد: "هگل می پندارد که جهان را بوسیله بیان جنبش فکر برپا میدارد و حال آنکه در واقع تنها کاری که انجام میدهد عبارت از آنست که موافق اسلوب مطلق خود، افکاری را که در دماغ همه انسانهاست، بشکل سیستماتیک صف بندی و جابجایی کند." (همانجا - ص ۱۳۳)

مارکس دیالکتیک ایده ایستی را مورد انتقاد اصولی قرار میدهد و جهات مختلف دیالکتیک ماتریالیستی خود را تشریح مینماید و بویژه آن مسائلی را که پایه های اسلوبی بررسی مقولات اقتصادی

است ، عرضه میدارد ، مانند مسئله سیرازمقولات و احکام مجرد بسوی مقولات و احکام مشخص و درک رابطه بین اسلوب تحلیل تاریخی و اسلوب تحلیل منطقی ، که از اها هم مسائل منطقی و اسلوب د یالک تیک مارکسیستی است و پایه اسلوبی کتاب " سرمایه " مارکس است .

در کتاب " فقر فلسفه " مسائل مربوط به ماتریالیسم تاریخی د قیق تراز " خانواده مقدس " است ، بدین معنی که اصطلاحات این علم شکل مصرح تری بخود گرفته است و قانون تطابق ضرور بین مناسبات تولید و خصلت نیروهای مولده بیان گردیده و فرماسیون سرمایه داری و آن تضاد هائی که مبارزه بین آنها منجر به ظهور نظام سوسیالیستی میشود ، کاملتر تحلیل شده است .

مارکس در این کتاب اهمیت مبارزه طبقاتی پرتار یا روشن میسازد و تاکید میکند که رسالت طبقه کارگر ازمیان بردن همه انواع بهره کشی و ساختن جامعه بی طبقات است . مارکس می نویسد : " تنها دراین نظام ، هنگامیکه دیگر طبقات و تناقضات طبقاتی نیست ، تحولات اجتماعی دیکر بصورت انقلابات سیاسی درنخواهند آمد " (همانجا ، ص ۱۸۵)

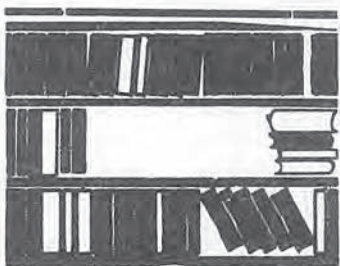


اثر د هیانه مارکس با آنکه در نیمه اول قرن گذشته نشر یافته ، کماکان از بسیاری جهات اهمیت و فعلیت خود را حفظ کرده است . مثلا انتقاد مارکس از پرودن ، که می خواست با حفظ نظام کالائی بورژوازی از طریق رفورمها ، نظام کارگری و خلقی ایجاد کند ، کمالا به تئوری " اقتصاد اجتماعی بازار " (Soziale Marktwirtschaft) سوسیال د مکرسی وارد است ، که بدون دست زدن به بهره کشی سرمایه داری دعوی دارد که می خواهد جامعه رفاه عمومی را بوجود آورد .

یا مثلا انتقاد مارکس از نظریات اسمیت و ریکارد و د اثر به " نظام طبیعی " بودن سرمایه داری و ابدی بودن مالکیت خصوصی ، امروز نیز برای افشا نظریات نظیر اقتصاد دانان سرمایه داری امریکا که ابدیت مالکیت خصوصی سرمایه داری را بالاتر د میدهند ، مصاب و صادقی است .

کتاب " فقر فلسفه " نه تنها ارزش واقعی ارثیه فلسفی هگل را روشن می کند ، نه تنها معنای د یالک تیک را (نه بامحتوی ایده ایستی هگلی و نه بامحتوی التقاطی پرودنی آن ، بلکه بامحتوی ماتریالیستی و علمی آن) روشن میسازد ، بلکه نمونه های مشخصی از شیوه کار برد منطقی د یالک تیک برای تحلیل پدیده های بخرنج اجتماعی بدست میدهد و از این جهت ، چنانکه یاد آور شدیم ، بتمام معنی تدارک منطقی کار بزرگ و بخرنجی است که مارکس بعد هادر " سرمایه " بسر انجام میرساند .

پس از " ایده تولوزی آلمانی " و " خانواده مقدس " ، جهان بینی علمی و انقلابی مارکس و انگلس ، در این کتاب گام بزرگی به پیش بر میدارد .



از زندگی

دانشجویان جهان

دانشجویان یونان علیه فاشیسم مبارزه میکنند

یونان در حال حاضر در مرحله گذار از یک کشور کشاورزی بیک کشور صنعتی است. بعلاوه از شش سال پیش یونان دارای یک رژیم فاشیستی است که ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک را از بین برده است. تمام مردم و از جمله دانشجویان از این وضعیت میزند. از اینجاست که مسئله شرکت دانشجویان در اداره امور و تهیه برنامه مدارس عالی خلصت ویژه کسب میکند. در تعلیمات عالی یونان همیشه مسائل جدی مطرح بوده است، ولی پس از کودتا، در نتیجه اقدامات ضد دموکراتیک خونتای فاشیستی، این مسائل جدی تر و بحرینج تر شده است.

یکی از مسائل بسیار مهم، بودجه دولت برای تعلیمات عالی است. در بودجه سال ۱۹۶۳ برای این هدف ۹۷٪ منظور شده بود. دانشجویان برای بالا بردن این رقم تا ۱۰٪ به مبارزه وسیعی دست زدند. امروز پس از هرسال، درصد این رقم در بودجه نه فقط بالا نرفته، بلکه به ۹۲٪ تنزل کرده است. در عین حال بودجه تسلیحاتی بسی افزایش یافته است.

در حال حاضر یونان ۸۰۰۰۰ دانشجوی دارد. اکثریت دانشجویان از خانواده های متوسط هستند. با وجود یک افزایش ناچیز، تعداد کسانی که از خانواده های کارگری و سایر قشرهای فقیر اهالی بتحصیل عالی مشغولند، باز هم خیلی کم است. علت این امر مخارج گران تحصیل است که سالیانه بالغ بر ۱۰۰ دلار است. روشن است که پرداخت این مبلغ از عهد خانواده های کارگری خارج است. فقط ۵ درصد از دانشجویان از کمک تحصیلی بهره مند هستند، و این کمک تحصیلی هم فقط یک سوم مخارج آنان را تأمین میکند. تقریباً ۲۵٪ از دانشجویان بایستی کارکنند تا بتوانند به تحصیل خود ادامه دهند. ۹۰٪ از کسانی که به دکترا عصاب مراجعه میکنند، دانشجویانی از قشرهای فقیر هستند که بهنگام تحصیل نیز کار میکنند.

عده کثیری از جوانان در خارج از کشور به تحصیل اشتغال دارند. عده آنها در حال حاضر ۲۰۰۰ نفر است و دامعاهم افزایش می یابد. علت این امر آنست که تعداد مصیبنی که به اخذ دیپلم نائل شده اند، بیش از محل تحصیل در دانشگاههاست. مثلاً در سال ۱۹۶۴ - ۴۸٪ دیپامهاتوانستند به دانشگاه راه یابند، در حالیکه در سال ۱۹۷۰ این رقم به ۲۶٪ تنزل یافت. اینکه عده زیادی از دانشجویان در خارج از کشور تحصیل میکنند، اشکالات دیگری نیز بوجود میآورد. مثلاً آوری که سالانه برای این دانشجویان بخارج فرستاده میشود، بیش از ۲۵ میلیون دلار است.

ضمنانعام دانشجویانی که مرفه هستند و کسانی که امکان ترقی دارند ، در خارج میمانند .
برنامه درسی مدارس عالی و دانشگاههای یونان کهنه است . برای اثبات این مدعا کافی است
این حقیقت گفته شود که برخی از این برنامه ها ۶۰ سال پیش و حتی برخی از آنها ۱۲۰ سال پیش
مدون شده است .

تعداد استادان بسیار اندک است و با خواست های علمی زمان کنونی تطبیق نمیکند . با اینکه
رقم دانشجویان نسبتا کم است ، به اندازه کافی آزمایشگاه و دیگر مراکز پژوهش وجود ندارد ، و همه
اینها در زمانی است که کشور به دانشمندان و متخصصین نیاز فوری دارد و باید آنها را از خارج
استخدام کند .

خونثای فاشیستی بر ضد دانشجویان

"خونتا" بنا بر خصیصت فاشیستی خود کلیه حقوق اساسی دانشجویان را از بین برده و کنترل
سختی را در تمام مدارس عالی برقرار کرده است . "خونتا" استقلال مدارس عالی را پامال کرده ،
استادان مرفقی را از مدارس عالی رانده و سازمانهای دانشجویی را منحل کرده و یا اعمال خود را در
رأس این سازمانها مستقر ساخته است . آخرین انتخابات ، که در ۲۰ نوامبر سال گذشته انجام شد و
با خفقان و تقلب همراه بود ، در این وضع تغییری بوجود نیاورد . "خونتا" بوسیله قوانین و مقررات
ویژه کلیه حقوق دانشجویان را پامال کرده تا جایی که حتی برای یک گردش دستجمعی اجازه
مخصوص لازم است .

قوانین کنونی به دولت امکان میدهند که کارمندان خود را ، که در خدمت پلیس هستند و در
مقابل دانشجویان و استادان اختیارات نامحدود دارند ، بعد از عالی گسیل دارد . در اوایل
سال ۱۹۷۳ با اصطلاح "اساسنامه مدارس عالی" انتشار یافت . این اساسنامه و قانون مربوط به
احضار هر کسی که در فعالیت های دانشجویی شرکت کند به خدمت سربازی ، آمینه تمام نمای وضع آموزش
در یونان است .

"خونتا" حتی به مامورین خود برای تنظیم سیاست آموزشی کشور اعتماد ندارد . در سال ۱۹۷۲
"کمیسرین آموزش" تشکیل شد ، که در آن یک تاجر عضو بود ، ولی حتی یک دانشجوی هم در آن وجود
نداشت . ولی دانشجویان یونان ، با وجود توقیف ، شکنجه و اعدام مصمم اند که به مبارزه خود
ادامه دهند . پس از تظاهراتی که عایه تقاب در انتخابات صورت گرفت ، دانشجویان فعالیت
جدیدی را علیه قوانین فاشیستی و برای د مکرراتیزه کردن آموزش عالی و حفظ حقوق دانشجو یان
سازمان دادند .

اتحادیه دانشجویان یونان مبارزه دانشجویان راهما هنگ میسازد

تشکیل اتحادیه ضد دیکتاتوری دانشجویان یونان گام مهمی بود که به پیش برداشته شد و
حاصل هم بهر آورد . این سازمان مسائل جنبش دانشجویی را مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار
داد ، سبب اتحاد دانشجویان شد و هم اکنون نقش قاطعی در مبارزه آنها بازی میکند . در برنامه
این سازمان خاطر نشان میشود که دانشجویان تنها با مبارزه نمیتوانند نقش معینی در تنظیم سیاست
مدارس عالی بازی کنند . این مبارزه باید با کایه وسائل و اشکال گوناگون ، از خواستهای کتبی گرفته
تا اعتصاب و د مومستراسیون انجام شود . دانشجویان بطور عمده برای هدفهای زیر مبارزه میکنند :

- انتخابات آزاد در سازمانهای دانشجویی ؛

- الغاء كايه توانين فاشيستي ؛
- استبدال مدارس عالی ؛
- امكانات مساوی آموزش برای همه ؛
- شرایط بهتر زندگی و تحصیل برای ذایه دانشجویان ؛
- شرکت نمایندگان منتخب دانشجویان در ارگانهای رهبری مدارس عالی و تمام مؤسسات آموزش عالی ؛
- شرکت فعال دانشجویان در تهیه برنامه های آموزشی *

همه کس آگاه است که حل مهمترین مسائل آموزش عالی و دموکراتیزه کردن آن مسلماً بـه سرنگونی "خونتا" وابسته است. دانشجویان یونان نیز به این مسئله آگاهند و بهمین مناسبت در کنار خلق یونان برای سرنگونی جباران فاشیست و برای یک یونان آزاد و دموکراتیک به مبارزه ادامه میدهند. رویدادهای تازه در یونان که منجر به وسیع ترین تظاهرات دانشجویان و قشرهای وسیعی از کارگران و سایر زحمتکشان در دوران حکومت "خونتا" گردید، مؤید این واقعیت است. دانشجویان یونان نشان دادند که چگونه میتوان و باید خواستهای صنفی را با خواستهای سیاسی پیوند داد، چگونه میتوان و باید در مبارزه برضد "خونتا" با سایر قشرهای مردم متحد شد. "خونتا" بار دیگر این جنبش را بخون کشید، ولی این رویدادهای خونین فقط مؤید این واقعیت است که "خونتا" در میان خلق بیش از پیش منفرد میشود و جنبش خلق بیش از پیش نیرومیکرد.

ح *

جوانان و دانشجویان مترقی ایران
رژیم فاشیستی یونان را محکوم میکنند
و همبستگی خود را با جوانان و دانشجویان
و خلق یونان ابراز میدارند

دولت برای تحصیل دانشجویان ایرانی در خارج از کشور مانع ایجاد میکند

اینکه دانشگاههای ایران ظرفیت پذیرش همه داوطلبان تحصیلات عالی را ندارند، حتی مورد تصدیق مقامات دولتی و دانشگاهی نیز هست. کافیت یادآور شوم که در رکنگورسراسری سال تحصیلی ۱۳۵۲-۱۳۵۳، از ۹۱ هزار نفر داوطلب، کمی بیش از ۱۰ هزار نفر پذیرفته شدند. این ۸۰ هزار نفر بقیه چه باید بکنند؟

عده زیادی ترک تحصیل میکنند و به کارمیردازند، البته اگر کاری پیدا کنند. حتی آمارهای رسمی نشان میدهد که عده قابل ملاحظه ای از بیکاران راد پیلمه هاشکیل میدهند. گروه دیگری میکوشد برای ادامه تحصیل به خارج بیاید. از فرزندان خانواده های مرفه که بگذریم، بسیاری از این گروه کسانی هستند که بازحات زیاد مخارج سفر خود را به خارج از کشور فراهم میکنند و وقتی هم به خارج میآیند، مجبورند برای ادامه تحصیل کارکنند.

ولی مدتی است که دولت ایران به بهانه های گوناگون در برابر دانشجویانی که میخواهند برای تحصیل به خارج بروند، مانع ایجاد میکند. علت اصلی ایجاد مانع برای خروج دانشجویان و تحصیل در خارج از کشور جنبه سیاسی دارد. یعنی دولت ایران به خیال خود میخواهد مانع آن شود که جوانان در "دام تبلیغات فریبنده و خطرناک" بیفتند و تحت تاثیر "افکار مخرب" قرار گیرند! بسخن دیگر چون سازمان امنیت نمیتواند در خارج از کشور هم ترور فکری خود را برقرار کند، میخواهد لاقلاً از این راه مانع شود که جوانان حتی بطور موقت از جنگ او خارج شوند.

پس از محدود کردن تحصیل دانشجویان ایرانی در آلمان غربی و اتریش، اینک نوبت ایتالیا رسیده است. یکی از دلایل آن اینست که چون دانشجویان ایرانی نمیتوانستند به آلمان غربی و اتریش بروند به ایتالیا روی آوردند. ولی دانشجویان ایرانی با مقررات جدیدی از طرف دولت ایتالیا روبرو شدند، که از آن اطلاعی نداشتند. از جمله اینکه میباید معدل دیپلم دبیرستان آنها حداقل ۱۶ باشد و علاوه بر این کنکور هم باید بدهند. حتی دانشجویانی که قبل از مقررات جدید به ایتالیا آمده اند، تحت کنترل قرار خواهند گرفت و پلیس ایتالیا حق دارد به آنها اجازه اقامت بدهد یا نه. اینک دانشجویان ایرانی برای اقامت در ایتالیا چه حقی دارند، معلوم نیست. بدینسان گروه جدیدی از دانشجویان ایرانی نه فقط سرگردانند، بلکه با فشارها و تضيیقات گوناگون روبرو هستند، که منشا اصلی آنرا باید دولت ایران و سازمان امنیت دانست.

دولت ایران از یکطرف امکان تحصیل را برای جوانان مادر داخل کشور فراهم نمیکند و از طرف دیگر مانع تحصیل آنها در خارج میشود. برای دولتی که افزایش تسلیحات را از افزایش بیمارستان لازم تر میدانند و سرمایه‌خانه را برمد رسته ترجیح میدهد، البته چنین روشی عجیب نیست.

ماضن اعتراض به این تضيیقات غیرقانونی دولت ایران و دولت ایتالیا، امیدواریم که دانش-جویان ایرانی در ایتالیا، با مبارزه متحد خود بتوانند موانعی را که در راه تحصیل آنها پیش آمده، برطرف سازند.



پلیس نباید ما را بشناسد

برای اینکه ما می‌خواهیم مبارزه کنیم

دوست دانشجوی می‌نویسد :

" اخیراً سه نفر از اعضا* کنفد راسیون از دولت آلمان غربی تقاضای پناهندگی سیاسی کرده اند * در جلسه ۱۳ اکتبر ۱۹۷۳ انجمن دانشجویان ایرانی در ونیخ ، یکی از این سه نفر ، از دانشجویان خدا حافظی کرد و بسوی اردوگاه فراریان روانه شد *

این حادثه نه بیسابقه بوده نه غیر متوقعه * با اینکه دانشجویان مبارز را با فکری عمیق فرو برد * این سؤال ، که مدت‌هاست مطرح است ، اکنون با حدت بیشتری دانشجویان را بخود مشغول داشته است : این سرنوشت غم انگیز فردا در انتظار چه کسی است ؟ آیا این سرنوشت محتمل است ؟ برای اینکه دچار این سرنوشت نشویم ، چه باید بکنیم ؟ از آنجاکه هر مبارزی در این زمینه احساس مسئولیت میکند و بایستد بکند ، من نیز وظیفه خود میدانم که بوسیله شما با دانشجویان مبارز در این زمینه صحبت کنم *

همه میدانیم که سازمان امنیت می‌خواهد مبارزان ضد رژیم را - به روسیه که بتواند - از صحنه مبارزه خارج کند * بدین منظور سازمان امنیت قبل از هر چیزی باید مبارزان را بشناسد و بهمین جهت تمام نیروی خود را برای شناختن مبارزان بکار میبرد *

این راهم میدانیم که دانشجویانی که به خارج از کشور می‌آیند ، در ابتدا هیچگونه پروتسده سیاسی ندارند ، زیرا در غیر این صورت سازمان امنیت با خروج آنها از کشور موافقت نخواهد کرد * و اما پس از مدتی عده ای از این دانشجویان نمیتوانند به ایران بازگردند ، چون از طرف سازمان امنیت بعنوان مبارزان ضد رژیم شناخته شده اند * بدین ترتیب این عده از دانشجویان از صحنه مبارزه در ایران - که صحنه اصلی مبارزه است - خارج شده اند * و این همان چیزی است که سازمان امنیت میخواهد *

حال فرض کنیم که برخی از این دانشجویان - علیرغم شناخته شدن - بخواهند به ایران بازگردند * در برابر این دانشجویان دو راه قرار دارد : یا در برابر فشار سازمان امنیت مقاومت میکنند ، که در این صورت بزند ان می‌افتند و در نتیجه از صحنه مبارزه خارج میشوند * و یا تسلیم میشوند و با زهم از صحنه مبارزه خارج میشوند * و این باز هم همان چیزی است که سازمان امنیت میخواهد *

مبارزان دانشجو در خارج از کشور در کجا و چگونه شناخته میشوند ؟ فکریکم پاسخ به این سؤال برای همه کسانی که در صحنه مبارزه خارج از کشور هستند ، روشن باشد : کنفد راسیون محل شناساندن مبارزان ضد رژیم به سازمان امنیت و در نتیجه خارج کردن آنها از صحنه مبارزه است * حادثه جدید ، که منجر به تقاضای پناهندگی سه نفر از اعضا* کنفد راسیون شده ، جدیدترین گواه بر این واقعیت است *

باتوجه به این واقعیت ، آیا آنوقت حفظ کنفد راسیون و ادامه سیاست و مشی انحرافی آن ، جز آنست که فقط بسود سازمان امنیت تمام میشود ؟ ما می‌خواهیم مبارزه کنیم - هم در خارج از کشور و هم بویژه در داخل ایران * و بدین منظور پلیس نباید ما را بشناسد * این کار کاملاً ممکن است ، بشرط آنکه راه صحیح و اصولی مبارزه در پیش گرفته شود * و این همان راهی است که حزب تودما ایران ، حزب طبقه کارگر ایران پیشنهاد میکند *



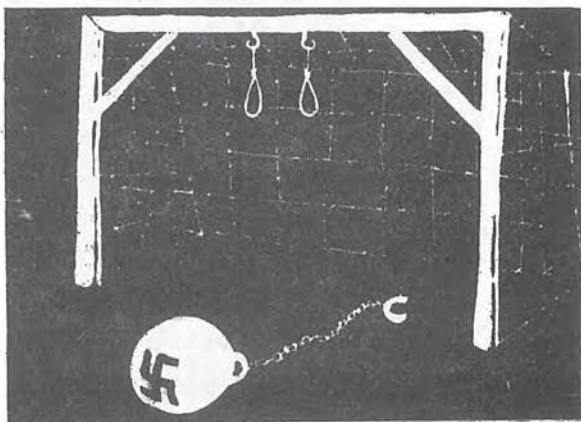
فوتبالیستهای شوروی بعنوان اعتراض به کودتای فاشیستی شیلی در مسابقات جهانی فوتبال شرکت نمیکنند

در جریان مسابقات جهانی فوتبال ، قرار بود در ۲۱ نوامبر ۱۹۷۳ مسابقه تیم ملی فوتبال شوروی و تیم ملی فوتبال شیلی در استاد یوم ورزشی سانتیاگو ، پایتخت شیلی ، صورت گیرد .
فدراسیون فوتبال شوروی به فدراسیون بین المللی فوتبال پیشنهاد کرد که این مسابقه در کشور دیگری انجام گیرد ، زیرا برای فوتبالیستهای شوروی بازی در استاد یومی که با خون میهن پرستان شیلی آغشته شده ، از نظر اخلاقی غیر ممکن است . در اعلامیه منتشره از طرف فدراسیون فوتبال شوروی گفته میشود :

"استاد یوم ورزشی سانتیاگو از طرف خونخوار نظامی به اردوگاه اسیران ، به مرکزی برای شکنجه و اعدام میهن پرستان شیلی تبدیل شده است . بر اثر کودتای فاشیستی و سقوط حکومت قانونی جبهه یگانگی خلق ، در شیلی حکومت ترور و اختناق برقرار شده است . کارزار تحریک آمیز افسارگسیخته - ای علیه کشورهای سوسیالیستی و همه نیروهای دمکراتیک براه افتاده است . احساسات ضد شوروی برانگیخته شده و اعمال زور علیه اتباع شوروی ، که در شیلی بسر میبرده اند ، بکار رفته است ."

ولی فدراسیون بین المللی فوتبال اعلام کرد که هیچگونه مانعی برای مسابقه در سانتیاگو نمی بیند و بدین ترتیب بانقض بدیهی ترین اصول اخلاقی و انسانی ، عملا کودتای فاشیست را مورد حمایت قرار داد . در نتیجه این تصمیم فدراسیون بین المللی فوتبال ، که مخالف منطق هر عقل سالمی است ، فدراسیون فوتبال شوروی بعنوان اعتراض از شرکت در این مسابقه خودداری کرد . بدینسان تیم ملی فوتبال شوروی به "جرم" رعایت اصول و موازین اخلاقی و انسانی از شرکت در مسابقات نهائی جهانی فوتبال محروم گردید .

تصمیم انسانی و منطقی فدراسیون فوتبال شوروی ، که منطبق با اصول و موازین اخلاقی و انسانی و روحیه ورزشکاری است ، مورد پشتیبانی همه ورزشکاران واقعی و اکثریت فدراسیونهای



ملی فوتبال در سراسر جهان قرار گرفت و برعکس تصمیم فد راسیون بین المللی فوتبال با اعتراض و مخالفت شدید محافل ورزشی جهان روبرو شد .
فد راسیون فوتبال شوروی با تصمیم خود در مورد عدم شرکت در مسابقه در استاد پیوم ورزشی سانتیاگو، بار دیگر همبستگی بی قید و شرط مردم شوروی را با خلق شیلی اعلام داشت و بدینوسیله تحسین همه نیروهای ضد امپریالیست را برانگیخت .

کور، گر، لنگ

هنگامیکه فرانسویان، پس از پیمان آتش بس در ویتمام، نخستین گروه زندانیان را به ارتش رهائی بخش تحویل دادند، دانسته شده که بیشتر آنها سرباز نبودند، بلکه دهقانانی بودند که شاید فرانسویان به نام گروگان زندانی کرده و یا اینکه خواسته بودند که باز یاد کردن اسیران نیرومندی خود را نشان دهند.

در میان چند سرباز آزاد شده - شاید در میان هزار زندانی، ده دو آزرده سرباز از ارتش رهائی بخش دیده میشدند - سه نفر از آنها توجه همگی را به خود جلب کردند: یکی از آنها در تبرد بینائی خود را از دست داده بود؛ دومی در نتیجه بیماری سخت مالاریا شنوائی خود را از دست داده و کمرشده بود؛ سومی رازندانبانان به اندازه ای زده بودند و شکنجه کرده بودند که لنگ شده بود.

در همان آتی که میخواستند زندانیان را تحویل بدهند، ناگهان سرباز کور، از زیر روپوشی که بر تن داشت، پرچم سرخی را که ستاره زرد روی آن می - درخشید، بیرون کشید؛ پرچم ویتمام آزاد! او این پرچم را بلند کرد و بر بالای سر خود و سرهمزمان و همزنجیرانش تکان میداد.

پس از آنکه از نزدیک آن پرچم را بررسی کردند، دیدند که این پرچم خیلی هم عادی نیست.

برای پارچه آن، کور یگانه پیراهن خود را هدیه کرده بود و سرباز لنگ برای رنگ سرخ تند آن از خون زخمهایش پیشکش نموده بود و سومی، سرباز کور، از داروی ضد مالاریای خود، که ساخته ای از گنه گنه بوده است،

تا آن اندازه نمیخورد و صرفه جوئی میکند که بتوانند ستاره زرد روی آن بکشند .

این پرچم را در سال پیش آماده نموده بودند . کور و کر و لنگ در آنها در زندان آنرا ساخته و پرداخته بودند و میگفتند :

آخر چگونه روز پیروزی میتوان بی پرچم بود !

یکی از روزنامه نگاران خارجی پرسید :

و شما همیشه به رسیدن چنین روزی ایمان داشتید ؟

لنگ پاسخ داد :

بله ! ما همیشه به پیشواز آن میرفتیم .

و کر که پرسش را از روی لبهای مترجم خوانده بود ، گفت :

ما آمدن و رسیدن آنرا میشنیدیم !

و کور افزود :

ما پیوسته این روز را در جلوی چشمان خود میدیدیم !

گزارش روزنامه نگار خارجی با این جمله پایان مییافت :

شاید پذیرفتن و باور کردن چنین چیزی دشوار باشد . اما اینگونه بود

که نوشته ام . آنها ایستاده بودند و پرچم خود را بالا گرفته بودند و تکان

میدادند و روز پیروزی ویتنام بارنگ فیروزه ایش میدرخشید .



به يك لبخند می ارزد

چند تفسیر بر سخنان شاهانه

شاه در مراسم گشایش ششمین کنفرانس انقلاب آموزشی رامسر سخنانی ایراد کرد ، که مانند بسیاری از فرمایشات شاهانه عاری از وحدت موضوع است . ما اول فکر کردیم که برای بشاشت خاطر خوانندگان عین این فرمایشات را بدون تفسیر چاپ کنیم . ولی چون ممکن است این برخورد " بدون تفسیر " توهین تلقی شود ، بخود اجازه دادیم که تفسیری هم بر آن بیفزائیم .

تف سر بالا

" . . . باز هم باید بگویم هر فرد ایرانی که استعداد داشته باشد باید بتواند به تناسب استعدادش تا آخرین مرحله به تحصیلات خود ادامه دهد . چه در ده باشد ، چه در شهر ، چه پسر باشد و چه دختر فرقی نمیکند . اگر يك پدر خانواده نگذارد دخترش درس بخواند باید قانوناً از این عمل او جلوگیری شود . هیچکس حق ندارد يك ایرانی را از تحصیل محروم کند . برای این مورد اگر لازم باشد قانونی تهیه نمائید تا همانطور که برای قطع درخت قانونی گذرانده شد ، باید برای کسی که مانع ارزشد و نمو فکری و روحی اطفال این مملکت شود ، مجازات قائل شد ."

يك لحظه چشم بگردانیم و فرض کنیم که " امرملوکانه " جدی است . در اینصورت باید بی برو برگرد بد نهال اجرای آن رفت . فی الواقع هم کسی حق ندارد دیگری را از تحصیل محروم کند و مانع ارزشد فکری و روحی دیگری شود . اما قبل از آن که بسراغ پدر خانواده ای که مانع از تحصیل دخترش شده ، برویم و قانونی نظیر " قانون قطع درخت " را در موردش اجرا کنیم ، خوبست اول به بینیم این ۷۰ درصد از مردم کشور ما چرا بیسواد باقی مانده اند و مسئول یا مسئولان این جنایت بزرگ را کیفر دهیم . شاید عده ای بگویند قانون عطف به ما سبق نمیشود ، در اینصورت سروکار ما فقط با مسئول بیسواد مانده همین ۵۰ درصد کودکی است که بنا به اعتراف مکرر مقامات دولتی هرسال پشت در مدارس باقی میمانند . برای این منظور اول باید تعداد مدارس خالی از دانش آموز را تعیین کنیم که اولیا آنها را منتظر مراجعه کودکان ساعت شماری میکنند ، بعد تعداد آموزگاران را که از آغاز سال تحصیلی تا پایان آن چشم بدر کلاس میدوزند و بر نیمکت های خالی کلاس درس اشک حسرت میریزند .

اما وقتی به فاکتورها مراجعه میکنیم می بینیم در هر کلاس از مد ارس موجود و برابر ظرفیت شاگردان نشاندند و آموزگاران اکثر از زیادی شاگرد به بیماری اعصاب دچارند. پس راستی این ۵۰ درصد از کودکان در کدام کلاس و با کدام معلم باید آموزش ببینند؟ آیا پدران و مادران مقصودند یا رزمی که مدرسه و معلم را از آنان دریغ کرده و برایشان فانتوم و جنگنده انبار نموده است؟ و اگر رژیم مقصر است که قطعا مقصراست آیا نباید آنکسی را مجازات نمود که بر اساس آن قرارداد؟ و چنانچه طبق امر ملوکانه مجازات پدر و مادر بخاطر جلوگیری از تحصیل يك فرزند، اجرا قانونی، نظیر "قانون قطع درخت" است، پس مجازات کسی که طی ۳۰ سال سلطنت هر سال بطور متوسط بیش از ۶۰ درصد از کودکان لازم التعلیم را پشت درمد ارس نگاه داشته چیست؟ مثلاً اینکه تفسیر ما خیلی خوب از آب در نیامد، چون حتماً این تفسیر موجب بشاشت خاطر ملوکانه خواهد شد! ولی تقصیر ما چیست که اعلیحضرت خودشان خودشان را محکوم میکنند؟

دروغ یا واقعیت

"وظیفه ماد مقابل نسل جوان گفتن است و گفتن واقعیات. ما احتیاج به دروغ و بازی با کلمات نداریم."
صد البته که این ادعا خود عین واقعیت است و دروغ نیست.

روش "مخلوط"

"... روش ما روش خاصی است، نه کمونیستی است و نه سرمایه داری، بلکه مخلوطی است از آزاد پهای فردی و قیودی که فرد نسبت به اجتماع دارد."

تردید نیست که هیچ دیوانه ای نظام استثمار فرد از فرد را با کمونیسم اشتباه نمیکند و از نمایندگانش وفادار برهمنوازی بزرگ و زمین داران بزرگ هم این توقع نیست که کمونیسم بسازند. بنابراین تاسف کید اعلیحضرت در این باره بیهوده است. اما اینکه "روش" اعلیحضرت "سرمایه داری" نیست، این دیگر دلیل بی اعتباری و رسوائی سرمایه داری است که حتی مرید پروپاقرص آنهم جراث جانبداری آشکار ندارد. روش "مخلوط" اعلیحضرت، که به بیان خود او عبارتست از "آزاد پهای فردی و قیودی که فرد نسبت به اجتماع دارد"، چیزی نیست جز آزادی غارت، استثمار، رشوه خواری، دزدی، طفیلی گری و وطن فروشی برای چند صد خانوار، و بکارگرفتن اکثریت جامعه در خدمت این اقلیت بیکاره. نگران نباشید که ارتش و شهرنانی و ژاندارمری و سازمان امنیت شب و روز در کارند تا مباد این اکثریت "قیود" خود را نسبت به اجتماع فراموش کند!

پاسخ میدهد

دوست دانشجوی مینویسد :

" پیگار نوشته بود کتفد راسیون نظرات مخالف را چاپ نمیکند. البته اگر بخشی بعنوان جواب به نامه ها و بخش نظرات کوتاه‌گون داشته باشد خوبست. ولی در سمینارها و در جلسات مختلف بحث در باره آن گزارشات هیئت اجرائیه و غیره برخورد عقاید میشود. در مورد چاپ نظرات مخالف این ایراد رایه حزب توده هم میتوان گرفت."

سخنست باید متذکر شویم که بین حزب توده ایران، بعنوان سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران و کتفد را، بعنوان یک سازمان توده‌های دانشجویی (بفرض که چنین سازمانی باشد) تفاوت ماهوی وجود دارد. در حزب طبقه کارگر وحدت ایدئولوژیک و سازمانی، وحدت اندیشه و عمل اصل خدشه ناپذیر است. در حالیکه یک سازمان توده‌های افرادی با جهان بینی‌ها، ایدئولوژی‌ها و عقاید سیاسی و اجتماعی گوناگون شرکت دارند. نتیجه اینکه اگر در حزب طبقه کارگر برای تبلیغ نظریاتی غیر از جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم و مبارزه برای پیشبرد این نظریات جایی وجود ندارد، در یک سازمان توده‌ای وجود نظریات گوناگون و نگاه متضاد و مبارزه - بر اساس اصول موازین دموکراتیک - برای پیشبرد این نظریات طبیعی است. نقض این اصل در هر یک از این دو سازمان با ماهیت و خصیصه آن سازمان مبیانت دارد.

بدینسان اگر حزب توده ایران نظریات مخالفان خود را چاپ نمیکند، حقد دارد (کدام سازمان سیاسی اینکار را انجام میدهد؟)، زیرا حزب طبقه کارگر نمیتواند تبلیغ نظریاتی غیر از جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم گردد. و اگر کتفد راسیون نظریات مخالف مشی رهبری را، حتی اگر از جانب اعضا و فعالین خود شش باشد، چاپ نمیکند، حقد ندارد و با این عمل حقوق دموکراتیک اعضا را نقض کرده است.

و اما اینکه در سمینارها و جلسات مختلف برخورد عقاید میشود، هم درست است و هم درست نیست. درست است برای اینکه واقعا هم در این مجامع درباره مسائل مختلف نظریات گوناگون ابراز میگردد. ولی ابراز این نظریات فقط تازمانی ممکن است که در چارچوب مشی رهبری کتفد راسیون داشته باشد، با تمهید یاد و ارعاب، باناسزا و توهین، با اتهام و افترا، با اجازه صحبت ندادن و با صحبت رادرمیانه قطع کردن، با اخراج از جلسه و حتی اخراج از سازمان دانشجویی روبرو میشود. حتما خود شما شاهد چنین صحنه‌هایی بوده‌اید و نیازی به آوردن نمونه از جانب ما نیست. بسخن دیکر کتفد راسیون با آنکه مدعی است که سازمان توده‌های است، ولی مانند یک حزب عمل میکند. ولی این حزب خاصی است. خصوصیت آن در اینست که "وحدت ایدئولوژیک و سازمانی" آن فقط بر پایه سیاست ضد توده‌های وضد شوروی، بر اساس سیاست چپ‌روانه و ماجراجویانه قرار دارد. از این "وحدت" که بگذریم، گروه‌های مختلف سیاسی که در این "اتحاد نامقدس" شرکت دارند، آنجا که منافع گروهی آنها اقتضا کند، یکدیگر را نیز از ناسزا و توهین و اتهام و تهدید بی‌نصیب نمیکند. که باز هم نمونه‌های آن را خودتان بهتر میدانید. بسخن دیکر گروه‌های مختلف سیاسی متشکل در این "اتحاد نامقدس" حتی حقوق دموکراتیک را برای "متحد" خود نیز رعایت نمیکند. و این نتیجه مستقیم افکار انحرافی آنهاست. مشی انحرافی، شیوه عمل غیر دموکراتیک را نیز همراه دارد.

انتقاد ما هم به این مشی انحرافی است و هم به این شیوه‌های غیر دموکراتیک.

پیکار و خوانندگان

یکی از خوانندگان گرامی مینویسد :

"پیشنهاد میکنم در صورت امکان ۱ جلد سال اول پیکار را یکجا یک کتاب کنید ، یعنی برای ۱ جلد سال اول یک جلد تهیه شود که ۶ نشریه پیکار درون جلد اصلی جای گیرد . (البته در صورتیکه این کار عملی شود مسلماً سالهای بعد نیز باید تکرار شود) اگر چنین کاری عملی شود مثبت میباشد ، زیرا حداقل رفقای پیشرو و مترقی و آگاه ، که همیشه مرتب پیکار را خریده و از آن استفاده میکنند ، سر سال که ۱ جلد یکجا چاپ میشود ، خواهند خرید و با خریدن ۱ جلد یکجا بقیه پیکارها که در مدت یکسال گذشته خریده شده اضافه میماند و این خود باعث میشود کتابهای اضافه بین کسانی که زیاد علاقه نشان نمیدهند مجانی پخش گردد."

پیکار - جلد کردن سالیانه "پیکار" متأسفانه از نظر فنی برای ما امکان ندارد . بنظر ما برای علاقه‌مندی که "پیکار" را مرتب می‌خرند ، آسانتر است که ، در صورت تمایل ، ترتیب جلد کردن آنرا هم خودشان بدهند . و اما اگر دوستانی هستند که میخواهند "پیکار" را وسیع‌تر پخش کنند ، صحیح تر است که در همان زمان که "پیکار" منتشر میشود ، تعداد مورد احتیاج خود را بخرند ، چون در این صورت "پیکار" بوقوع در اختیار این نوع خوانندگان هم قرار خواهد گرفت .



آدرس حساب بانکی "پیکار"



Dr. Maria Albertini
Berlin
Deutsche
Außenhandelsbank A. G.
Konto-Nr. 9608-3131-0010

یا

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

آدرس مکاتبه با "پیکار"



P. B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

P E Y K A R
The Review of the Tudeh Party of Iran
for the Students

Druckerei "Salzland"
325 Stassfurt

Price in :

U.S.A.	00.30	dollar
France	1.50	franc
Bundesrepublik	1.00	Mark
Österreich	7.00	Schilling
Italia	160.00	Lire

All other countries 1 West German Mark

Annual Subscription 6 West German Mark or its equivalent

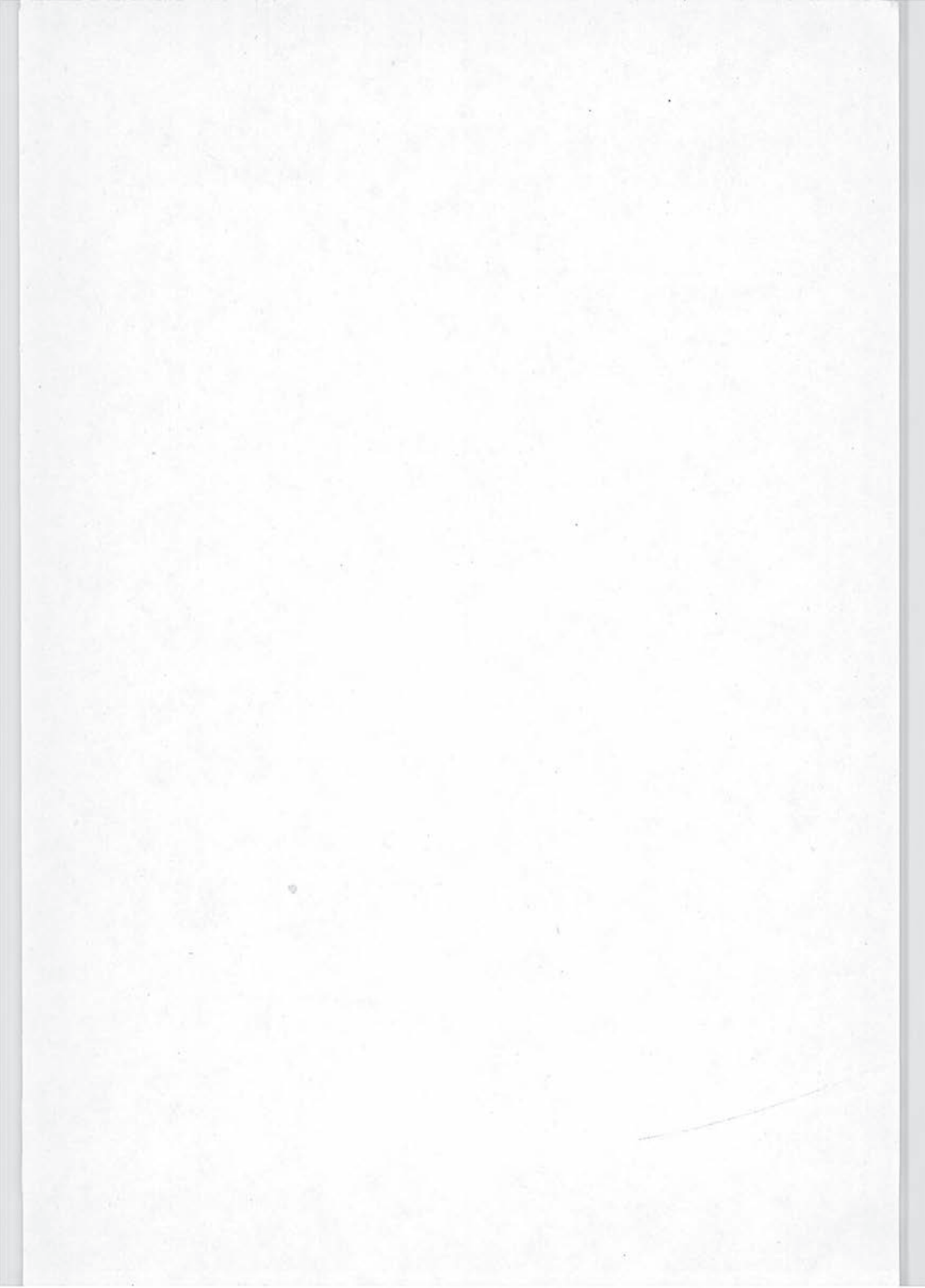
Vol.III, No. 3

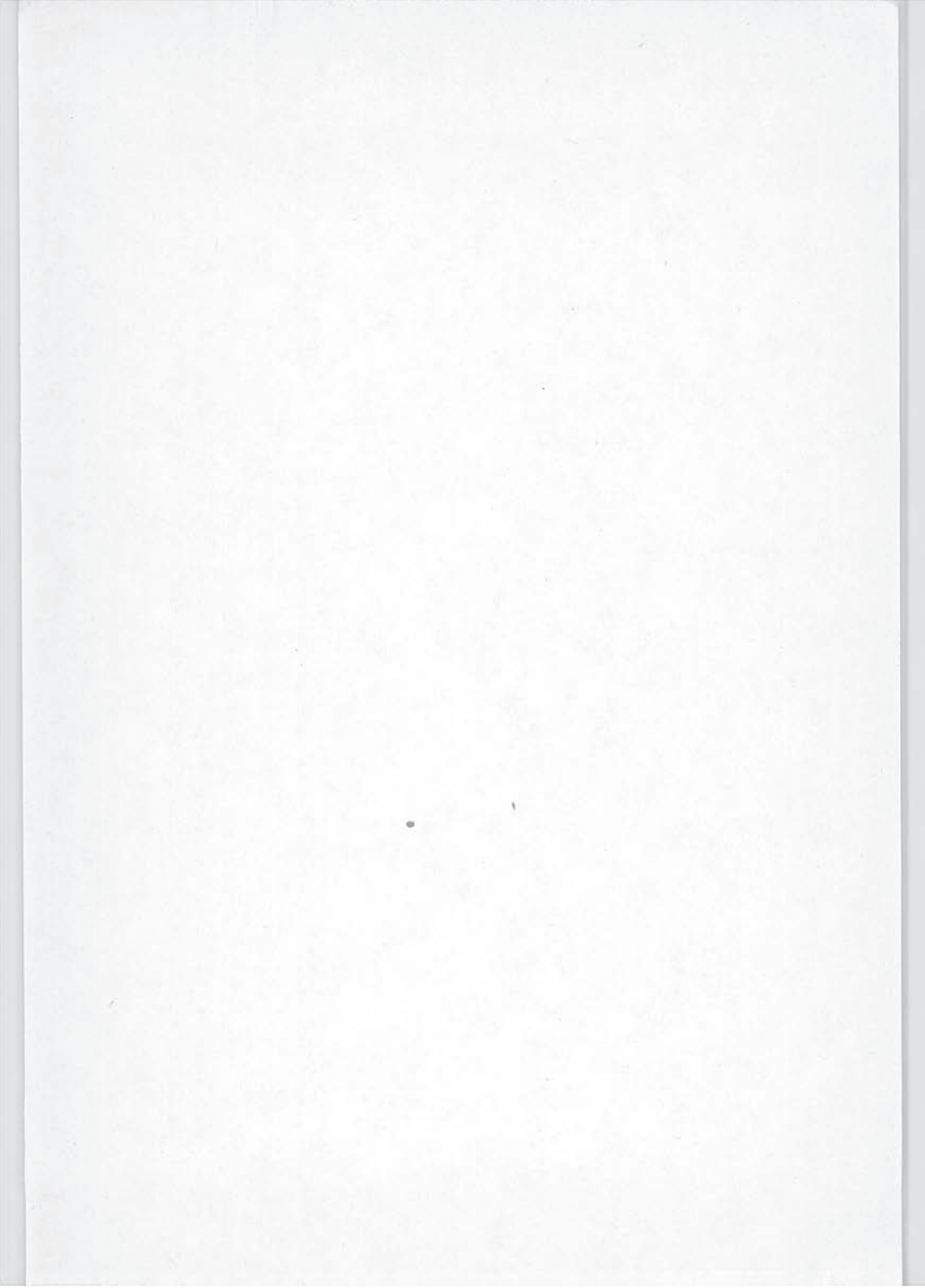
(4)

پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان
چاپخانه "زالتس لاند"
۳۲۵ اشتاسفورت
بهاد رایران ۱۰ ریال







اتحاد، مبارزه، پیروزی